

سیره معصومیان

بخش امام زمان علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره معصومان (بخش امام زمان علیه السلام)

نویسنده:

محسن امین

ناشر چاپی:

سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
سیره معصومان (بخش امام زمان علیه السلام)	۷
مشخصات کتاب	۷
م ح م د بن حسن ملقب به مهدی صاحب زمان (علیه السلام)	۷
ولادت و محل تولد آن حضرت	۸
مادر آن حضرت	۹
کنیه ی آن حضرت	۹
القاب آن حضرت	۹
دربان آن حضرت	۹
نقش انگشتری آن حضرت	۹
شاعر آن حضرت	۹
صفات ظاهری و سیمای امام دوازدهم علیه السلام	۹
غیبت حضرت مهدی علیه السلام و سفیران آن حضرت	۱۰
گفتاری پیرامون دلایل امامت صاحب الزمان و اینکه وی زنده و موج... ..	۱۶
اخباری که از طریق اهل سنت درباره ی خروج مهدی علیه السلام نقل شده است	۱۸
روایاتی که از طرق شیعه درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است	۲۸
برخی از روایاتی که از پیامبر درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است	۲۹
روایتی از حضرت زهرا درباره ی مهدی علیهم السلام	۳۰
روایاتی که از علی درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است	۳۰
روایاتی که از حسن بن علی درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است	۳۱
روایاتی که از حسین بن علی درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است	۳۱
روایاتی که از امام زین العابدین درباره ی حضرت مهدی علیهم السلام نقل شده است	۳۱
روایاتی که از امام صادق درباره ی مهدی علیهم السلام نقل شده است	۳۲

- روایاتی که از امام کاظم درباره ی مهدی علیهم السلام نقل شده است ۳۳
- روایاتی که از امام رضا درباره ی مهدی علیهم السلام نقل شده است ۳۳
- روایاتی که از امام جواد درباره ی مهدی علیهم السلام نقل شده است ۳۴
- روایاتی که از امام حسن عسکری درباره ی مهدی علیهم السلام نقل شده است ۳۵
- فصلی درباره ی اینکه مهدی علیه السلام صاحب سنت هایی از پیامبران است و... ۳۶
- غیبت های پیامبران ۳۷
- غیبت صالح ۳۷
- غیبت ابراهیم ۳۷
- غیبت یوسف ۳۸
- غیبت موسی ۳۹
- وقوع غیبت اوصیا و حجج بعد از موسی تا زمان مسیح ۴۱
- معجزات و دلایل و بینات و نشانه های مهدی علیه السلام ۴۲
- رد شبهاتی که درباره ی مهدی علیه السلام وارد شده است ۴۴
- دانشمندان اهل سنتی که درباره ی وجود مهدی علیه السلام با دانشمندان شیعی... ۵۰
- کسانی که مهدی علیه السلام را دیده اند ۶۳
- علامات ظهور مهدی علیه السلام ۶۴
- درباره ی سالی که مهدی علیه السلام در آن قیام می کند ۸۶
- شمار یاران مهدی علیه السلام و نام شهرها و چگونگی گرد آمدنشان ۹۱
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۹۲

سیره معصومان (بخش امام زمان علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان قراردادى: سیره الاثمه عليهم السلام. فارسى عنوان: سیره معصومان (بخش امام زمان عليه السلام) نام پديدآور: محسن امين، ۱۸۶۵ - ۱۹۵۲م ترجمه: على حجتى کرمانى مشخصات نشر: تهران: سروش (انتشارات صدا و سيما، ۱۳۷۴) مشخصات ظاهرى: ۵ ج در ۶ مجلد (جلد ۵ بخش امام زمان عليه السلام) شابک: دوره: ۰-۲۳۰-۳۷۶-۹۶۴؛ ج. ۱-۹-۲۳۱-۳۷۶-۹۶۴؛ ج. ۲-۰-۳۷۶-۹۶۴-۲۳۲-۷؛ ج. ۳-۵-۲۳۳-۳۷۶-۹۶۴؛ ج. ۴-۳-۲۳۴-۳۷۶-۹۶۴؛ ج. ۵-۱-۲۳۵-۳۷۶-۹۶۴ يادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۴ يادداشت: کتابنامه مندرجات: ج. ۱. زندگى پيامبر اسلام خاتم الانبيا صلى الله عليه واله .- ج. ۲. فاطمه دخت پيامبر صلى الله عليه واله .- ج. ۳. ق. ۱. امام على عليه السلام: از ولادت تا آغاز خلافت .- ج. ۳. ق. ۲. امام على عليه السلام: دوران خلافت .- ج. ۴. امام حسن، امام حسين و امام زين العابدين عليه السلام .- ج. ۵. امام باقر عليه السلام، امام صادق عليه السلام، امام کاظم عليه السلام و... موضوع: چهارده معصوم - سرگذشتنامه(امام دوازدهم) شناسه افزوده: حجتى کرمانى، على، ۱۳۱۶ - ۱۳۷۹ شناسه افزوده: وجدانى، حسين شناسه افزوده: صدا و سيمای جمهورى اسلامى ايران. انتشارات سروش رده بندى کنگره: BP۳۶/الف۶۸ف۹۰۴۱ ۱۳۷۴ رده بندى ديوبى: ۲۹۷/۹۵ شماره کتابشناسى ملي: م۷۵-۱۰۱۳۸

م ح م د بن حسن ملقب به مهدي صاحب زمان (عليه السلام)

پیشوای شیعیان، پس از ابو محمد حسن عسکری، و دوازدهمین امام و خلیفه ی خداوند در جهان و سومین کس از ائمه، که به نام «محمد» خوانده می شود و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام همنام رسول خدا صلی الله علیه و اله و هم کنیه ی اوست. سلاله ی پاک آن حضرت چنین است: ابن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام). در بسیاری از اخبار و روایات، از نام بردن آن حضرت علیه السلام نهی شده است. مانند: «روا نیست برای شما که او را به نام بخوانید». یا «روا نیست بر شما بردن نام وی» یا «بردن نام او روا نیست تا آن که قیام کند و زمین را پر از عدل و داد گرداند چنان که پر از ظلم و جور شده بود». یا «روا نیست بر شما به نام خواندن او تا خداوند او را آشکار کند پس وی زمین را پر از عدل و داد گرداند، چونان که از ظلم و جور پر شده بود». یا «حرام است بر ایشان نام بردن او و وی همنام و هم کنیه ی رسول خداست». یا «جز کافر کسی او را به نام نمی خواند». یا «جسمش دیده شود و به نامش خوانده نشود». از امیر مومنان علیه السلام درباره ی اسم امام دوازدهم پرسش شد. فرمود: اما نامش، همانا دوست و محبوب من با من عهد کرد که نام او را نگویم تا وقتی که خداوند عزوجل او را برانگیزد و این از چیزهایی است که خداوند علمیش را به پیامبرش به ودیعه گذارد. با توجه به این امر است که از آن حضرت علیه السلام در اخبار و سخنان راویان با تعبیر مختلفی همچون صاحب و قائم و صاحب الدار حضرت و ناحیه مقدسه و الرجل و عزیز و غلام و... یاد می شود و به صراحت از آن حضرت نام برده نمی شود. شیخ مفید (ره) گوید: عزیز، رمزی بوده که شیعیان از دیرباز آن را می شناخته اند و از روی تقیه، امام علیه السلام را بدین نام [صفحه ۲۶۲] می خوانده اند. صدوق و عده ای دیگر از علمای شیعه نهی وارد شده در این اخبار را، بر ظاهر آنها حمل کرده و تصریح به نام آن حضرت را تحریم کرده اند. البته می توان نهی وارد شده را حمل بر کراهت کرد و دلیل آن را حکمتی دانست که جز خداوند کسی دیگر به آن آگاه نیست. البته شدت نهی که در این اخبار آمده و گاه تا حد تکفیر است با مکوره بودن این عمل منافات ندارد. زیرا در برخی از مکروهات دیگر نیز همین الفاظ شدید و غلیظ آمده است. از «من ترک فرق شعره فرق بمنشار من نار» [۱] در تایید این نظر، یعنی مکروه بودن تصریح به اسم آن حضرت علیه السلام، می توان به آنچه در برخی از احادیث آمده همچون حدیث لوحی که رسول

خدا صلی الله علیه و اله به فاطمه سلام الله علیه داد و در آن نام ائمه علیه السلام بود، و نیز دیگر اخبار و احادیث استناد جست. شاید هم بتوان این نهی را مربوط به زمانی دانست که جان آن حضرت در خطر بوده است مثل زمان غیبت صغرا. و البته آنچه در برخی از توقیعات آمده موید این نظر است. مانند: «ملعون است ملعون است آن که مرا در جمع مردمان به نام بخواند». یا: «هر که مرا در جمعه مردمان به نام بخواند، لعنت و نفرین خداوندی بر او باد» و سخن عثمان بن سعید عمری در وقتی که از وی سوال شد: نام امام دوازدهم علیه السلام چیست؟ پاسخ داد: تو را از کاوش و جست و جو از این امر باز می دارم. زیرا این قوم چنین می پندارند که این نسل (نسل فاطمه سلام الله علیه) منقطع شده است. همچنین وی در جای دیگری به همین سوال چنین جواب می دهد: «بر شما حرام است که در این باره برسید و من ادعا نمی کنم که این حرف را از جانب خودم می گویم بلکه در اختیار من نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم.» لکن از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: «سلطان چنین می پندارند که ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) در گذشته و فرزندی پس از خود برجای نگذاشته است. و اگر از نام او آگاهی یابد در پی جست و جو برمی آید. پس از خدای بترسید و از پرسش و کنجکاوی در این باره خودداری کنید». همچنین در یکی از توقیعات آمده است: اگر بر نام آن حضرت راهنمایی کنند آن را فاش می سازند و چون مکان آن حضرت را دانستند، آن را لو می دهند. و در یکی دیگر از توقیعات است که اگر از نام آن حضرت آگاه شوند آن را فاش می سازند و اگر جایگاه وی را بشناسند آن را لو می دهند. همچنین امام باقر علیه السلام به کابلی که از وی خواسته بود نام آن حضرت علیه السلام را به وی بازگوید، تا او را به نام بشناسد، چنین پاسخ داد: ای ابو خالد به خدای سوگند پرسش سختی کردی از چیزی پرسیدی که اگر آن را برای کس دیگر باز گفته بودم، قطعا به تو نیز می گفتم. مرا از [صفحه ۲۶۳] چیزی پرسیدی که اگر بنی فاطمه آن را بدانند می کوشند تا آن را تکه تکه ببرند. همچنین اعتقاد به حرمت تصریح به نام آن حضرت منافات دارد یا روایاتی که می گوید: به نام خواندن وی بر ایشان حرام است. سپس می افزاید: او همانم و هم کنیه پیامبر است. و بدین وسیله نام آن حضرت را آشکار کرده است. بلکه این گونه احادیث بر تحریم تصریح به خاطر وجود حکمتی خاص دلالت دارند. و درباره ی ترس هم باید گفت که تفاوت نخواهد داشت چه نام آن حضرت را به صراحت ببرند یا بگویند که وی همانم رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده است. همچنین قول به تحریم منافات دارد با آنچه در پاره ای از روایات آمده است مبنی بر آن که بردن نام وی روا نیست مگر تا وقتی که خروج کند یا خداوند او را از پرده ی غیب آشکار سازد. می توان میان این اخبار را چنین جمع کرد که تصریح به نام آن حضرت مطلقا مکروه است و بردن نام آن حضرت به صراحت یا کنایت در زمان خوف حرام است. بدین سان تنافی میان اخبار و روایات در این باره مرتفع می شود. (و الله اعلم) پاورقی [۱] هر که مویش را پراکنده نکند با اره از آتش مویش پراکنده شود.

ولادت و محل تولد آن حضرت

حضرت مهدی علیه السلام در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ در سر من رای و در روزگار خلافت معتمد دیده به جهان گشود. شیخ مفید گوید: پدرش امام حسن عسگری علیه السلام، جز وی فرزندی نه آشکارا و نه پنهانی بر جای نگذاشت و او را نیز در پنهان و خفا نگهداری فرمود. سن امام مهدی علیه السلام، به هنگام وفات پدرش پنج سال بود و در همان سنین اندک، خداوند حکمت و قضاوت به او عنایت فرموده بود و او را نشانه ای برای جهانیان قرار داده بود. به وی حکمت عنایت کرد چنان که به یحیی علیه السلام در کودکی حکمت داد و هم چنان که عیسی بن مریم علیه السلام را در گهواره به نبوت منصوب کرد او را نیز در کودکی به مقام امامت نصب کرد، عمر وی تا امروز (زمان نگارش این کتاب) که آخر ماه صفر از سال ۱۳۴۵ هجری است، ۱۰۸۹ سال و شش ماه و پانزده روز می باشد.

مادر آن حضرت

مادرش نرجس نام داشت و از بهترین کنیزان بود. در روایتی است که نام اصلی این زن ملیکه بود.

کنیه ی آن حضرت

وی هم کنیه ی رسول خدا صلی الله علیه واله بود و علاوه بر این گاه به کنیه ی ابوجعفر هم خوانده می شود. [صفحه ۲۶۴]

القاب آن حضرت

حجت، مهدی، خلف صالح، قائم منتظر، صاحب زمان؛ از القاب آن حضرت است و مشهورترین القاب وی مهدی است. دربان آن حضرت عثمان بن سعید و پس از وی فرزندش محمد بن عثمان و پس از او حسین بن روح و سپس علی بن محمد سمری که سفرای آن حضرت بودند، دربان های امام دوازدهم علیه السلام بودند.

دربان آن حضرت

نقش انگشتری آن حضرت

بنابر آنچه کفعمی ذکر کرده است نقش انگشتری آن حضرت ابن عبارت است: «انا حجة الله و خاصته».

شاعر آن حضرت

ابن رومی شاعر امام دوازدهم علیه السلام بوده است.

صفات ظاهری و سیمای امام دوازدهم علیه السلام

در سنن ابو داوود آمده است که او در اخلاق به پیامبر همانند است ولی در صفات جسمی و بدنی به پیامبر شباهت ندارد. اما نعمانی در غیبت از امیر مومنان علیه السلام روایت کرده است که فرمود: او (مهدی) در خلق و در خلق شبیه پیامبر شماس است. بر گونه راستش خالی است که گویی ستاره ی فروزانی است... در روایت دیگر آمده است که گویی چهره اش ستاره درخشانی است و در گونه ی راستش خال سیاهی است. در روایتی دیگر آمده است: دندانهای پیش نیش با یکدیگر فاصله دارند و موی دو طرف پیشانی او رفته است. و از امیر مومنان علیه السلام درباره ی ویژگیهای ظاهری آن حضرت روایت شده است که فرمود: او جوان و میانه بالاست خوشرو و خوش موی است و مردی است بلند پیشانی، درخشندگی چهره اش بر سیاهی موهای صورت و سرش غلبه دارد. دو طرف موهایش رفته است. بینی عقابی و شکمی بزرگ دارد. بر ران راستش خالی است و میان دندانهای پیش نیش فاصله وجود دارد. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: او شخصی است سرخ و سفید با چشمانی گود و فرو رفته و ابروانی برجسته و پرپشت و شانه اش پهن و بر سرش حزاز [۱] و بر چهره اش [صفحه ۲۶۵] نشانه ای است. در اسعاف الراغبین نوشته صبان مصری آمده است که مهدی جوانی است سیه چشم و کشیده ابرو و خمیده بینی (بینی عقابی) با ریشی انبوه و پرپشت که بر گونه و دست راستش خال دارد. در فصول المهمه نیز گفته شده است که رنگ چهره ی آن حضرت بین گندمی و سپیدی است. بعدا خواهد آمد که چون آن حضرت ظهور کند سالخورده اما جوان چهره است به طوری که بیننده گمان می کند وی چهل سال یا کمتر از آن دارد. درباره ی ویژگیهای اخلاقی و رفتاری امام دوازدهم علیه السلام، آنچه از مجموع اخبار و روایاتی که بعدا خواهیم

آورد و نیز روایات دیگری که عموم مسلمانان آنها را نقل کرده اند، به دست می آید این است که وی از نظر خوی و سیرت به رسول خدا صلی الله علیه و اله مانده است. وی از اهل بیت پیامبر و همنام آن حضرت است. خداوند کار او را در شبی سامان می دهد در حالی که بر سرش ابری است. در آن شب فرشته ای بانگ می زند که این مهدی خلیفه ی خداست از او پیروی کنید. پس مردم به او اعتراف می کنند و دوستی اش را خریدار می شوند. خداوند وی را با سه هزار تن از فرشتگان یاری می دهد که در راس آنان جبرئیل و در آخر آنان میکائیل جای دارند. شمار یارانش به تعداد سپاهیان جنگ بدر است. اصحاب کهف نیز جزو یاران و انصار آن حضرت اند. او با شمشیر خروج می کند و شرق و غرب زمین را مالک می شود. پس زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد چنان که پیش از وی با ظلم و ستم پر شده بود. اسلام را آشکار می کند و ساکنان آسمان و زمین از وی خرسند خواهند شد. نیکبخت ترین مردم نسبت به او کوفیان اند. زمین در روزگار او پر نعمت و پر محصول شود و گنجهای نهانی خود را آشکار می سازد. مال و ثروت را فراوان پخش می کند و آن را حساب و کتاب نمی کند. عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد و وی را بر کشتن دجال در باب لد، یاری می دهد. در سالهای فرد، یک، سه، پنج، هفت و نه خروج می کند. و در طی شش یا هفت یا هشت یا نه سال به اندازه ی ده سال حکومت می کند. تابوت سکینه را از غار انطاکیه و اسفار تورات را از کوهی در شام بیرون می آورد. از دین آنچه را که بر خود دیدن قرار داده آشکار می کند چنان که اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله خود می بود بدان حکم می داد. شیخ محی الدین بن عربی گوید: دشمنان مهدی علیه السلام فقهای مقلدی هستند که از ترس شمشیر آن حضرت و به طمع آنچه نزد اوست، تحت فرمان وی در آمده اند. درباره ی لباس آن حضرت علیه السلام نیز در برخی از روایات آمده است که آن حضرت هنام خروج دو عبای قطوانی در بر دارد. [صفحه ۲۶۶] پاورقی [۱] حزاز پوسته ای است که ایز سر فرو می ریزد، شوره. (مؤلف).

غیبت حضرت مهدی علیه السلام و سفیران آن حضرت

امام مهدی (عج) دارای دو غیبت صغری و کبری است. چنان که اخبار و روایات نقل شده از ائمه علیه السلام نیز بر این نکته تصریح دارد. گاه این غیبت ها را قصری و طولی نیز نام نهاده اند. غیبت صغری از هنگام تولد آن حضرت آغاز شده و تا قطع سفارت میان او و شیعیانش ادامه داشته است. [۱] پس از وفات آخرین سفیر آن حضرت، وی دیگر کسی را به این عنوان منصوب نکرد. این مدت ۷۴ سال طول کشید. در طی این مدت سفرای آن حضرت و چه بسا دیگر مردمان آن حضرت را می دیدند و به خدمتش می رسیدند و توقعاتی از آن امام در پاسخ به مسایل شیعیان و امور مختلف دیگر دریافت می کردند. غیبت کبری پس از نخستین دوره ی غیبت آغاز شده است و در پایان همین دوره است که امام علیه السلام با شمشیر قیام می کند. در پاره ای از توقعات آمده است که پس از غیبت کبری هیچ کس امام را نخواهد دید و هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه ادعای دیدار او را کند دروغگوست. همچنین در تعدادی از روایات ذکر شده است که آن حضرت هر سال در مواسم شرکت می کند و مردم را می بیند و آنها را می شناسد اما مردم وی را می بینند ولی او را نمی شناسند. سفرایی که در زمان غیبت میان آن حضرت و شیعیانش ارتباط برقرار می کردند، چهار تن بودند: نخست: ابو عمر و عثمان بن سعید بن عمر و عمری، وی از قبیله ی بنی اسد بود و نسبش به جدش، پدر مادرش جعفر عمری می رسد. گویند: ابو محمد حسن عسکری علیه السلام به وی دستور داد که کنیه اش را به کسر بگوید (عمری). همچنین به وی عسکری نیز گفته می شده است زیرا در منطقه ی نظامی سر من رای سکنی داشته است. او را سمان (روغن فروش) نیز می خوانده اند. چون وی برای سرپوش نهادن بر کار اصلی خود به خرید و فروش روغن مبادرت می کرد و هنگامی که شیعیان، آنچه که از مال و ثروت خویش بر ایشان واجب بود، برای امام حسن عسکری علیه السلام می آوردند، ابو عمرو آنها را از روی تقیه و ترس در خیک های [صفحه ۲۷۳] روغن می گذاشت و نزد آن امام می برد. امام علی هادی علیه

السلام نیز وی را به عنوان وکیل خود منصوب کرده بود و پس از آن امام، حضرت عسکری علیه السلام نیز وی را به همین مقام گماشته بود و سپس به عنوان سفیر حضرت مهدی علیه السلام انتخاب شد. شیخ طوسی در کتاب غیبت، درباره ی وی گفته است: او استاد و مورد وثوق بود و امام هادی علیه السلام در حق او فرموده بود: این ابو عمرو، مورد اعتماد و امین است. آنچه به شما می گوید از جانب من می گوید و آنچه به شما می دهد از جانب من می دهد. همچنین یکی از اصحاب امام دهم علیه السلام از ایشان پرسید: با چه کسی باید معامله کنیم و از چه کسی باید بگیریم و سخن کدامین کس را باید بپذیریم؟ امام علیه السلام از ایشان پرسید: با چه کسی باید معامله کنیم و از چه کسی باید بگیریم و سخن کدامین کس را باید بپذیریم؟ امام علیه السلام فرمود: عمری مورد اعتماد من است. آنچه به تو دهد از جانب من است و آنچه به تو گوید از سوی من است پس سخن او را بشنو و از وی پیروی نما که او مورد وثوق و امین است. امام حسن عسکری علیه السلام نیز پس از وفات پدرش، در حق او گوید: این ابو عمر و مورد وثوق و امین است. او محل اعتماد امام قبلی و مورد اعتماد من در زندگی و مرگ است. پس آنچه به شما گوید از سوی من می گوید و آنچه به شما دهد از جانب من می دهد. همچنین چهل نفر از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام به خدمت آن حضرت رسیده درباره ی جانشین وی پرسش کردند. در آن هنگام کودکی که گویی پاره ای از ماه و شبیه ترین مردم به ابو محمد علیه السلام بود، دیده شد. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: پس از من، پیشوای ما این است و شما بعد از این روز وی را نخواهید دید حتی تا پایان عمرش. پس هر چه عثمان بن سعید می گوید بپذیرید و کار را به او سپارید سخنش را بپذیرید که او جانشین امام شماس است و کار بر عهده ی اوست. این عثمان بن سعید همان کسی بود که به هنگام غسل دادن پیکر پاک امام یازدهم علیه السلام بر جنازه ی آن حضرت، حضور داشت و مأموریت داشت که کار کفن و حنوط کردن به خاک سپاری آن امام را انجام دهد. شیخ طوسی در کتاب غیبت گوید: توقیعات صاحب الامر علیه السلام به دست عثمان بن سعید و پسرش محمد، به شیعیان و یاران خاص پدر آن حضرت می رسید. این توقیعات حاوی امر و نهی و پاسخ به مسائل و به همان خطی بود که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام نوشته می شد. از این رو شیعه همواره بر عدالت این پدر و پسر تاکید داشته است تا آن که عثمان بن سعید دنیا را وداع گفت [۲] و پسرش وی را غسل داد و در سمت غربی بغداد در خیابان میدان، در قبله ی الذرب او را به خاک سپرد. جایگاه این قبر در اتفاقی تنگ و تاریک است و ما از هنگام ورود [صفحه ۲۷۴] به بغداد در سال ۴۰۸ تا سال ۴۳۱ و اندی، هر ماه به زیارت مرقد وی می رفتیم. آنگاه رئیس ابو منصور محمد بن فرج مرقد وی را تعمیر کرد و قبر را بیرون گذاشت و بر آن صندوق نهاد. این قبر در زیر سقفی بود. کسانی که در همسایگی این مرقد زندگی می کنند به زیارت آن متبرک می شوند و می گویند صاحب این مزار مرد صالح و نیکوکاری بوده است. برخی نیز او را فرزند دایه حسین علیه السلام می دانند و از حقیقت ماجرا بی خبرند و تا اکنون که سال ۴۴۴ است، وضع به همین ترتیب ادامه دارد. دوم: ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، شیخ طوسی در کتاب غیبت از هبة الله محمد از استادانش روایت کرده است که گفتند: شیعه همواره عدالت عثمان بن سعید را قبول داشته و کار خود را پس از مرگ عثمان به پسرش ابو جعفر واگذارده اند. شیعه مراجعه به او در زمان حیات امام عسکری علیه السلام است، اجماع دارد. همچنین پس از آن که امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیات عثمان بن سعید دنیا را بدرود گفت، باز هم در عدالت ابو جعفر اختلاف پدید نیامد و کسی در امانت داری وی به تردید نیفتاد. همچنین توقیعاتی که در خصوص مسایل مهم شیعه بود به دست وی نوشته می شد و به همان خطی بود که در زمان حیات پدرش، عثمان بن سعید، نگاشته می شد. شیخ طوسی همچنین گوید: چون ابو عمرو و عثمان بن سعید در گذشت، فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان، به نص ابو محمد حسن عسکری علیه السلام به جای پدر قرار گرفت. و پدرش عثمان طی فرمانی وی را به سفارت امام قائم علیه السلام تعیین کرد. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: گواه باشید بر من که عثمان بن سعید عمری وکیل من و فرزندش محمد وکیل فرزند من، مهدی شماس است. و نیز آن حضرت علیه السلام به یکی از اصحابش فرمود: عمری و فرزندش مورد اعتمادند. پس هر چه به تو دادند از

جانب من داده اند و آنچه به تو گفته اند از جانب من گفته اند. پس سخنان آن دو را بشنو و از آنان اطاعت کن که آن دو مورد اعتماد و امانتند. ابو جعفر محمد بن عثمان همچنین کتابهایی در فقه دارد که بر اساس آنچه از ابو محمد حسن عسکری علیه السلام و حضرت صاحب علیه السلام و از پدرش، عثمان، از ابو محمد علیه السلام و از پدرش علی بن محمد علیه السلام شنیده است، نوشته. یکی از کتابهای وی کتاب الاشربه است. از محمد بن عثمان روایت شده است که گفت: به خدا سوگند صاحب الامر هر سال در مواسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و می شناسد. مردم نیز او را می بینند اما نمی شناسند. و نیز در روایت آمده است که از وی پرسیدند: آیا صاحب الامر علیه السلام را می شناسی؟ گفت: آری. آخرین باری که او را دیدم در کنار خانه ی خدا بود و می فرمود: [صفحه ۲۷۵] خداوند! وعده ات را برایم محقق کن. و نیز از وی روایت شده است که گفت: امام قائم را، که درود خدا بر او باد، دیدم که به پرده های کعبه در مستجار آویخته بود و می گفت: خداوند! به واسطه ی من از دشمنان انتقام بگیر. یکی از یاران محمد بن عثمان بر وی وارد شد و دید که پیش روی او قطعه ای چوب است و نقاش، آیاتی از قرآن و نام ائمه علیه السلام را بر کناره های آن می نگارد. محمد بن عثمان گفت: این برای مزارم است، مرا روی آن می گذارند. یا گفت بدان تکیه می دهم اینک از کار آن فارغ شدم و هر روز در آن وارد می شوم یک جزو از قرآن می خوانم پس چون روز فلان از ماه فلان و از سال فلان فرا رسد من به سوی خدا روانه گردم و در آن مدفون شوم. و همان طور شد که وی خود گفته بود. در روایت دیگری است که محمد بن عثمان برای خود قبری حفر کرد و گفت: فرمان یافته ام که خود را آماده کنم. سپس بعد از دو ماه از دنیا رفت. درگذشت وی در آخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ یا ۳۰۴ رخ داد و جمعا وی در حدود پنجاه سال سفارت امام زمان علیه السلام را عهده دار بود. [۳] وی را در کنار مادرش در خیابان باب الکوفه در بغداد به خاک سپردند. گویا مزار وی اینک در وسط صحراست. سوم: ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی، ابو جعفر محمد بن عثمان دو یا سه سال پیش از وفاتش وی را به جانشینی خود انتخاب و معرفی کرد. وی سران و بزرگان شیعه را جمع کرد و به آنان گفت: اگر مرگ من فرا رسید کار به دست ابو القاسم حسین بن روح نوبختی خواهد بود. به من فرمان داده شده است که او را پس از خود به جای خویش قرار دهم پس به او مراجعه و در کارهای خود بر او تکیه کنید. در روایت دیگری آمده است که از محمد بن عثمان پرسیدند: اگر برای تو مسئله ای پیش آمد، چه کسی جانشین تو خواهد بود؟ پاسخ داد: این ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی جانشین من و سفیر میان شما و صاحب الامر علیه السلام است و وکیل او و مورد وثوق و امین [صفحه ۲۷۶] است. پس در کارهای خود به او رجوع کنید و در مسایل مهم خویش به او تکیه کنید. من به معرفی او مامور شده ام و اینک او را معرفی کردم. در بغداد ده نفر جزو وکلای محمد بن عثمان بودند، که یکی از آنان حسین بن روح بود و باقی آنان از حسین بن روح به وی نزدیک تر بودند. به طوری که بزرگان شیعه را در این نکته تردید نمی کردند کسی که به عنوان جانشین محمد بن عثمان برگزیده خواهد شد جعفر بن احمد بن متیل یا پدر اوست. زیرا مشاهده می کردند که محمد بن عثمان با آنان نزدیک تر است و بسیار به خانه آنان رفت و آمد می کند، حتی وی در روزهای آخر عمر خویش جز از غذایی که درخانه جعفر یا پدرش درست می شد، نمی خورد. و نیز در خانه ی یکی از آن دو غذا می خورد. اما چون بنابر انتخاب حسین بن روح شد همه تسلیم شدند و وی را انکار نکردند و همه همان طور که در اطاعت محمد بن عثمان بودند از حسین بن روح اطاعت می کردند و در نزدش حضور داشتند یکی از این فرمانبرداران نیز جعفر بن احمد بن متیل بود. جعفر گوید: چون لحظه ی مرگ محمد بن عثمان رسیده بود، من بالای سر او نشسته بودم از وی پرسش می کردم و با او سخن می گفتم. ابو القاسم بن روح نیز در پایین پای وی نشسته بود. محمد بن عثمان به من گفت: من فرمان یافته ام که به ابو القاسم حسین بن روح وصیت کنم. من از بالای سر وی برخاستم و دست ابو القاسم را گرفتم و بر جای خود نشانیدم و خود نیز در کنار پای محمد بن عثمان نشستم. در روایتی دیگر آمده است: حسین بن روح سالیان درازی وکیل محمد بن عثمان بود و در املاک وی نظارت داشت و از خاصان او به حساب می آمد و محمد هر ماه سی دینار به عنوان حقوق به وی می پرداخت و

این به جز چیزی بود که وزرا و روسای شیعه مانند آل فرات و دیگران به وی پرداخت می کردند و همین امر موجب شد که محمد بن عثمان وی را به جانشینی خود برگزیند و به او وصیت کند. شیخ طوسی در کتاب غیبت گوید: ابو القاسم در نظر مخالف و موافق خردمندترین مردمان بود و روش تقیه را به کار می بست. ابو القاسم حسین بن روح در شعبان سال ۳۲۶ درگذشت و در نوبختیه در دروازه ی روبه روی تل و دروازه آجر و دروازه ی پل شوک به خاک سپرده شد. چهارم: ابو الحسن علی بن محمد سمری، حسین بن روح به وی وصیت کرد و او به کاری که بدان مامور شده بود پرداخت. شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از احمد بن ابراهیم بن مخلد نقل کرده است که گفت: در بغداد، خدمت بزرگان شیعه رسیدم، پس شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمری (قدس الله روحه) آغاز به سخن کرد و گفت: خداوند علی بن حسین بن بابویه قمی (پدر [صفحه ۲۷۷] شیخ صدوق) را رحمت کند. بزرگان تاریخ این روز را نگاشتند. پس خبر رسید که علی بن حسین در این روز وفات یافته است. در روایتی دیگر آمده است که: علی بن محمد سمری از بزرگان شیعه درباره ی علی بن حسین بن بابویه پرسید: آنان پاسخ دادند. پس از ایشان پرسید. آنان نیز همین جواب را به او گفتند: آنگاه سمری گفت: خدا شما را در مورد او اجر دهد و! او در همین ساعت وفات یافت. حاضران تاریخ را یادداشت کردند. پس از هفده یا هجده روز خبر آمد که علی بن حسین در همان ساعت دنیا را وداع گفته است. همچنین شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از سمری نقل کرده است که وی چند روز پیش از وفات خود توقیعی از سوی امام زمان علیه السلام برای مردم آورد که در آن چنین آمده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. ای علی بن محمد سمری؛ خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند. تو تا شش روز دیگر می میری. پس کارت را سامان ده و به کسی به عنوان جانشین پس از خود، وصیت مکن که دیگر غیبت تامه واقع شده است. دیگر ظهوری نیست مگر به اذن خداوند و آن پس از مدتی دراز و بعد از آن که دلها سخت شد و زمین از ستم پر شد، به وقوع خواهد پیوست. به زودی از شیعیان کسانی خواهند آمد که ادعای دیدار مرا می کنند. آگاه باشید هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای دیدار مرا می کرد، دروغگو و مفتری است. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.» راوی گوید: چون روز ششم فرا رسید نزد علی بن محمد رفتیم دیدیم نزدیک است جان بدهد از او پرسش شد: چه کسی جانشین تو خواهد بود؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده ی آن است. وفات علی بن محمد سمری در نیمه شعبان سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ رخ داد و پیکر وی در خیابانی معروف به شارع خلیجی در جنب باب المحول نزدیک نهر آب ابو عتاب، به خاک سپرده شد. شیخ در کتاب غیبت گوید: در زمان سفرای امام زمان علیه السلام، افرادی مورد وثوق بودند که از جانب سفرای آن حضرت توقیعاتی در خصوص آن صادر شد. از جمله: ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی که در حق او توقیعی بدین مضمون صادر شد: محمد بن جعفر عربی، پس مال را بدو بازگردان که او از افراد مورد وثوق ماست. و در توقیع دیگری آمده است: اگر می خواهی با کسی معامله کنی با ابو الحسین اسدی در ری معامله کن. همچنین احمد بن اسحاق و جماعتی دیگر از کسانی بودند که در ستایش آنان توقیعی از [صفحه ۲۷۸] جانب امام زمان علیه السلام صادر گشت. توقیع مبارک آن حضرت علیه السلام چنین بود: احمد بن اسحاق اشعری و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزه بن البیسع مورد وثوق اند. طبرسی در اعلام الوری گوید: غیبت قصری، غیبتی است که سفرای آن حضرت در طول این غیبت موجود و با بهای آن معروف بودند چنان که فرقه امامیه، کسانی که معتقد به امامت حسن بن علی علیه السلام هستند، درباره ی آنها تردید نکرده اند. مانند ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال و ابو عمرو عثمان بن سعید سمان و فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر اهوازی و احمد بن اسحاق و ابو محمد و جنایی و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم و گروهی دیگر. نگارنده: ظاهراً سفارت عامه امام زمان علیه السلام با همان چهار تنی بوده که ذکر آنان گذشت، اما افراد دیگری که طبرسی از آنان نام برده شاید تنها در برخی از امور خاص سفارت داشته اند. اما آنچه باعث تعجب است آن که طبرسی از حسین بن روح و نیز سمری هیچ اسمی نبرده است. البته عده ای نیز به دروغ و از روی افترا ادعای با بیت و سفارت آن حضرت را کرده اند. شیخ طوسی در کتاب الغیبه گوید: نخستین

اینان فردی معروف به شریعی بود. روایت شده است که وی از یاران امام هادی و سپس امام عسکری علیه السلام به شمار می آمد و او نخستین کسی بود که ادعای مقامی را کرد که خداوند به وی اختصاص نداده بود و بدین وسیله بر خدا و حجت‌های پروردگار دروغ بست و به آنان چیزهایی نسبت داد که شایسته مقام آنان نبود و آنها از آن بیزار بودند. توقیعی از امام زمان علیه السلام نیز در مورد لعن او و بیزاری از وی صادر گشت. بعدها عقیده‌ی وی به کفر و الحاد روشن و آشکار شد. محمد بن نصیر نمیری نیز از کسانی بود که به دروغ ادعای بابت آن حضرت را کرد و فرقه‌ی نصیری به نسبت خود را به این فرد می رسانند. وی پس از شریعی مدعی منصب محمد بن عثمان شد خداوند به واسطه الحاد و نادانی که از وی سر زد، او را رسوا کرد. ابو جعفر محمد بن عثمان نیز او را لعنت کرد و از او بیزاری جست چون وی از لعن محمد بن عثمان آگاه شد، به نزد او رفت تا پوزش طلبد اما محمد بن جعفر به او اجازه‌ی ورود نداد. محمد بن نصیر نمیری ادعا می کرد که پیامبر است و امام علی نقلی علیه السلام او را فرستاده. و معتقد به خدایی امام هادی علیه السلام بود. نزدیکی با محارم را جایز می شمرد و لواط را حلال کرده بود! محمد بن موسی بن حسن بن فرات اسباب کار او را مهیا و او را یاری می کرد. گفته اند که نمیری در بستر مرگ بود و زبانش بند آمده بود. از وی پرسش شد: جانشین تو کیست؟ با زبانی ضعیف و گرفته گفت: احمد. اما دانسته نشد مقصود وی کدام احمد [صفحه ۲۷۹] است. از این رو پس از مرگ وی پیروانش سه دسته شدند. گروهی گفتند: مقصود وی فرزندش و گروهی گفتند: مقصودش احمد بن محمد بن موسی بن فرات و عده‌ای دیگر گفتند: مراد وی احمد بن ابوالحسین بن بشر بوده است. یکی دیگر از مدعیان دروغین با بیت امام زمان علیه السلام، ابو طاهر محمد بن علی بن بلال بوده نام داشته است. اموالی از سهم امام علیه السلام نزد وی موجود بوده که او از تسلیم آنها به محمد بن عثمان عمری خودداری می ورزد و می گوید که خود وکیل قائم علیه السلام است تا آنجا که شیعه از وی بیزاری جستند و او را لعنت کردند و توقیعی نیز از جانب صاحب الزمان علیه السلام درباره‌ی او صادر شد. حسین بن منصور حلاج نیز از جمله کسانی است که به دروغ ادعای وکالت و با بیت امام زمان علیه السلام را کرد. حلاج در نامه‌ای به ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی نوشت که وکیل صاحب الزمان علیه السلام است. و می خواست دل وی را به دست آورد و با برخورداری از یاری و هواداری وی و استفاده از موقعیت علمی و ادبی او، دیگران را نیز به انقیاد خود بکشاند. آنگاه وی ادعای خود را بالاتر برد و به وی نوشت: من فرمان یافته‌ام که به تو بنویسم هر گونه یاری که خواسته باشی برای آشکار سازم تا دلت قوت گیرد و به گمان و تردید نیفتی. ابو سهل به او نوشت: من در مقابل این همه معجزه و دلایلی که از تو به ظهور رسیده، فقط تقاضای کوچکی دارم که روا کردن آن بر تو آسان است. من کنیزکان را دوست دارم اما پیری مرا از نزدیکی با آنان محروم می دارد لذا باید هر جمعه خضاب کنم و گرنه پیری من در نزد ایشان آشکار خواهد شد. من از تو خواهانم که مرا از رنج خضاب کردن آسوده سازی و رنگ محاسنم را سیاه گردانی. اگر چنین کنی هر چه بگویی مطیع فرمان تو خواهم بود. هنگامی که حلاج از پاسخ ابو سهل آگاه شد دانست که در نگاشتن نامه به او خطا کرده است و دیگر از او دست برداشت. ابو سهل نیز جریان این نامه‌ها را به آلتی برای تفریح و خنده و سرگرمی قرار داده بود. حلاج به قم آمد و نامه‌ای نوشت و در آن ادعا کرد که رسول امام و وکیل آن حضرت است. اما مردم نامه‌ی او را پاره کردند و او را به ریشخند گرفتند. کسی که نامه‌ی حلاج را پاره کرده بود به دکان خود آمد. حاضران در برابر وی برپا خاستند مگر یک نفر که او همان حلاج بود. صاحب دکان درباره‌ی آن کس که برنخاسته بود (او را نمی شناخت) پرسش کرد. حلاج گفت: آیا با این که من حضور دارم درباره‌ی من از دیگران سوال می کنی؟ صاحب دکان گفت: من احترام تو را پاس داشتم و از خودت نپرسیدم. حلاج گفت: وقتی نامه‌ی مرا پاره می کردی تو را دیدم. آنگاه صاحب دکان گفت: ای غلام! پا و گردن این مرد را بگیر و از اینجا بیرونش کن. پس از این ماجرا حلاج در قم دیده نشد سپس وی در روزگار خلافت مقتدر به جرم الحاد و دعوی الوهیت کشته شد. [صفحه ۲۸۰] یکی دیگر از مدعیان دروغین وکالت و با بیت امام دوازدهم علیه السلام، ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزافر نام داشت. او نزد بنی بسطام محترم شمرده می شد.

زیرا حسین بن روح، در نظر مردم برای او منزلت و جایگاهی قرار داده بود. چون وی در آغاز از شیعه بود و کتابهایی نیز بر وفق مرام شیعه نگاشت. سپس به ارتداد گرایید و از آن هنگام به بعد هر دروغ و کفر و افترايي را که خود می خواست برای بنی بسطام به نقل از حسین بن روح نقل می کرد. بنی بسطام هم گفتار او را تصدیق می کردند. این خبر به حسین بن روح رسید وی نسبت آن سخنان را از خود منکر شد و آنها را بهتانی بزرگ شمرد و بنی بسطام را از پذیرش گفته های وی نهی کرد. آنگاه دستور داد که او را لعن کنند و از وی بیزاری جویند. اما بنی بسطام به گفته ی حسین بن روح واقعی ننهادند زیرا شلمغانی به ایشان گفته بود: من سری را با شما در میا نهادم و اینک به خاطر افشای آن مجازات شده ام. زیرا این راز بزرگی بود که جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مومن آزموده شده تاب حمل آن را ندارد. حسین بن روح از این ادعای وی آگاه شد و نامه ای به بنی بسطام نوشت و در آن شلمغانی را لعنت کرد و از وی بیزاری جست. چون شلمغانی از این نامه آگاهی یافت به سختی گریست و گفت: این که حسین بن روح دستور به لعنت من دارد، خود حاوی معنای ژرفی است. زیرا لعنت یعنی دور گردانیدن. پس معنی سخن او که گفته است لعنه الله یعنی خداوند او را از عذاب دور نگهدارد. اکنون جایگاه خویش را بازشناختم و چهره بر زمین سایید و گفت: شما باید این راز را پنهان دارید. شلمغانی تا آنجا پیش رفت که به بنی بسطام گفت: روح رسول خدا به محمد بن عثمان عمری، و روح امیرمومنان علی بن حسین بن روح، و روح فاطمه زهرا، به ام کلثوم دختر محمد بن عثمان انتقال یافته است. ام کلثوم گوید: من به خانه ی مادر ابو جعفر بن بسطام رفتم. خم شد تا پاهای مرا ببوسد من او را از این کار باز داشتم. پس مادر ابو جعفر گریست و گفت: چگونه پاهایت را نبوسم که تو فاطمه سرور و بانوی منی؟! ام کلثوم گوید: پرسیدم: چه رازی؟ گفت: از ما پیمان گرفته که این راز را فاش نسازیم و من می ترسم چنانچه این راز را فاش کنم به عقوبت خداوند دچار شوم. ام کلثوم گفت: من به وی اطمینان دادم که این راز را برای کسی بازگو نکنم و در دل خود حسین بن روح و ام کلثوم به آنان گفته بود، برای وی بازگو کرد ام کلثوم گوید: به وی گفتم: این دروغ است و حسین بن روح را از این ماجرا آگاه کردم. حسین بن روح با شنیدن این سخن گفت: این کفر و الحاد است که این ملعون (شلمغانی) آن را در دل این مردم استوار گردانیده تا از این راه بتواند بگوید که خداوند در او (شلمغانی) حلول کرده [صفحه ۲۸۱] است. سپس توقیعی از صاحب الزمان علیه السلام مبنی بر لعن و براءت از شلمغانی صادر گشت. هنگامی که آوازه ی شلمغانی همه جا گیر شد و دیگر پنهان کردن و نیرنگ بازی برای او سودی نداشت روزی در مجلسی که سران و بزرگان شیعه حاضر بودند گفت: میان من و حسین بن روح مجلسی ترتیب دهید پس اگر آتشی از آسمان فرود نیامد تا او را بسوزاند، هرچه او درباره ی من گفته صحیح است و گر نه هرچه او درباره ی من گفته حقیقت دارد. این ماجرا در خانه ابن مقله اتفاق افتاد و از آنجا به گوش راضی خلیفه عباسی رسید و وی دستور داد شلمغانی را بکشند. قتل وی در سال ۳۲۳ واقع شد. ابو بکر محمد بن احمد بن عثمان بغدادی برادرزاده ی محمد بن عثمان عمری از دیگر کسانی بودند که ادعای بابیت می کرد. ابودلف کاتب برای ابوبکر بغدادی ادعای نیابت کرد. از ابوبکر در این باره پرسید اما او منکر این مساله شد و قسم خورد که چنین ادعایی نکرده است. سپس به عقیده ی ابودلف گرایید و شیعیان از وی تبرک جستند. حکایت کرده اند که وی در بصره وکیل یزیدی بود و روزگار درازی در خدمت او به سر برد و ثروت بسیاری بر هم زد. اما از وی در نزد یزیدی بدگویی کردند و یزیدی هم او را دستگیر و اموالش را مصادره کرد و ضربه ای بر سرش کوفت که چشمش آب آورد و به حالت کوری از دنیا رفت. ابن قولویه گوید: خداوند ابودلف کاتب را نگه ندارد ما او را فرد ملحدی می شناختیم سپس وی اظهار غلو کرد و آنگاه دیوانه و زنجیری شد و پس از آن در فرقه ی «مفوضه» درآمد. احمد بن هلال کرخی، که جزو غلات بود، در آغاز از یاران امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می آمد سپس تغییر عقیده داد و با بیت محمد بن عثمان را منکر شد و از سوی امام زمان علیه السلام نیز توقیعی مبنی بر لعن او صادر گشت. پاورقی [۱] شیخ مفید و غیر او نیز چنین گفته اند. اینان ابتدای غیبت صغری را از هنگام تولد امام مهدی علیه السلام حساب کرده اند نه از هنگام به امامت رسیدن وی. و البته صحیح هم همین است و دلیلی وجود ندارد که غیبت صغری را از هنگام

آغاز امامت آن حضرت حساب کنند. و البته صحیح هم همین است و دلیلی وجود ندارد که غیبت صغری را از هنگام آغاز امامت آن حضرت حساب کنند. از این رو مدت غیبت صغری ۷۴ سال خواهد شد. این قول مبتنی بر آن است که وفات سمری را در سال ۳۲۹ هجری، بدانیم اما اگر وفات وی را در سال ۳۲۸ هجری دانستیم چنان که طبرسی در اعلام الوری گفته است، غیبت صغری آن حضرت ۷۳ سال خواهد شد. اگرچه خود طبرسی نیز ذکر کرده است که غیبت صغری ۷۴ سال به طول انجامیده است. (مؤلف). [۲]

دستیابی به تاریخ وفات وی برای ما میسر نشد. (مؤلف). [۳] این روایتی است که شیخ طوسی در کتاب غیبت از ابو نصر هبه الله بن محمد بن احمد کاتب بن دختر ابوجعفر محمد بن عثمان عمری نقل کرده است. پوشیده نیست که این مدت از زمان ولادت امام زمان علیه السلام، یعنی سال ۲۵۵ تا هنگام وفات محمد بن عثمان در سال ۳۰۵ بوده است. علاوه بر این باید یادآور شد که محمد بن عثمان از هنگام ولادت امام زمان علیه السلام عهده دار سفارت آن حضرت نبوده است بلکه وی پس از مرگ پدرش عثمان، این مسئولیت را بر عهده گرفته است. و باید از این ۵۰ سال که شیخ طوسی ذکر کرده پنج سال نخست زندگی امام قائم علیه السلام تا وفات امام عسگری علیه السلام و نیز مدت سفارت پدرش، عثمان، را تا هنگام مرگش کم کرد و مدت باقی مانده همان مدتی است که محمد بن عثمان سفار آن حضرت را به عهده داشته است.

گفتاری پیرامون دلایل امامت صاحب الزمان و اینکه وی زنده و موج...

باید دانست که همه ی مسلمانان بر خروج مهدی در آخر الزمان و اینکه وی از نسل علی و فاطمه علیه السلام و همان پیامبر صلی الله علیه و اله است، اتفاق نظر دارند و روایات و اخبار در این باره، میان شیعه و سنی، به حد تواتر است. چنان که اگر کسی در اخباری که بعدا نقل خواهیم کرد و بیشتر آنها را روایاتی تشکیل می دهد که از طریق اهل سنت نقل شده و دسته ای دیگر از طریق شیعه نقل گردیده، بنگرد بر صحت این ادعا وقوف یابد. هر چند که ما نیز به خاطر رعایت اختصار از ذکر بسیاری از احادیث اجتناب ورزیده ایم. اعتقاد به مهدی علیه السلام، از باورهای مسلمانان و متواترات و حتی از ضروریات اعتقادی آنان [صفحه ۲۸۲] است. و در این باره میان مسلمانان اختلافی نیست بلکه اختلاف در این است که آیا مهدی هم اکنون متولد شده یا آن که بعدا متولد خواهد شد؟ شیعه و گروهی از علمای اهل سنت بر این عقیده اند که مهدی به دنیا آمده و همان محمد بن حسن عسکری علیه السلام است. بیشتر دانشمندان اهل سنت معتقدند که مهدی به دنیا نیامده اما بعدا متولد خواهد شد. اعتقاد نخست صحیح و حق است و هم دلیل عقلی و هم دلیل نقلی بر آن گواهی می دهد: دلیل عقلی: عقل به وجوب لطف بر خداوند تعالی حکم می کند. لطف فعلی است که بنده را به اطاعت نزدیک و از معصیت دور می کند و بر خداوند است که راه هر گونه عذر و بهانه ای را بر انسان ببندد، بدون آن که او را به اجبار سوق دهد تا برای خدا بر مردم حجتی نباشد و حجت بالغه برای خداست. عقل خود بر ارسال رسل و بعثت پیامبران برای تبیین تکالیف الهی که به منظور نزدیک کردن بندگان به خیر و خوبی و دور ساختن آنان از شر و بدی از سوی خدا مقرر شده است، حکم می کند. همچنین عقل حکم می کند که پیامبران میان مردم به عدالت داوری کنند و باید از گناه معصوم و از پلیدیها و زشتیها و عیوب پاک باشند تا مردم سخنان آنها را بپذیرند و از دروغگویی و تحریف از سوی ایشان خاطر جمع گردند. همچنان که فرستادن پیامبران از سوی خداوند تعالی واجب است، تعیین و نصب جانشینان آنان که بتوانند شریعت را حفظ و آن را به مردم ابلاغ کنند و هر گونه تحریف و تبدیل را از چهره ی دین بشویند و به عدل در بین مردم حکومت کنند و داد مظلوم را از ظالم بگیرند بر خداوند نیز واجب است. همچنین جانشینان پیامبران باید به همان دلیلی که پیامبران از ارتکاب به گناه معصوم اند، دست به گناه نزنند. همچنین خداوند تعالی خطاب به ابراهیم علیه السلام فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار می دهم. ابراهیم گفت: آیا از فرزندان من کس دیگر هم به این مقام می رسد؟ خداوند فرمود: پیمان من به ستمگران نمی رسد [۱] از طرف دیگر کسی که معصوم نیست مرتکب گناه خواهد شد و در مرتبه ی کسانی قرار می گیرد که ظلم به نفس کرده

اند. همچنین آنان باید از جانب خداوند منصوب گردند، نه از طرف مردم. زیرا کسی جز خداوند از مرتبه ی عصمت افراد آگاه نیست. و واگذاری انتخاب این افراد به مردم منجر به هرج و مرج و وقوع نزاع و اختلاف و ایجاد فساد خواهد شد. پس باید در هر زمان به امام معصومی که از جانب خداوند به این مقام منصوب شده، اعتقاد آورد. مسلمانان نیز بر این نکته اجماع دارند که جز این ائمه دوازده گانه، کسان دیگر از این صفات برخوردار نیستند. بنابراین باید گفت که صاحبان این صفات همان ائمه دوازده گانه اند و گر نه لازم می آید که زمانی پیش آید که از وجود امام معصوم خالی باشد، حال آن که بطلان [صفحه ۲۸۳] چنین قولی ثابت شد. شیخ مفید در کتاب ارشاد گوید: از جمله دلایل مربوط به امامت قائم به حق حضرت حجت به حسن عسکری علیه السلام دلایلی است که عقل بدان حکم می کند و آن چنین است که عقل با استدلال صحیح می گوید که در هر زمان باید امامی معصوم از گناه، و کامل و بی نیاز از همه ی مردم در علوم و احکام وجود داشته باشد. زیرا محال است زمانی باشد که برای مکلفان حجتی بر روی زمین وجود نداشته باشد که آنان به واسطه ی او به صلاح نزدیکتر و از فساد دورتر نشوند. و همه ی ناقصان نیازمند کسی هستند که جنایت کاران را تادیب کند و نافرمانان را به راه راست راهنمایی کند و سرکشان را از سرکشی بازدارد و نادانان را بیاموزاند و بی خبران را هوشیار کند و گمراهان را بیم دهد و حدود را برپای دارد و رساننده ی احکام و جدا کننده ی میان اهل ستیزه و اختلاف و تعیین کننده ی فرمانروایان و بازدارنده ی هجوم دشمن از مرزها و حافظ اموال و پشتیبان حوزه ی اسلام و جمع کننده ی مردم در جمعه ها و عیدها باشد. دلایل عقلی و نقلی اثبات کرده که چنین کسی باید از لغزش ها برکنار و معصوم باشد. زیرا چنین کسی با این ویژگی، خود از داشتن رهبر و امام بی نیاز است و همین بی گمان برای او مقتضی عصمت است و کسی که دارای این ویژگی هاست باید به وسیله ی نص تعیین شود، یا آن که معجزه ای از او به ظهور رسد که وی را از دیگران متمایز کند. این ویژگیها پس از حضرت حسن عسکری علیه السلام در کسی جز آن کس که اصحاب آن حضرت امامت وی را ثابت کرده اند، یعنی فرزندش مهدی علیه السلام به چشم نمی خورد. و این اصلی است که با وجود آن نیازی به ذکر نصوص نداریم و این دلیل خود به مقتضای حکم عقل منصب امامت را ثابت کند و استدلال بدان درست است. به علاوه روایات در باب نص بر فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بسیار است و به اندازه ای است که جای هیچ عذر و بهانه ای باقی نمی گذارد». دلیل نقلی: پیامبر صلی الله علیه و اله و پس از وی یکایک ائمه علیه السلام بر مهدی نص و تصریح کرده اند. شیخ مفید در این باره گوید: نص بر امامت آن حضرت در بین مسلمانان از زبان رسول خدا صلی الله علیه و اله رسیده و سپس امیر مومنان علی بن ابی طالب علیه السلام بدان خبر داده و به امامت وی تصریح کرده بود. همچنین ائمه علیه السلام یکی پس از دیگری تا پدر ارجمنده (امام حسن عسکری علیه السلام) همگی بر امامت و ظهورش تصریح کرده اند. پدر آن حضرت نیز در نزد معتمدان و نزدیکان شیعه، از این جریان خبر داده و بر امامت وی تصریح کرده بود. همچنین خبر غیبت آن حضرت و حکومت و سلطنتش پیش از ولادت و پنهان شدن وی ر کتابهای مطرح شده و به حد استفاضه رسیده است. و در میان ائمه علیه السلام هم اوست که صاحب شمشیر و قائم به حق است و همه چشم به راه حکومت ایمان او هستند. وی پیش از قیامش، دارای دو غیبت است که یکی طولانی تر از دیگری است، چنان که [صفحه ۲۸۴] روایاتی نیز در باب آن نقل شده است. اما غیبت کوتاهتر و صغرای آن امام از هنگام ولادتش آغاز شد و تا زمانی که سفارت و وساطت میان او شیعیان قطع شد و سفرای آن حضرت وفات یافتند، ادامه داشت. اما غیبت طولانی تر و کبرای آن حضرت پس از نخستین غیبت اوست و در پایان همین غیبت است که آن حضرت به شمشیر قیام خواهد کرد. خداوند، عزوجل، فرماید: و می خواهیم بر ناتوان شمرده شدگان در زمین منت نهیم و آنان را پیشوا و وارث قرار دهیم. و در زمین فرمانروائیشان دهیم و به فرعون و هامان و سپاهیان ایشان، چیزی را که از آن می ترسیدند، بنمایانیم. [۲]. و نیز خداوند در جای دیگری فرموده است: همانا در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ی من به ارث برند [۳] و نیز پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: روزها و شبها سپری نشود تا آن که خداوند مردی از خاندان مرا برانگیزد که همنام من است و زمین را از عدل و داد بر کند چنان که پیش از آن

از ظلم و جور پر شده باشد. باورقی [۱] بقره / ۱۲۴: انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین. [۲] قصص. ۴ - ۵: و نرید ان نممن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون. [۳] انبیاء / ۱۰۵: و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادى الصالحون.

اخباری که از طریق اهل سنت درباره ی خروج مهدی علیه السلام نقل شده است

اخباری که بر خروج مهدی دلالت دارند متواتر است و اجماع بر آنها از سوی تمام مسلمانان وجود دارد. در این زمینه ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی کتابی تالیف کرده و آن را البیان فی اخبار صاحب الزمان، نام نهاده است. وی همچنین صاحب کتاب دیگری با نام کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، است. گنجی در کتاب بیا گوید: من روایات این کتاب را جمع و آنها را از طرق شیعه زدوده ام، تا احتجاج بدان قوی تر و استوارتر باشد. حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی نویسنده ی کتاب مشهور حلیة الاولیاء چهل حدیث درباره ی مهدی جمع آوری کرده که صاحب کشف الغمه همان احادیث را با حذف اسناد آنها و تنها با ذکر راوی که از پیامبر صلی الله علیه واله آن حدیث را شنیده، نقل کرده است. ما نیز در این کتاب، به همین ترتیب این احادیث را نقل می کنیم. در کتاب حلیة الاولیاء تعدادی از [صفحه ۲۸۵] اخبار مربوط به مهدی علیه السلام نقل شده است. همچنین نویسندگان دیگری جز گنجی و اصفهانی، بسیاری از اخبار و روایات مربوط به امام مهدی علیه السلام را یاد کرده اند مانند نویسندہ ی مشکاة المصابیح و درر السمطین و جواهر العقدين و کنوز الدقایق و... ما این احادیث را با واسطه از کتابهای بیان نوشته گنجی و اربعین نوشته اصفهانی و دیگر کتب سابق الذکر نقل می کنیم. احادیث کتاب بیان را با گنجی و احادیث کتاب اربعین را با اصفهانی و حدیث سایر کتابها را با ذکر نام همان کتابها مشخص می سازیم. اگرچه ما از تمام این کتابها به واسطه نقل روایت می کنیم. گنجی به اسناد خود از زرین حبیش، یا مطابق نسخه ای دیگر از زرین حبیش از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده است که فرمود: دنیا سپری نشود تا آن که مردی از اهل بیتم که نامش چون نام من است، عرب را به تصرف خود درآورد. در مشکاة المصابیح از ابن مسعود مانند همین روایت نقل شده و سپس گفته است: ترمذی و ابو داود [۱] نیز این حدیث را روایت کرده اند. گنجی در روایتی آورده است که مردی از اهل بیت من آید که همنام من است. ترمذی این حدیث را در جامع خود آورده است. و نیز آن حضرت فرمود: دنیا سپری نشود تا آن که مردی از اهل بیتم که همنام من است عرب را به تملک خویش درآورد. ابو داود نیز این حدیث را در سنن خود نقل کرده است. همچنین گنجی به اسناد خود از حذیفه از پیامبر صلی الله علیه واله نقل کرده است که فرمود: اگر تنها یک روز از دنیا باقی باشد خداوند مردی را برانگیزد که نام و خلق و خویش چون من، و کنیه اش ابو عبدالله است. گنجی گوید: این حدیث حسن است و سند آن را عالی یافتیم. ابو نعیم در اربعین به سند خود از حذیفه مانند همین روایت را نقل کرده است. همچنین در اربعین از پیامبر صلی الله علیه واله نقل شده است که فرمود: خوی مهدی چون من است. در برخی از روایات نیز آمده که مهدی در خلق شبیه رسول خداست نه در خلق. در اربعین به سند خود از حذیفه نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه واله برای ما خطبه می خواند و از آنچه وجود داشت سخن می گفت تا آن که فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نباشد خداوند آن روز را آن چنان دراز گرداند تا مردی را از اولادم برانگیزد که نام او نام من است. پس سلمان برخاست و پرسید: او از کدام فرزند توست؟ فرمود: از این فرزندم و با دست خود بر شانه ی حسین علیه السلام زد. همچنین ابو نعیم به سند خود از حذیفه نقل کرده است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه واله می فرمود: وای بر این امت از پادشاهان ستمگر که چگونه مطیعان را می کشند و [صفحه ۲۸۶] می ترسانند و تنها کسانی را باقی می گذارند که اظهار طاعت می کنند. پس مومن پرهیزکار با زبان خویش با آنان می سازد و با قلب خود از آنان می گریزد. پس هنگامی که خداوند عزوجل بخواهد اسلام را عزیز و سربلند گرداند هر ظالم سرسختی را درهم می کوبد و او بر هر چه خواهد تواناست و می تاند امتی را پس از تباهی

اش، اصلاح کند پس پیامبر علیه السلام فرمود: ای حذیفه اگر از دنیا جز یک روز باقی نباشد خداوند آن روز را چنان دراز گرداند تا مردی از خاندانم که به دست او جنگهای بزرگ انجام می شود و اسلام را پیروز می گرداند، به سلطنت و حکومت رسد و خداوند خلاف وعده ی خود رفتار نکند و به حساب مردمان فوراً رسیدگی نماید. در اربعین به سند خود از ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه واله نقل شده است که فرمود: روزگار سپری نشود تا آن که مردی از خاندانم در زمین به حکومت رسد و آن را از عدل و داد پر کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. در اربعین به سند خود از ابوهریزه از پیامبر صلی الله علیه واله نقل شده است که فرمود: اگر جز یک شب از دنیا باقی نمانده باشد مردی از خاندانم در دنیا حکومت خواهد کرد. کنجی به سند خود از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه واله نقل کرده است که فرمود: اگر از روزگار جز یک روز باقی نمانده باشد هر آینه خداوند مردی از خاندانم را برمی انگیزد. او جهان را پر از عدل می کند چنان که از ستم پر شده باشد. ابو داوود نیز در سنن خود این روایت را به همین نحو ذکر کرده است. کنجی به سند خود از حافظ محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم آبری در کتاب مناقب الشافعی نقل کرده که وی این حدیث را ذکر کرده و گفته است: زائده [۲] عبارات زائدی در این روایت وارد کرده بدین صورت که تا خداوند مردی از من یا خاندانم را برانگیزد که نامش مطابق نام من و نام پدرش مطابق نام پدر من است. کنجی گوید: ترمذی این حدیث را در جامع خود آورده بدون آن که عبارت نام پدرش نام پدر من است، در آن آمده باشد. ابوداود در بیشتر روایاتی که از سوی حافظان و موثقان نقل شده فقط عبارت «نام او نام من است» را آورده است. و روایاتی که در آنها عبارت نام پدرش نام پدر من است، آمده زاید می باشد و اگر چنین معنایی درست باشد باید گفت مقصود از نام پدرش نام پدر من است، حسین علیه السلام را قصد کرده زیرا کنیه ی آن امام، ابو عبدالله بوده است و در این روایت نیز مقصود از اسم، کنیه است بدین کنایت که این فرد از فرزندان حسین است نه از فرزندان حسن. ابن طلحه شافعی نیز در پاسخ به این ایراد، همین سخن را گفته و برای آن دو مقدمه نیز ذکر کرده است. اول: شیوع اطلاق لفظ پدر بر جد اعلی مانند این سخن خداوند در قرآن کریم که فرموده است: «ملئ ابراهیم [۳]» و یا فرموده است: «و اتبع ملئ ابائی ابراهیم [۴]» همچنین در ماجرای معراج آمده است که این پدرت ابراهیم است. دوم: آن که بر کنیه نیز اطلاق اسم می شود. بخاری و مسلم روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه واله علی را ابوتراب نامید و هیچ نامی محبوب تر از این اسم در نزد علی نبود. منتهی نیز گوید: «و من کناک فقد اسماک للعرب». شاید هم بتوان گفت که کنیه ی حسن عسکری علیه السلام، ابو محمد بود و پدر پیامبر صلی الله علیه واله نیز مکنی به ابو محمد بوده است. سپس کنجی گوید: احتمال دارد که راوی در فرمایش پیامبر که فرموده است ابنی توهم کرده و آن را به ابی تصحیف و تبدیل کرده است. پس باید برای جمع میان روایات ابنی را در این روایت به ابی حمل کرد. نگارنده: احتمال تصحیف بسیار نزدیک است. زیرا هر دو کلمه در حروف با هم نزدیک اند و خط قدیم اکثراً بدون نقطه بوده است. و علما و اصحاب ما این مضمون را در کتب خود متذکر شده اند. شیخ طوسی در کتاب الغیبه به سند خود از ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه واله روایت کرده که فرمود: دنیا سپری نشود تا آن که مردی از خاندانم در امتم درآید که به نام مهدی خوانده می شود. وی به سند خود از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه واله نقل کرده است که فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند این روز را دراز گرداند تا مردی از خاندانم بیرون آید که دنیا را از عدل و داد پر می کند آن چنان که از ظلم و جور پر بوده باشد. پیش از این نیز سخن شیخ مفید را در این باره نقل کردیم. کنجی به سند خود از سعید بن مسیب نقل کرده است که گفت: نزد ام سلمه بودیم، پس مهدی را به یاد ما آورد و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم که می فرمود: مهدی از اولاد فاطمه است. [صفحه ۲۸۸] کنجی به سند خود از سعید بن مسیب از ام سلمه روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم که می فرمود: مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است. ابو داوود ابن حدیث را در سنن خود نقل کرده است. نویسنده ی جواهر العقدین گوید: این حدیث را مسلم و ابوداود و نسایی و ابن ماجه و بیهقی و نویسنده ی المصابیح و دیگران ذکر کرده اند. در کنوز الدقائق از مناوی مصری آمده است

که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای فاطمه! اما مهدی از نسل توست. حاکم این حدیث را ذکر کرده است. در اربعین اصفهانی ذکر شده است که زهری از علی بن حسین از پدرش علیه السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و اله خطاب به فاطمه (س) فرمود: مهدی از فرزندان توست. کنجی از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده که مهدی از ما اهل بیت است خداوند (کار) او را در یک شب راست گرداند. مولف جواهر العقدین این حدیث را از احمد ابن ماجه و عده ای دیگر به نقل از علی علیه السلام روایت کرده است. در غایه المرام از ابو نعیم در حلیه الاولیاء از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: مهدی از ما اهل بیت است که خداوند (کار) او را در یک شب یا دو روز راست گرداند. کنجی از انس بن مالک نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشتیم. من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین و مهدی. ابن ماجه این حدیث را در صحیح خود ذکر کرده است. نویسنده ی جواهر العقدین نیز گوید این حدیث را ابونعیم و ثعلبی و مولف اربعین و حموینی و حاکم و دیلمی نقل کرده اند: نگارنده: در روایت دیلمی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: ما جماعت فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشتیم... کنجی از ثوبان از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: نزد گنج شما سه نفر کشته خواهند شد که هر سه پسران خلیفه می باشند و پس از آن دیگر هیچ یک از آنها خلیفه نمی شوند. سپس پرچمهای سیاه از طرف مشرق نمودار گردد، پس چنان آنان را به قتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته اند... پس هنگامی که او را دیدید با وی بیعت کنید هر چند که با رفتن از روی برف باشد که او مهدی خلیفه خداوند است. ابن ماجه قزوینی در سنن خود این حدیث را ذکر کرده است. همچنین به اسناد وی از ثوبان مانند همین روایت نقل شده جز آن که در آنجا آمده است: سپس پرچمهای سیاه نمودار شود و آنان را طوری به قتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند هنگامی که خبر آمدن او را شنیدید به سوی او روی آورید و با وی بیعت کنید [صفحه ۲۸۹] که او مهدی خلیفه خداست. وی پس از نقل این حدیث گوید: این حدیث از نظر متن حسن است. حافظ ابو نعیم نیز در اربعین مانند این حدیث را نقل کرده است. در همان کتاب به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده است که فرمود: چون پرچمهای سیاه را دیدید که از جانب خراسان نمودار می گردد به سوی آنها روی آورید اگرچه با رفتن از روی برف باشد. که مهدی خلیفه خداوند در میان آنان است. و به سند خود از ثوبان نقل کرده است که فرمود: پرچمهای سیاه از سوی مشرق پدیدار شود گویا دلهای آنان پاره های آهن است. پس هر کس درباره ی آنان شنید باید بدیشان روی آورد و با آنان بیعت کند اگرچه با رفتن از روی برف باشد. کنجی از عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: مردمی از مشرق بیرون آیند و اسباب سلطنت را برای مهدی آماده سازند. این حدیث حسن و صحیح است و موثقان و حافظان از روات آن را نقل کرده اند و حافظ ابو عبدالله بن ماجه قزوینی در سنن متذکر آن شده است. در کنوز الدقائق از ثوبان از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده که فرمود: چون پرچمهای سیاه را دیدید که از خراسان پدیدار می گردد به سوی آنها روان شوید که مهدی خلیفه خداوند در آنان است. احمد و نیز بیهقی در دلائل النبوة این روایت را نقل کرده اند. همچنین از علی از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده است که فرمود: مردی از پشت رود بیرون آید که به وی حارث گفته می شود پیشاپیش وی مردی است با نام منصور که خود را مهای کار آل محمد می کند چنان که قریش برای رسول خدا صلی الله علیه و اله کردند بر هر مومنی نصرت او یا گفت اجابت او واجب است. ابو داود نیز این حدیث را نقل کرده است. کنجی از علقمه بن عبدالله در حدیثی نقل کرده است که گفت: خاندانم پس از من دچار مصیبت و پراکندگی و سختی خواهند شد تا آن که مردمی از شرق پدیدار گردند که با آنان پرچمهای سیاهی است. آنان خواهان خیرند اما بدیشان داده نمی شود، پس پیکار می کنند و یاری می شوند و به آنان آنچه خواهند داده می شود اما ایشان نمی پذیرند تا آنکه آن را به مردی از خاندانم می دهند پس وی زمین را از داد پر کند چنان که از ستم پر شده باشد. پس هر کس از شما دوره ی آنان را دریافت بدیشان بپيوند اگرچه با رفتن از روی برف باشد. نگارنده: این حدیث در سنن ابن ماجه نیز آمده است. کنجی روایت کرده است

که ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده [صفحه ۲۹۰] است که فرمود: به به از طالقان! خدا را در آن دیار گنج هایی است که نه از طلایند و نه از نقره. بلکه مردان با ایمانی در آنجایند که خدا را چنان که سزاوار است شناخته اند و هم آنان یاران مهدی در آخر الزمان اند. کنجی از ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: مهدی در امت من است و پنج یا هفت یا نه سال در میان آنان زندگی می کند. زید الشاک [۵] گوید: پرسیدیم: این سالیان چیست؟ گفت: این سالیانی است که مردی در آن ظهور می کند که به وی گفته می شود: سپس مردی از عترت من قیام می کند و آن را از عدل و داد پر می نماید و هفت یا نه سال حکومت می کند. کنجی از چند طریق غیر از ابوسعید خدری و نیز از وی از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت کرده است که فرمود: مهدی در امت من است که حداقل هفت و گرنه نه سال حکومت می کند. امت من در روزگار او چنان متنعم می شوند که مثل آن از نعمات برخوردار نگردیده اند. زمین، در عهد وی، ثمره ی (یا گنجهای) خود را نمایان سازد. و چیزی در آن ذخیره نمی شود. و ثروت در آن روزگار فراوان شود به طوری که مردی برمی خیزد و می گوید مهدی من به من عطا کن و به وی می گوید: بگیر. در مشکاة المصابیح از ابو سعید نقل شده است که گفت: پیامبر از بلایی سخن گفت که به این امت می رسد تا آنجا که انسان پناهگاهی نیابد که از ظلم بدان پناه برد. پس در آن هنگام خداوند مردی از عترت و اهل بیت را برانگیزد که زمین را از عدل و داد پر کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. اهل آسمان و زمین از وی خرسند گردند. آسمان از بارش خود دریغ نورزد مگر آن که هرچه دارد فرو ریزد و زمین از رستنی های خود بازنگذارد جز آن که هرچه دارد برویاند. حتی زندگان، مردگان خود را طلب می کنند. وی در این هنگام هفت یا هشت یا نه سال می زند. حاکم در مستدرک خود این حدیث را نقل کرده و آن را صحیح دانسته است. محمد بن علی علوی در کتاب فضل الکوفه از ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت کرده است که فرمود: مهدی حکومت مردم را هفت یا ده سال به دست می گیرد و نیکبخت ترین مردم نسبت به وی کوفیان هستند. در اربعین به سند خود از ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و اله [صفحه ۲۹۱] نقل کرده است که فرمود: هر آینه زمین از ستم و تجاوز پر شود آنگاه مردی از خاندانم خروج خواهد کرد تا زمین را از عدل و داد پر کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. کنجی از ام سلمه نقل کرده است که گفت: به هنگام مرگ خلیفه ای اختلاف روی دهد پس مردی از اهل مدینه به سوی مکه می گریزد و گروهی از مکیان به او روی می آورند و آنان وی را کمه به خروج مایل نیست، به قیام و امی دارند و با وی در میان رکن و مقام بیعت می کنند، آنگاه از جانب شام لشگری به دفع وی گسیل شود ولی در بیابان مکه و مدینه به کام زمین فرو رود چون مردم از این ماجرا آگاهی یابند ابدال شام و عراق آمده با او دست بیعت دهند. سپس مردی از قریش خروج کند که دانی های او از قبیلہ ی کلب [۶] هستند. آنان به جنگ او می آیند اما وی بر آنان چیره شود و ناکامی برای کسی است که از غنیمت کلب برخوردار نگردد. مرد مدنی اموال آنها را میان مردم قسمت کند و به سنت پیامبر صلی الله علیه و اله رفتار کند و اساس اسلام پایدار بماند. او هفت سال زندگی می کند و سپس وفات می یابد و مسلمانان بر او نماز می گزارند. در مشکاة المصابیح است که این حدیث را ابوداوود و احمد و ابویعلی و بیهقی و نیز مولف جواهر العقدین روایت کرده اند. کنجی آورده است که ابو داوود گوید در برخی از روایات به نقل از هشام آمده است که او نه سال زندگی می کند و برخی هفت سال را ذکر کرده اند. این سیاق روایتی است که ترمذی و ابن ماجه و ابوداوود آن را نقل کرده اند. همچنین کنجی از ابوهریره نقل کرده است که گفت پیامبر فرمود: چگونه اید شما هنگامی که پسر مریم در میان شماست و پیشوایتان از میان خود شماست؟ وی گوید این حدیث حسن و صحیح و مورد اتفاق محدثان است و از طریق محمد بن شهاب زهری است که بخاری و مسلم این حدیث را در صحاح خود نقل کرده اند. کنجی از جابر بن عبدالله روایت کرده است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: همواره گروهی از امتم به خاطر حق مبارزه می کنند و تا روز قیامت پیروزند. پس عیسی بن مریم فرومی آید و رئیس آن گروه می گوید: امیر ایشان است بیا با ما نماز بگزار. پس عیسی می گوید: شما خود برخی بر برخی دیگر امیر هستید و این لطف خدا در این امت است. کنجی

گوید: این حدیث نیز حسن و صحیح است و مسلم آن را در صحیح خود نقل کرده است. کنجی در جای دیگری می گوید: این حدیث را حارث بن ابی اسامه در مسند و حافظ ابو نعیم در عوالی روایت کرده اند. نگارنده: این روایت را ابو نعیم در اربعین نقل کرده و در آنجا آمده است که عیسی [صفحه ۲۹۲] می گوید: امیر ایشان مهدی است. سپس کنجی گوید: اگر حدیث متقدم قابل تاویل باشد، این حدیث تاویل ناپذیر است زیرا در این نکته صراحت دارد زیرا عیسی علیه السلام نزد سر کرده ی مسلمانان می آید و آن سر کرده در آن روز مهدی است. بنابراین تاویل این عبارت: «امام شما از خود شماست به معنی که عتاب شما را می آورد» باطل و نادرست است. آنگاه کنجی سخنانی گفته که حاصل آن چنین است که احادیث منقولہ ای که دال بر آن است که عیسی علیه السلام پشت سر مهدی علیه السلام نماز می گزارد و در رکاب او جنگ می کند و دجال را به قتل می رساند از نظر سند نزد سنی و شیعه صحیح و مورد اتفاق همه ی مسلمانان است و خود حاکی از آن است که مهدی از عیسی برتر است. سپس کنجی در ادامه ی سخنان خود می گوید از جمله دلایلی که این احتمال را قوی می کند روایتی است که حافظ ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی در ضمن حدیثی طولانی درباره ی نزول عیسی علیه السلام نقل کرده است. از پیامبر پرسش شد که عرب در آن روز کجایند؟ فرمود: آنان در آن روز کم شمارند و بیشتر آنان در بیت المقدس اند. امام ایشان هر صبح با آنان نماز می گزارد. ولی عیسی دست روی شانه های او می گذارد و می گوید: بایست تا ما با شما نماز گزایم. کنجی گوید: این حدیث حسن صحیح و نزد محدثان ثابت است و ابن ماجه در کتاب خود آن را از ابو امامه ی باهلی، نقل کرده است و ما خلاصه ی آن را در اینجا آوردیم. همچنین، به اسناد وی از ابوامامه در حدیثی آورده است که از رسول الله صلی الله علیه و اله پرسش شد که: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله عرب در آن روز کجایند؟ فرمود: ایشان در آن هنگام کم شمارند و بیشتر ایشان در بیت المقدس ساکن هستند و پیشوایشان مهدی، مرد صالحی است. وی گوید این حدیث حسن است. ابو نعیم اصفهانی نیز این حدیث را به همین نحو روایت کرده است. در جواهر العقدین در حدیثی مرفوع از حذیفه آمده است که: مهدی به عیسی بن مریم علیه السلام که فرود آمده می نگرد. گویی از موهای عیسی قطرات آب می چکد. پس مهدی به وی می گوید: جلو آی و با مردم نماز گزار. عیسی پاسخ می دهد: نماز برای تو اقامه شده پس پشت مردی از فرزندانم نماز می گزارد. طبرانی و نیز ابن حیان در صحیح خود از حدیث عقبه بن عامر در امامت مهدی علیه السلام مانند این روایت را نقل کرده اند. در اربعین از ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود: از ماست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد. حافظ نعیم بن حماد در کتاب الفتن به سند خود از هشام بن محمد نقل کرده است که گفت: مهدی کسی است که عیسی بن مریم او را به امامت (نماز) می پذیرد. در سنن [صفحه ۲۹۳] ترمذی از مجمع بن جاریه انصاری از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود: پسر مریم دجال را در باب لد می کشد. کنجی از ابوسعید خدری نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: مهدی از من است که فراخ پیشانی و خمیده بینی است. زمین را از عدل و داد پر می کند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. هفت سال در زمین حکومت می کند. وی گوید: این حدیث در نزد اهل فن ثابت، حسن و صحیح است. حافظ ابو داود سجستانی در صحیح خود و نیز محدثان دیگری جز او مثل طبرانی و دیگران این حدیث را نقل کرده اند. در مشکاة المصابیح است که این حدیث را حموینی و ابن جوزی نیز روایت کرده اند و ابن جوزی گفته است: اجلی، کسی را گویند که موهای پیشانی اش تا وسط سرش ریخته و قنا، خمیدگی است در بینی. در اربعین به سند خود از ابوسعید خدری روایت شده است که مهدی از ما اهل بیت است. مردی بلند بینی است از امت من که زمین را از عدل پر کند چنان که از ستم پر شده باشد. کنجی گوید: ابن شریویه دیلمی در کتاب الفردوس، در باب الف و لام، به اسناد خود از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: مهدی طاووس اهل بهشت است. کنجی به اسناد خود از حذیفه بن یمان از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: مهدی از فرزندان من است. چهره ی او چون ماه (یا ستاره) رخشانی است که زمین را از عدل پر می کند چنان که از ستم پر شده باشد ساکنان آسمانها و زمینها و پرندگان در آسمان از خلافت وی خرسند

می‌گردند. او ده سال حکومت می‌کند. در جواهر العقدین است که رویانی و طبرانی و ابونعیم و دیلمی در مسند خود همین روایت را نقل کرده‌اند. کنجی به اسناد خود از حذیفه از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: مهدی مردی از فرزندان من است. بر گونه‌ی راستش خالی است که گویی ستاره‌ی رخشانی است. زمین را از عدالت پر کند چنان که از ستم پر شده باشد، ساکنان زمین و آسمان و پرندگان در آسمان از خلافت وی راضی گردند. کنجی گوید: این حدیث حسن است که از گروه بسیاری از اصحاب ثقفی به ما رسیده و سند آن نزد ما معروف شناخته شده است. در اربعین به سند خود از حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت شده است که فرمود: مهدی مردی از فرزندان من است. چهره‌ی او چون ستاره‌ی رخشانی است. کنجی به اسناد خود از ابوامامه باهلی در ضمن حدیثی نقل کرده است که مردی از طایفه عبد قیس به نام مستورد بن غیلان پرسید: ای رسول خدا در آن روز پیشوای مردمان کیست؟ فرمود: مهدی از فرزندانم که در [صفحه ۲۹۴] آن روز چهل ساله است. [۷] چهره‌اش گویی چون ستاره‌ی تابانی است در گونه‌ی راستش خالی سیاهی است. دو عبای قطوانی [۸] پوشیده. گنجها را بگشاید و شهرهای شرک را فتح کند. کنجی گوید: این حدیث مطابق روایتی بود که طبرانی در معجم اکبر خویش نقل کرده است. عترت من مردی را برانگیزد که میان دندانهایش باز و چهره‌اش روشن باشد. زمین را پر از عدل و داد کند و به مردم اموال فراوان ببخشد. کنجی گوید: ابونعیم در عوالی نیز به همین گونه این حدیث را نقل کرده است. کنجی از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: قیامت برپا نشود مگر آن که مردی از اهل بیتم به حکومت رسد. وی قسطنطنیه و کوه دیلم را فتح کند و اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد خدا آن روز را چنان دراز گرداند تا مهدی دنیا را فتح کند. کنجی گوید: این روایت بر طبق روایتی که حافظ ابونعیم نقل کرده بود، ذکر شد. وی گوید: برای جمع میان روایات باید گفت: که بی تردید این کس همان مهدی است. کنجی همچنین گوید: از ابوهارون عبدی روایت شده است که گفت: نزد ابوسعید خدری رفتم و از او پرسیدم: آیا در جنگ بدر حضور داشتی؟ گفت: آری. گفتم: آیا مرا از روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و اله درباره‌ی علی و فضیلتش شنیده‌ای، آگاه نمی‌کنی؟ گفت: چرا می‌گویم. روزی پیامبر صلی الله علیه و اله به سختی بیمار شد. فاطمه به دیدار آن حضرت آمد. من در جانب راست پیامبر صلی الله علیه و اله نشسته بودم. چون فاطمه ضعف بسیار پیامبر را مشاهده کرد، آنقدر گریست که قطرات اشک بر چهره‌اش دوید. پیامبر به او فرمود: فاطمه برای چه می‌گریی؟ فاطمه پاسخ داد: بیم دارم حادثه‌ای روی دهد. پیغمبر فرمود: مگر نمی‌دانی خداوند نظری به زمین کرد و از میان آنها پدرت را برگزید و او را به پیامبری انتخاب کرد. آنگاه نظری دیگر کرد و شوهرت را برگزید و به من وحی کرد که تو را به ازدواج او درآوردم و او را جانشین خود گردانم؟ آیا مگر نمی‌دانی که خداوند به خاطر پدرت، شوی تو را عزیزترین فرد این امت دانسته و علم و حکمت او از همگان بیشتر و سابقه‌ی تقدمش از دیگران افزون تر است؟ فاطمه خوشحال شد و پیغمبر بر آن شد تا همه‌ی فضایل و مناقبی را که خداوند او و اهل بیتش را بدانها مفتخر کرده است برای او بیان کند. پس فرمود: علی صاحب هشت فضیلت [۹] است: ایمان به خدا، ایمان به رسول خدا، علم و حکمت، همسرش فاطمه، فرزندانش حسن و [صفحه ۲۹۵] حسین، اجرای امر به معروف و نهی از منکر، ای فاطمه! ما اهل بیتی هستیم که خداوند شش فضیلت [۱۰] به ما داده است که آنها را به هیچ یک از پیشینیان نداده است و کسی هم از آیندگان از آنها برخوردار نخواهد شد. این شش خصلت عبارتند از اینکه: پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او پدر توست. و وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهر توست و شهید ما بهترین شهید است و او عموی پدرت حمزه است. و دو سبط این امت از ماست که آنان حسن و حسین فرزندان تو هستند و از ماست مهدی این امت که عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می‌گزارد. سپس با دست بر شانه‌ی حسین زد و فرمود: مهدی از نسل این می‌باشد. کنجی گوید: دارقطنی نویسنده‌ی الجرح و التعديل این روایت را چنین نقل کرده است. در اربعین به سند خود از علی بن هلال از پدرش مانند همین روایت نقل شده جز آنکه در آنجا آمده است که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: خداوند عزوجل هفت ویژگی بر ما عطا کرد و در این روایت این خصوصیت اضافه شده است: و از ماست آن کس که در بهشت هر جا

که خواهد با ملائکه پرواز می کند. و نیز در این روایت پس از ذکر نام حسین، پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است: قسم به آنکه مرا برانگیخت مهدی این امت از این دو تن است هنگامی که دنیا را هرج و مرج فراگیرد و فتنه ها و بلاها روی دهد و راهها قطع گردد و برخی بر برخی دیگر حمله برند. هیچ بزرگی به کوچک رحم نکند و هیچ کوچکی پاس بزرگی را ندارد. پس خداوند در این اوضاع از این دو تن کسی را مبعوث می کند که دژهای گمراهی و دل‌های بسته و سخت را می گشاید و چنان که من در اول الزمان دین را برپای داشتم و او هم در آخر الزمان دین را برپای می دارد و زمین را از عدل و داد پر می کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد... در کتاب جواهر العقدین از عبایه بن ربیع از ابویوب انصاری روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و اله به فاطمه فرمود: از ماست بهترین پیامبران و او پدر توست و از ماست بهترین اوصیا و او شوهر توست و از ماست بهترین شهدا و او عموی پدرت حمزه است و از ماست کسی که دو بال دارد و بدانها در بهشت هرجا که خواهد می پرد و او پسر عموی پدرت جعفر است و از ماست دو سبط این امت سرور جوانان بهشتی و آن دو حسن و حسین دو پسر تو هستند و از ماست مهدی و او از فرزندان توست. طبرانی این روایت را در الاوسط نقل کرده است. [صفحه ۲۹۶] کنجی به اسناد خود از ابونضره نقل کرده است که گفت: نزد جابر بودیم... جابر گفت: رسول خدا فرمود: در آخر الزمان میان امت من خلیفه ای است که چندان مال به مردم دهد که از شماره بیرون باشد. راوی گوید: به ابونضره و ابوالعلاء گفتم: آیا به نظر شما آن مرد عمر بن عبدالعزیز نیست؟ هر دو گفتند: خیر. کنجی گوید: این حدیث حسن و صحیح است و مسلم آن را در صحیح خود نقل کرده است. همچنین کنجی به اسناد خود از ابو نضره از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: یکی از خلفای شما خلیفه ای است که آن قدر مال به مردم می دهد که نتوان آن را شمارش کرد. سپس کنجی گوید: این حدیثی ثابت و صحیح است که مسلم در صحیح خود آن را نقل کرده است. کنجی در روایتی دیگر از ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفتند: پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: در آخر الزمان خلیفه ای است که تقسیم مال می کند و آن مال از شماره بیرون است. این عین متن حدیثی است که مسلم در صحیح خود آن را آورده است. کنجی از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: شما را به مهدی نوید می دهم که هنگامی که مردم با یکدیگر نزاع داشته باشند و اوضاع ناآرام باشد در امت من برانگیخته خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد می کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. ساکنان آسمان و زمین را پر از عدل و داد می کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از او خرسند شوند و او مال را به یکسان در میان مردم تقسیم می کند. خداوند دل‌های امت محمد را بی نیاز می سازد و سایه ی عدلش بر سر همه می افتد تا آنجا که دستور دهد اعلان کنند کیست که به مال نیاز داشته باشد؟ و در آن میان فقط مردی برمی خیزد و می گوید: من نیازمندم. پس منادی به او می گوید: نزد خزینه دار برو و به او بگو که مهدی دستور داده که به من مال دهی. خزینه دار پول بسیار در دامن او ریخته می گوید: بردار. ولی او از حملش درمی ماند و پشیمان می شود و می گوید: من از نظر نیروی بدنی بسیار قوی هستم ولی با این وجود از حمل این مال ناتوانم و لذا آن را رد می کند. ولی به او گفته می شود: ما چیزی را که به کسی دادیم پس نمی گیریم. مهدی هفت یا هشت یا نه سال بدین سان فرمان می راند و پس از وی دیگر زندگی لذتی ندارد و کنجی گوید: این حدیث صحیح و حسن است و شیخ اهل حدیث، احمد بن حنبل، آن را در مسند خود نقل کرده است. وی می افزاید: روایت احمد بن حنبل، همان روایتی است که اجمال آن در صحیح مسلم نقل شده و هر دو با هم توافق دارند. در کتاب اسعاف الراغبین نیز مانند همین روایت نقل شده است. کنجی گوید: احمد و ماوردی همین روایت را نقل کرده اند و در آن اضافه شده است: به مهدی خرسند و شادمان باشید. او مردی از قریش و از عترت من است. و نیز در آن روایت آمده است که مهدی شش [صفحه ۲۹۷] یا هفت یا هشت یا نه سال حکومت می کند. در اربعین به سند خود از ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت شده است که فرمود: مهدی در امت من خروج خواهد کرد. خداوند او را به عنوان فریادرس مردم برمی انگیزد. امت در زمان او از نعمت بهره مند می شوند و چهارپایان نیز خوب زندگی

خواهند کرد و زمین، رستنی هایش را می رویاند و او مال را به یکسان در میان مردم تقسیم می کند. کنجی به اسناد خود از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: در آخر الزمان و پیدایش آشوب ها مردی خواهد آمد به نام مهدی که بخشش او بر همه گواراست. کنجی گوید: این حدیثی حسن است و حافظ ابونعیم اصفهانی آن را نقل کرده است. کنجی به اسناد خود از عبدالله بن عمر نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: مهدی قیام می کند در حالی که بر سر او برای سایه افکن است که در آن منادی بانگ می زند که این مهدی خلیفه خداست از او تبعیت کنید. کنجی گوید: این حدیث حسن است و ما آن را جز از این وجه که در مرتبه بالا- و عالی است، روایت نکرده ایم. و از عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود: مهدی قیام می کند در حالی که بر فراز سر او فرشته ای است که بانگ می زند که این مهدی است از او پیروی کنید. کنجی گوید: این حدیث حسن است و حافظان و پیشوایان حدیث همچون ابو نعیم و طبرانی و... آن را روایت کرده اند. همچنین به اسناد کنجی از جابر بن عبدالله است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: پس از خلفا می آیند و از پس آنان امرا خواهند آمد و پس از ایشان فرمانروایان ستمگر خواهند بود سپس مهدی، از خاندان من، ظهور خواهد کرد و زمین را از عدالت پر می کند چنان که از ستم پر شده باشد. کنجی گوید: ابونعیم در کتاب فوائد و نیز طبرانی در المعجم الاکبر، این روایت را بدین گونه نقل کرده اند. در کتاب اربعین نیز مانند همین روایت ذکر شده جز آنکه در آنجا آمده است که پیامبر فرمود: آنگاه از خاندانم مردی ظهور خواهد کرد. کنجی به اسناد خود از ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: امت من در زمان مهدی از چنان نعمتی بهره مند می شود که پیش از آن هرگز برخوردار نبوده اند. آسمان هر آنچه دارد بر ایشان فرومی بارد و زمین از هیچ رستنی دریغ نمی کند مگر آنکه تمام آنها را می رویاند. کنجی گوید: این حدیث حسن است و طبرانی آن را در کتاب المعجم الاکبر نقل کرده است. در اربعین از ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده است که فرمود: مهدی از امت من است. اگر عمر او کوتاه باشد هفت سال و گرنه هشت و گرنه، نه سال است. امت من در زمان [صفحه ۲۹۸] او از چنان نعمتهایی بهره مند می شوند که هیچ نیکوکار و بدکاری قبلا، از چنان نعمتی برخوردار نبوده اند، آسمان هر آنچه دارد بر آنان فرو می بارد و زمین از رستنی هایش دریغ نمی ورزد. کنجی به اسناد خود از عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: مهدی از قریه ای در یمن به نام کرعه، ظهور خواهد کرد. کنجی گوید: این حدیث حسن است و ابوالشیخ اصفهانی آن را در کتاب عوالی خود نقل کرده است. از شهاب الدین فضل الله نقل کرده اند که در کتاب المعتمد نوشته است: در یمن قریه ای به این نام وجود ندارد. همچنین کنجی به اسناد خود از علی علیه السلام نقل کرده که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و اله عرض کردم: ای رسول خدا آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما؟ فرمود: خیر. بلکه خداوند همان طور که اسلام را با ما آغاز کرد به ما هم پایان دهد. و مردم به وسیله ی ما از آشوب ها نجات خواهند یافت چنان که از شرک رهایی یافتند و خداوند به واسطه ی ما دلهای مردم را پس از دشمنی های زاده از شرک به واسطه ی ما پیوند داد. و آنان به واسطه ی ما پس از آشوب ها به هم پیوند می دهند چنان که دلهای آنان را پس از دشمنی های زاده از شرک به واسطه ی ما پیوند داد. و آنان به واسطه ی ما پس از آشوب ها به هم برادر می شوند چنان که پس از شرک به واسطه ی ما در دینشان با یکدیگر برادر شدند. کنجی گوید: این حدیثی حسن و عالی است و حافظان حدیث همچون طبرانی در المعجم الاوسط و ابونعیم در حلیه الاولیاء و عبدالرحمن بن حماد در عوالی آن را نقل کرده اند. در اربعین به اسناد خود از ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که فرمود: مردی از خاندانم ظهور می کند که به سنت من عمل می نماید. خداوند برای او از آسمان برکت فرو می فرستد و زمین نیز برکت خود را برای او بیرون می آورد و زمین به واسطه ی او از عدل و داد پر شود چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. مهدی هفت سال بر این امت حکم می راند و در بیت المقدس مسکن می گزیند [۱۱]. سهمودی شافعی در جواهر العقدین و محمد خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب، محمد بن ابراهیم حموی شافعی در فرائد السمطین و صبان در اسعاف الراغبین درباره ی مهدی احادیثی از طرق اهل سنت نقل کرده اند که

ما علاوه بر آنچه پیش از این نقل کردیم، از این کتابها نیز احادیثی ذکر می کنیم. در جواهر العقدين از قتاده حدیثی نقل شده که گفت: به سعید بن مسیب گفتم: آیا مهدی حقیقت دارد؟ گفت: آری او حقیقت دارد و از فرزندان فاطمه است. پرسیدم: از کدام فرزند [صفحه ۲۹۹] او؟ گفت: اینکه دانستن همین مقدار برای تو کافی است. و از احمد نقل شده است که گفت پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: قیامت برپا نشود مگر آنکه زمین را ستم و عدوان فراگیرد سپس مردی از خاندانم ظهور می کند که زمین را از عدل و داد پر می سازد چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. و از عایشه از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده که فرمود: مهدی مردی از خاندان من است. بر سنت من می جنگد چنان که من بر وحی جنگیدم. این روایت را نصر بن حماد نقل کرده است. از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: چون قائم آل محمد صلی الله علیه و اله قیام کند، خداوند مردم شرق و غرب را برای او جمع می کند. آنان همچون پاره های ابر پاییزی به گرد او جمع می شوند. اما رفقای او از کوفیان و ابدال او از شامیان است. ابن عساکر این روایت را نقل کرده است. مولف فرائد السمطين به اسناد از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: هر کس خروج مهدی را منکر شود قطعاً بدانچه بر محمد صلی الله علیه و اله فرود آمده کفر ورزیده است. و هر کس خروج دجال را منکر شود به تحقیق کافر شده است. همچنین در همان کتاب از سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده است که فرمود: جانشینان و اوصیا و حجت های خداوند بر مردم، پس از من دوازده تن هستند، نخستینشان علی و آخرینشان فرزندانم مهدی است. پس خداوند عیسی بن مریم روح الله را فرو می فرستد و او پشت مهدی نماز می گزارد و زمین به نور پروردگارش تابان می شود و دامنه سلطنت مهدی تا مشرق و مغرب گسترده می گردد. عبایه بن ربیع از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: من سرور پیامبرانم و علی سرور اوصیاست. و جانشینانم دوازده تن هستند که نخستین آنان علی و آخرینشان مهدی است. در کتاب اسعاف الراغبین در روایاتی آمده است که به هنگام ظهور مهدی، فرشته ای بر فراز سر او بانگ برمی دارد که این مهدی خلیفه خداست پس از او پیروی کنید. پس مردم بدو معترف می شوند و عشق او را به دل می گیرند. او شرق و غرب زمین را مالک می شود و خداوند تعالی او را به سه هزار فرشته یاری می دهد. اهل کهف از یاوران اویند و نیز جبرئیل در طلیعه ی سپاه او و میکائیل بر انتهای آن است. مهدی تابوت سکینه را از غار انطاکیه بیرون می آورد و اسفار تورات را از کوه شام به در می آورد و بدانها بر یهود احتجاج می کند و بسیاری از آنان بدو تسلیم می شوند. اخبار متواتری از پیامبر صلی الله علیه و اله درباره ی خروج مهدی و اینکه او از خاندان پیامبر است و زمین را از عدالت پر می کند و عیسی علیه السلام وی را بر قتل دجال در باب لد فلسطین مدد می رساند و او به امامت امت برگزیده می شود و عیسی در پس او نماز می گزارد. در برخی از روایات آمده است که مهدی در سالهای فرد ظهور می کند سال یک یا سه یا [صفحه ۳۰۰] پنج یا هفت یا نه. و هر یک سال از سالهای او برابر ده سال است و دامنه ی سلطنت او تا مشرق و مغرب کشیده می شود. گنجها برای او آشکار می گردد و در زمین ویرانه ای باقی نماند جز آنکه آباد شود. در کتاب فصل الخطاب از نوف روایت شده است که گفت: بر پرچم مهدی نوشته شده است: «البيعة لله». همچنین در این کتاب از محی الدین بن عربی، یکی از ثعارفان بزرگ، درباره ی مهدی نقل شده است که گفت: سیصد و شش مرد از کامل مردان الهی با مهدی همراهند که در میان رکن و مقام با وی بیعت کرده اند. نیکبخت ترین مردم نسبت به وی کوفی یانند. او مال را بالسویه میان مردم تقسیم می کند. در میان رعیت به عدالت رفتار می کند و در مشکلات و خصوصتها داوری می نماید. در دوران فترت دین ظهور می کند. هر کس از او سر پیچد کشته می شود و هر کس با او نزاع کند، حقیر و پست شود. از دین همان را آشکار می کند که اگر شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله می بود، همان می کرد. نخستین دشمنان او فقهای مقلدند که از ترس شمشیر و قدرت او به هوس آنچه نزد اوست به اطاعت او درمی آیند. عارفان به خداوند تعالی، از اهل حقایق و کشف و شهود، با او دست بیعت می دهند. مردانی با او هستند که دعوت او را تحکیم می بخشند و وی را یاری می دهند و آنان وزرای او هستند که مسئولیت مملکت او را بر دوش دارند. هو السید المهدی من آل احمد هوا الوابل الوسمی حین یجود در

بحار الانوار آمده است: یکی از دانشمندان شیعه کتابی نگاشته که چنان که من بر آن مطلع شده‌ام آن را کشف المخفی فی مناقب المهدی، نامیده و در آن یکصد و ده حدیث [۱۲] از طرق رجال مذاهب اربعه نقل کرده است. من برای دوری از تطویل اسناد و الفاظ این احادیث را نقل نکرده‌ام و تنها به ذکر نام راویان آنها بسنده کرده‌ام تا حداقل جایگاه و منابع این احادیث شناخته شود. از صحیح بخاری سه حدیث، از صحیح مسلم یازده حدیث، از کتاب الجمع بین الصحیحین نوشته ی حمیدی دو حدیث، از الجمع بین الصحاح السنه نوشته ی زید بن معاویه عبدی یازده حدیث، از کتاب فضایل الصحابه از احادیثی که عبدالعزیز العکبری از مسند احمد بن حنبل نقل کرده، هفت حدیث، از تفسیر ثعلبی پنج حدیث، از غریب الحدیث ابن قتیبه دینوری شش حدیث، از کتاب الفردوس از ابن شیرویه دیلمی چهار حدیث، از کتاب مسند فاطمه الزهراء از دارقطنی شش حدیث، از مسند امیر مومنان علی علیه السلام سه حدیث، از کتاب المتبدا کسای دو حدیث که در آنها از مهدی و سفیانی و دجال یاد شده است. از کتاب مصابیح ابو محمد حسین بن مسعود فرا پنج حدیث، از کتاب الملاحم [صفحه ۳۰۱] از ابو الحسن احمد بن جعفر بن محمد بن عبیدالله منادی سی و چهار حدیث، از کتاب حافظ از محمد بن عبدالله حضرمی معرف به این مطبق سه حدیث، از کتاب الرعايه لاهل الروایه از ابو الفتح محمد بن اسماعیل بن ابراهیم فرغانی سه حدیث. روایت حمیدی از کتاب استیعاب نوشته ابو عمرو یوسف بن عبدالبر نمیری یک حدیث. همچنین در برخی از روایات شاذی که از سوی اهل سنت نقل شده آمده است که مهدی همان عیسی علیه السلام است. برخی از علما گویند اما روایتی که از حسن بصری از انس بن مالک مرفوعاً نقل شده مبنی بر آنکه امور همچنان سخت تر می شود و دنیا به طرف فنا و نیستی می گراید و مردم آزمندتر می گردند و قیامت جز با بد شدن مردم، برپای نمی شود و مهدی جز عیسی بن مریم نیست و این روایت را شافعی و ابن ماجه در سنن و حاکم در مستدرک آورده است. حاکم گوید: من از باب تعجب این حدیث را ذکر کرده‌ام نه آنکه بخواهم بدان احتجاج کنم. بی‌هقی نیز گوید: تنها محمد بن خالد بدین روایت تفرد جسته است و حاکم در این باره گوید: او فردی مجهول و ناشناخته است و نسایی تصریح کرده که محمد بن خالد ناشناخته است. ابن ماجه نیز گوید: این حدیث را تنها شافعی از ابن خالد روایت کرده است. نگارنده: در کتاب کشف الغمه به نقل از کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان نوشته محمد بن یوسف کنجی شافعی آمده است که مدار حدیث «مهدی جز همان عیسی بن مریم نیست» بر محمد بن خالد جندی، مؤذن الجند، می گردد. شافعی گوید: محمد بن خالد در ضبط و نقل حدیث، فردی سهل انگار و بی دقت بوده و در ادامه گوید: درباره ی مهدی اخبار متواتری از بسیاری از راویان از پیامبر صلی الله علیه والهروایت شده است مبنی بر آنکه وی هفت سال حکومت می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند و عیسی بن مریم نیز در رکاب اوست و وی را در کشتن دجال در باب لد در سرزمین فلسطین یاری می دهد. مهدی به امامت امت می ایستد و عیسی پشت سر آن حضرت به نماز می ایستد. این روایات ماجرای مهدی را به تطویل و تفصیل بیان کرده اند. شافعی در کتاب الرساله نیز می نویسد: ما را بر این عقیده روایتی است که آن را نقل می کنیم اما ذکر سند آهن به درازا می کشد و شافعی در ادامه گفتارش می گوید: علما بر این نکته متفقند که چنانچه راوی معروف به تساهل و بی دقتی باشد، روایتش مورد پذیرش قرار نمی گیرد. کنجی همچنین در کتاب البیان به اسناد خود از ابن عباس نقل کرده و گفت: رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: امتی که من در آغاز آن و عیسی در پایان آن و مهدی در وسط آن هستیم هرگز هلاک نمی شود. کنجی گوید: این حدیث حسن است و ابو نعیم در عوالی و احمد بن حنبل در [صفحه ۳۰۲] مسند آن را نقل کرده اند. نگارنده: این گفته ی پیامبر صلی الله علیه واله که می فرماید: عیسی در آخر این امت و مهدی در وسط آن است دقیقاً بر این نکته ظهور دارد که وجود مهدی پیش از نزول عیسی است. از این رو است که او در وسط امت است و مراد از وسط در اینجا ماقبل آخر است نه وسط حقیقی. و چون عیسی پس از مهدی فرو می آید در آخر امت جای می گیرد. بنابراین وجود مهدی در زمان او با آنچه که در این حدیث آمده منافات ندارد و نیز نمی توان از این حدیث نتیجه گرفت که عیسی پس از مهدی باقی می ماند. پاورقی [۱] ابو داوود سجستانی صاحب سنن و از محدثان و دانشمندان بزرگ اهل سنت. [۲] نام مردی

که این حدیث را روایت کرده و این زیادت را در آن افزوده است. (مولف). [۳] حج / ۷۸: آیین پدر شما ابراهیم. [۴] یوسف / ۳۸: و از دین پدرانم ابراهیم و... پیروی کردم. [۵] وی راوی این حدیث از ابوسعید خدری است و کنجی این روایت را به وی اسناد داده است و ما آن را با حذف سلسله سند از کشف الغمه نقل کرده ایم. (مولف). [۶] مقصود سفیانی است. (مولف). [۷] یعنی بینده گمان می برد او چهل ساله است. چنان که در روایات اصحاب ما همین معنی یاد شده است. [۸] عبایی سپید و کم کرک که به جایی به همین نام در کوفه منسوب است. [۹] پوشیده نیست که در روایت شش فضیلت نقل شده است مگر آنکه توجیه کنیم که ایمان به خدا و رسول خدا و نیز دو فرزندش هر یک جداگانه فضیلتی به حساب آمده است. (مولف). [۱۰] پوشیده نیست که آنچه در روایت آمد پنج فضیلت است. در صفحات آینده روایت شیخ را از کتاب الغیبه نقل خواهیم کرد که او هفت فضیلت در آنجا ذکر کرده است. هفتمین فضیلتی که شیخ در روایتش آورده است. چنین است: از ماست آن کس که دو بال خضاب شده دارد و بدانها در بهشت پرواز می کند و او پسر عمویت جعفر است. با این وصف از هر شش فضیلت سخن رانده شده است. همچنین روایتی که بلافصل از اربعین نقل خواهیم کرد، نشان خواهد داد که این مناقب شش تا بوده اند. (مولف). [۱۱] روایاتی که محمد بن یوسف کنجی شافعی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان و نیز ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء و تعدادی دیگر از محدثان نقل کرده بودند، در اینجا پایان یافت. [۱۲] چنان که از جمع احادیث یاد شده پیداست، یکصد و هفت حدیث صحیح است. (مولف).

روایاتی که از طرق شیعه درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است

برخی از آیات قرآنی که درباره ی مهدی علیه السلام نازل شده است نعمانی در غیبت به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره ی معنی آیه ی: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، وعده داد که آنان را در زمین به خلافت رساند و دین آنان را که خود بر ایشان پسندیده بر تمام ادیان چیره گرداند و آنان را پس از بیمشان، ایمن کند که مرا بدون آنکه برایم شریکی بگیرند به یگانگی پرستند...» [۱] فرمود: این آیه درباره ی قائم و یارانش نازل شده است. همچنین در همان کتاب به سند خود از امام صادق علیه السلام آمده است که درباره ی آیه: «و اگر عذاب را از ایشان تا مدتی معدود به تعویق اندازیم» [۲] فرمود: عذاب در اینجا همان خروج قائم است و امت معدود همان جنگجویان بدر و یارانش می باشند. همچنین نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه ی: «در کارهای خیر از یکدیگر سبقت جوید. هر جا که باشید خداوند همه ی شما را حاضر می کند» [۳] فرمود: این آیه نیز درباره ی قائم و یارانش نازل شده که خداوند آنان را بدون قرار قبلی گرد هم می آورد. نعمانی همچنین به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره ی آیه ی: «و به آنان که در معرض خطر حمله دشمن اند، رخصت جنگ داده شده، چه آنان مورد ستم واقع [صفحه ۳۰۳] شده اند و همانا خداوند بر یاری آنان تواناست» [۴] فرمود: این آیه درباره ی قائم علیه السلام و یارانش نازل شده است. همچنین در این کتاب به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که درباره ی آیه ی «گناهکاران از چهره هایشان شناخته می شوند» [۵] فرمود: خداوند آنان را می شناسد اما این آیه درباره ی قائم نازل شده است که او گنه کاران را از روی چهره هایشان می شناسد و خود و یارانش بی امان آنان را از دم شمشیر می گذرانند. پاورقی [۱] نور / ۵۵: وعده الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیست یستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیئا... [۲] هود / ۸: ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدوده. [۳] بقره / ۱۴۹: فاستبقوا الخیرات اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعاً. [۴] حج / ۳۹: اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدر. [۵] در متن به شش فضیلت اشاره شده است. (مولف).

برخی از روایاتی که از پیامبر درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است

صدوق در اکمال الدین به سند خود از جابر انصاری از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: مهدی از نسل من است نام او نام من و کنیه اش کنیه من است. او از نظر شکل و شمایل و اخلاق شبیه تر کس به من است. او را غیبت و حیرتی است که مردم در آن گمراه می شوند آنگاه او همچون ستاره تابانی از پرده ی غیبت به درآید و زمین را از عدل و داد پر کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. همچنین در همان کتاب از امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت شده است که فرمود: قائم از اولاد من است. نام او نام من و کنیه اش کنیه ی من است. شمایل او شمایل من و سنت او سنت من است مردم را بر آیین و شریعت من استوار می دارد و آنان را به کتاب خدا عزوجل فرا می خواند هر کس او را پیرو شود مرا پیروی کرده و آن کس که از او سرتابد مرا سرپیچی کرده و هر کس او را منکر شود مرا منکر شده است. صدوق در اکمال الدین از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت کرده است که فرمود: آن کس که قائم از فرزندان مرا در زمان غیبتش منکر شود، به مرگ جاهلیت مرده است. و نیز وی از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: علی بن ابی طالب پیشوای امت من و جانشین من بر آنان خواهد بود و قائم منتظر از فرزندان اوست خداوند عزوجل زمین را بدو از عدل و داد می آکند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. سوگند به خدایی که مرا به حق نویدبخش برانگیخت کسانی که در زمان غیبتش از معتقدان پا برجای او باشند از کبریت احمر گرمی تر و سرافرازترند. پس جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا برای قائم از فرزندان غیبتی خواهد بود؟ فرمود: آری به خدا! تا خداوند مومنان را خالص و پاک گرداند و کافران را از میان بردارد. ای جابر! این مساله [صفحه ۳۰۴] امری الهی و رازی از رازهای سر به مهر اوست که از نگاه خلایق پوشیده است. پس مبدا در کار خدا تردید ورزی که این کفر است». شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و اله به فاطمه فرمود: دخترم خداوند به ما اهل بیت، هفت فضیلت داده که پیش از ما به هیچ کس نداده است. پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او پدر توست. جانشین ما بهترین جانشینان است و او شوهر توست. شهید ما بهترین شهیدان است و او عموی پدر تو حمزه است. و از ماست کسی که دو بال سرخ فام دارد و در بهشت بدانها پرواز می کند و او پسر عموی تو جعفر است. دو سبط این امت از ماست و آنان حسن و حسین فرزندان تو هستند و به خدایی که جز او خدایی نیست مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد از ماست. آنگاه دست خود را بر شانه ی حسین علیه السلام زد و سه بار فرمود: مهدی از نسل این است. شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا به سند خود از امام رضا از پدرانش علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: روز قیامت در نمی رسد مگر آنکه قائم به حق ماقیام کند و این هنگامی است که خداوند به او فرمان قیام دهد. هر کس از او بیعت کند، رستگار شود و آنکه از او تخلف ورزد، نابود گردد. ای بندگان خدا شما را به خدا که به سویش روید حتی اگر از میان برف باشد که او جانشین خدا و جانشین من است. و نیز در همان کتاب از امام رضا از پدرانش علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده است که فرمود: عمر دنیا به پایان نمی رسد مگر آنکه مردی از فرزندان حسین علیه السلام به کار اتمم پردازد. او زمین را از عدالت پر می کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. کلینی به سند خود از امام باقر علیه السلام از پدرانش از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله به اصحابش فرمود: به شب قدر ایمان آرید که در آن امر سنت نازل می شود. و برای این امر پس از من والیانی است. که آنها علی بن ابی طالب و یازده تن از فرزندان او هستند. نعمانی در کتاب غیبت به سند خود از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که به علی علیه السلام فرمود: آیا به تو بشارتی ندهم آیا به تو خبری ندهم؟ گفت: خبر ده ای رسول خدا. فرمود: جبرئیل زمانی پیش از این نزد من بود و مرا خبر داد که قائمی مکه در آخر الزمان ظهور می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، از نسل تو از اولاد حسین است. و نیز به جعفر بن ابی طالب فرمود: آیا به تو مژده و خبری ندهم؟ گفت: چرا ای رسول خدا.

فرمود: جبرئیل چندی پیش نزد من بود و مرا خبر داد که آن کس که آن را به قائم باز می گرداند فردی است از نسل تو. آیا او را می شناسی؟ عرض کرد: خیر. فرمود: او کسی است [صفحه ۳۰۵] که چهره اش همچون دینار سرخ و دندانهایش مثل دره تیز و شمشیرش چون سوزش آتش است با تواضع به کوه درون می شود و به سرفرازی و عزت از آن برون می آید. جبرئیل و میکائیل او را در میان می گیرند. همچنین آن حضرت به عباس فرمود: آیا تو را خبر ندهم بدانچه جبرئیل به من باز گفته است؟ گفت: چرا ای رسول خدا. فرمود: جبرئیل به من گفت: وای بر نسل تو از فرزندان عباس. عرض کرد: ای رسول خدا! آیا از زنان اجتناب نکنم؟ (یعنی از آمیزش با آنان پرهیز کنم؟) فرمود: خداوند از امری که قرار است محقق شود، فراغ یافته است. و در روایت دیگری آمده است: وای بر اولاد من! و وای بر اولاد تو از نسل من! [۱]. اخباری که شیعه در این باره از ائمه علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت کرده آن چنان فراوان است که در بیان نمی گنجد. اما ذکر همین مختصر، می تواند پژوهندگان را اقناع کند و کسانی که خواهان تفصیل بیشتری هستند می باید به منابع اصلی مراجعه فرمایند. پاورقی [۱] یعنی وای بر فرزندان من که اولاد تو آنان را می کشند و بدیشان ستم می کنند و وای بر فرزندان تو از اولاد من که خداوند چگونه به واسطه ی ستمی که اینان در حق اولاد من روا داشته اند، آنان را عذاب می دهد. (مولف).

روایتی از حضرت زهرا درباره ی مهدی علیه السلام

کلینی به سند خود از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که گفت: نزد فاطمه دختر رسول خدا روانه شدم. پیش روی او لوحی بود که در آن نام جانمشینان و پیشوایان از اولاد او نگاشته شده بود. پس آنها را برشمردم، دوازده نام بود. آخرین آنها قائم از فرزندان فاطمه بود نام سه تن از آنان محمد و چهار تن دیگرشان علی بود.

روایاتی که از علی درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است

صدوق در اکمال الدین به سند خود از امام علی نقی علیه السلام از پدرانش از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: قائم ما غیبتی طولانی خواهد داشت. شیعیان را چنان می بینم که برای یافتن او همه جا را زیر پا می نهند چنان که گوسفندان رد پی یافتن چراگاه هستند. اما او را نمی یابند. بدانید آنها که در غیبت او بر آیین خویش ثابت بمانند، و به خاطر طولانی شدن غیبت او دلهایشان سخت نگردد، روز قیامت هم درجه ی من خواهند بود. آنگاه فرمود: چون قائم ما ظهور کند، بیعت هیچ کس در گردن او نباشد. از این رو ولادتش پنهان خواهد ماند و خودش از دیدگان غایب می شود. هم صدوق در آن کتاب از امام رضا علیه السلام از پدرانش از امیر مومنان علیه السلام روایت کرده است که به حسین علیه السلام فرمود: نهمین فرزند از نسل تو قیام کننده به حق و آشکارگر دین و گسترنده ی [صفحه ۳۰۶] عدل و داد است. حسین علیه السلام پرسید: آیا آنچه گفتی تحقق خواهد یافت؟ فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به نبوت برانگیخت و او را بر تمام مخلوقاتش برگزید، آری. اما پس از غیبتی و حیرتی که جز مخلصان و پاک سرشتانی که خداوند از آنان برای ولایت ما، پیمان گرفته و ایمان را بر لوح دلشان نگاشته و به روحی از جانب خودش ایشان را تایید فرموده است کسی در دین خود پابرجا نماند. نعمانی در کتاب غیبت به سند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که فرمود: صاحب خلافت از فرزندان من است. همان کسی است که گفته می شود مرده و یا نابود شده است. در حالی که چنین نیست و او در هر دیاری سیر می کند. کلینی به سند خود از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت به ابن عباس فرمود: شب قدر در هر سال است. در این شب امر سنت نازل می شود و برای این امر از پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و یانی است. ابن عباس پرسید: آنان کیانند؟ گفت: من و یازده تن از فرزندانم، امامان محدث. روایات بسیاری در این باره از علی علیه السلام نقل شده که همین مختصر برای مقصود ما کافی است.

روایاتی که از حسن بن علی درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است

صدوق در اکمال الدین نقل کرده است که چون حسن بن علی با معاویه صلح کرد، برخی نزد او رفتند و وی را به خاطر انعقاد صلح با معاویه نکوهش کردند. پس آن حضرت علیه السلام فرمود: وای بر شما! شما نمی دانید که من چه کردم به خدا سوگند آنچه من انجام دادم برای شیعیانم بهتر از هر آن چیزی است که آفتاب بر آن طلوع و غروب می کند. آیا نمی دانید که من پیشوای شمایم و اطاعت از من بر شما واجب است و به فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و اله یکی از دو آقای اهل بهشتیم؟ گفتند: چرا می دانیم. گفت: آیا نمی دانید که چون خضر کشتی را سوراخ کرد و آن پسر بچه را کشت و دیوار را استوار کرد باعث خشم موسی بن عمران علیه السلام شد. چرا که حکمت آن کردارها بر وی پوشیده بود اما خداوند حکمت کردارهای او و صحت آنها را می دانست؟ آیا نمی دانید که هر یک از ما ائمه سازش با سلطان زمانش را به گردن می گیرد جز قائم ما که عیسی روح الله پشت سر او نماز می گزارد و خداوند ولادت او را از مردم پوشیده می دارد و خود وی از دیدگان پنهان می شود تا چون ظهور کند بیعت هیچ کس در گردن وی نباشد. او نهمین فرزند برادریم حسین پسر فاطمه بانوی زنان جهان است. خداوند در طول غیبت عمر او را دراز گرداند آنگاه که قدرت خویش او را در هیات جوانی که کمتر از چهار سال دارد ظاهر می گرداند. تا بدانند که خداوند بر هر کاری تواناست. [صفحه ۳۰۷]

روایاتی که از حسین بن علی درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است

صدوق در اکمال الدین به سند خود از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نهمین پسر من سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران داراست. او قائم اهل بیت است که خداوند در یک شب کار او را سر و سامان می بخشد. و نیز در آن کتاب به سند خود از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: قائم این امت نهمین فرزند من است. اوست که از نظرها پنهان می ماند و اوست که در حال حیاتش میراث خود را تقسیم می کند. همچنین در همانجا به سند خود از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: ما دوازده مهدی داریم. نخستین ایشان امیر مومنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرینشان نهمین کس از اولاد من است و اوست امام قائم به حق که خداوند زمین را به واسطه ی او پس از مرگش زنده می کند و بدو دین حق را بر تمام آیینها برتری می بخشد حتی اگر مشرکان را ناخوش آید. او را غیبتی است که امتها در آن به ارتداد می افتند و عده ای نیز بر آیین خود پابرجا می مانند و مورد آزار و شکنجه واقع می شوند و بدیشان گفته می شود: اگر راست می گویند هنگام ظهور امام زمان شما چه وقت است؟ آگاه باشید آنها که در غیبت وی با تحمل دشواریها و تکذیبها بر آیین خود پابرجا می مانند، همچون کسانی اند که با شمشیر در رکاب رسول خدا جهاد کردند. همچنین صدوق در اکمال الدین از امام حسین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نباشد خداوند آن روز را چنان دراز گرداند تا مردی از اولاد من خروج کند. او دنیا را از عدل و داد پر می کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. از پیامبر صلی الله علیه و اله شنیده ام که این چنین می فرمود. و نیز در همان کتاب به سند خود روایت کرده است که به حسین علیه السلام گفته شد: آیا تو صاحب الامر هستی؟ فرمود: خیر اما صاحب الامر کسی است که از اهل و وطن دور و مهجور است. پدرش را کشته اند و [۱] او به خونخواهی وی برنخاسته است هم کنیه ی عمویش [۲] می باشد و هشت ماه شمشیرش را بر شانه اش می گذارد. [صفحه ۳۰۸]

پاورقی [۱] شاید مراد از پدر کدر اینجا امام حسین علیه السلام باشد. [۲] مقصود از عمو در اینجا جعفر بن ابی طالب است و چنان که گذشت مهدی را مکنی به ابوجعفر نیز دانسته اند. (مولف).

روایاتی که از امام زین العابدین درباره ی حضرت مهدی علیهم السلام نقل شده است

صدوق در اکمال الدین به سند خود از علی بن حسین روایت کرده است که فرمود: ولادت قائم ما پوشیده می ماند تا آنجا که مردم می گویند: متولد نشده است و زمانی که ظهور می کند پیمان هیچ کس بر گردنش نیست. شیخ مفید در مجالس به سند خود از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فتنه هایی پدید خواهد آمد همچون شبهای ظلمانی. کسی از آن فتنه ها رهایی ندارد مگر آنان که خداوند از ایشان پیمان گرفته. ایشان چراغ های هدایت و چشمه های دانش اند. خداوند آنها را از هر فتنه ی تاریک رهایی خواهد داد. گویا من صاحب الامر را می بینم که بر فراز نجف واقع در پشت کوفه با سیصد و اندی مرد برآمده در حالی که جریبل در سمت راست و میکایل در طرف چپ و اسرافیل پیشاپیش او جای دارند. پرچم رسول خدا صلی الله علیه و اله با اوست که آن را برافراشته است. او به سوی قومی نمی رود مگر آنکه خداوند عزوجل ایشان را نابود می کند.

روایاتی که از امام صادق درباره ی مهدی علیهم السلام نقل شده است

صدوق در علل الشرایع از سدید از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در قائم علیه السلام سنتی از یوسف است. پرسیدم: گویا شما درباره ی حیرت یا غیبتی سخن می گوید؟ فرمود: این امر را بعید مشمار. برادران یوسف اولاد پیامبران بودند، با این وجود برادرشان یوسف را معامله کردند و او را فروختند با وی گفت و گو کردند اما او را نشناختند تا آنکه یوسف خود گفت: من همان یوسفم. پس چگونه این امت منکر شود که روزی خدای عزوجل حجت خود را از دیده ها پنهان دارد؟ پادشاه مصر یوسف را دوست می داشت و میان یوسف و پدرش یعقوب هیجده روز راه بود و اگر خداوند می خواست، می توانست جایگاه یوسف را به او بنمایاند. چون مژده ی یوسف به یعقوب رسید از راه بیابان آن مسافت را نه روزه پیمود. بنابراین چگونه این امت منکر می شود که حجت خداوند مانند یوسف در بازارهای آنان آمد و شد نکند در حالی که ایشان او را نمی شناسند تا آنکه خداوند عزوجل به او اجازه دهد که خود را معرفی کند چنان که به یوسف فرمان داد. هنگامی که به برادرانش گفت: یا می دانید به هنگام نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟ گفتند: آیا مگر تو یوسفی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است. در اکمال الدین نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس به تمام امامان اقرار کند و به مهدی منکر شود، همچون کسی است که به تمام پیامبران اقرار کند اما نبوت محمد صلی الله علیه و اله را مورد انکار قرار دهد. پرسیدند: ای فرزند رسول الله! مهدی کیست و آیا او از نسل شماست؟ فرمود: او پنجمین نفر از اولاد امام هفتم است. وجود او از شما پنهان گردد و [صفحه ۳۱۰] بر شما جایز نیست که او را به نام بخوانید. در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند چهارده هزار سال پیش از خلق مخلوقات چهارده نور آفرید. آن نورها ارواح ماست. پرسیده شد: ای فرزند رسول خدا! آن چهارده تن کیانند؟ فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامانی که از اولاد حسین هستند. آخرین ایشان قائمی است که پس از فرارسیدن عمر غیبتش ظهور می کند و دجال را می کشد و زمین را از لوٹ وجود هر ظلم و ستمی پاک می سازد. و نیز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت شده است که از مهدی یاد کرد و فرمود: او دوازدهمین امام هدایتگر است سپس گفت: اگر او به اندازه ی مدت توقف نوح در میان قومش در پس پرده ی غیبت به سر برد از دنیا نمی رود تا آنکه ظهور کند و زمین را از عدل و داد پر کند چنانکه از ظلم و ستم پر شده باشد. همچنین شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: برای صاحب الامر غیبتی است، پس بنده باید از خداوند بترسد و به دینش متمسک شود. همچنین صدوق در همان کتاب ضمن حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قائم پنجمین کس از فرزندان پسر موسی است او پسر بانوی کنیزان است. آن چنان غیبتی می کند که اهل باطل دچار تردید شوند. آنگاه خداوند عزوجل او را ظاهر می گرداند و به دست او شرق و غرب زمین را می گشاید. روح الله عیسی بن مریم نیز فرود می آید و پشت سر او نماز نمی گزارد و زمین به نور

پروردگارش تابان شود و در زمین جایی نمی ماند که جز خداوند در آن پرستش شود و دین تماما از برای خدا خواهد بود هر چند مشرکان این امر را ناخوش داشته باشند. شیخ طوسی در کتاب الغیبه به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند در این امت مردی پدید آورد که او از من و من از او باشم. خداوند به خاطر او برکت های آسمان و زمین را به مردم روزی می کند. آسمان می بارد و زمین بذر خود را بیرون دهد و همه ی وحوش و درندگان در امان باشند او زمین را از عدل و داد پر کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد و چندان می کشد که نادان می گوید اگر این مرد از نسل پیامبر بود به مردم رحم می کرد.

روایاتی که از امام کاظم درباره ی مهدی علیهم السلام نقل شده است

صدوق در اکمال الدین به سند خود از امام کاظم علیه السلام در حدیثی نقل کرده است که از وی پرسیده شد: آیا در میان ائمه کسی هست که غیبت کند؟ فرمود: آری وجودش از دیده های مردم پوشیده است ولی یادش از دل مومنان پنهان نشود و او دوازدهمین ماست. خداوند هر [صفحه ۳۱۱] مشکلی را برای او آسان می گرداند و هر دشواری را برای او رام می کند و گنجهای زمین را برای او آشکار می سازد و هر دوری را برایش نزدیک می کند و هر ستمگر لجوجی را بدو از میان برمی دارد و به دست او هر شیطان گمراهی را هلاک می گرداند. او پسر بانوی کنیزان است که ولادتش از مردم پوشیده می ماند و بردن نام وی برای مردم جایز نیست تا آنکه خداوند او را ظاهر کند. پس بدو زمین را از عدل و داد پر کند چونان که از ظلم و ستم پر شده باشد. و نیز صدوق در همان کتاب به سند خود نقل کرده است که: از امام هفتم علیه السلام سوال شد ای فرزند رسول خدا! تو قائم به حق هستی؟ فرمود: من قائم به حق هستم، اما آن قائم به حقی که زمین را از لوٹ وجود دشمنان پاک و از عدل و داد پر می کند پنجمین فرزند من است. او از بیم جانش غیبتی دراز خواهد کرد تا آنجا که عده ای مرتد می شوند و برخی دیگر بر دین خود پا برجای می مانند. آنگاه امام علیه السلام فرمود: خوشا به حال آن گروه از شیعیان ما که در زمان غیبت قائم به دوستی ما متمسک می شوند و بر محبت ما پای می فشارند و از دشمنان ما بیزاری می جویند. ایشان از ما و ما از ایشانیم. آنان به پیشوایی ما خرسندند و ما به پیروی آنها دلخوشیم. خوشا به حال آنان. به خدا سوگند اینان در قیامت همپایگان مایند.

روایاتی که از امام رضا درباره ی مهدی علیهم السلام نقل شده است

در اکمال الدین و عیون اخبار الرضا از هر وی نقل شده است که گفت: شنیدم دعبل بن علی خزاعی می گفت چون قصیده ی خود را کمه با این ابیات آغاز می شد: مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات برای امام رضا علیه السلام خواندم به این ابیات رسیدم: خروج امام لامحاله قائم یقول علی اسم الله و البرکات یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات با خواندن این اشعار امام رضا علیه السلام به سختی گریست و آنگاه سرش را به طرف من بلند کرد و با خواندن این اشعار امام رضا علیه السلام به سختی گریست و آنگاه سرش را به طرف من بلند کرد و فرمود: ای خزاعی روح القدس به زبان تو این دو بیت را خواند! آیا این امام را می شناسی و می دانی چه هنگام ظهور می کند؟ عرض کردم: نه این قدر شنیده ام که امامی از شما قیام می کند و زمین را از فساد پاک می گرداند و آن را از عدل و داد پر می کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. پس امام فرمود: ای دعبل پس از من فرزندانم محمد و پس از محمد پسرش علی و پس از علی فرزندش حسن و پس از حسن فرزندش حجت قائم منتظر، امام است که در زمان غیبت همه به انتظار اویند و پس از ظهورش از او فرمان می برند. اگر تنها از عمر دنیا یک روز باقی باشد خداوند آن روز را چنان دراز می گرداند تا او خروج کند و زمین را از عدل [صفحه ۳۱۲] و داد پر نماید چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. اما وقت ظهور او را نتوان تعیین کرد زیرا پدرم از پدرش از پدرانشان از علی علیه السلام روایت کرده اند که از پیامبر

صلی الله علیه واله پرسش شد: قائم که از نسل شماسست چه وقت ظهر خواهد کرد؟ فرمود: مثل او مانند روز قیامت است که جز خداوند کسی هنگام آن را نمی داند. بر آسمانها و زمین گران است و به ناگاه بر شما فرو خواهد آمد.

روایاتی که از امام جواد درباره ی مهدی علیهم السلام نقل شده است

صدوق در اکمال الدین به سند خود از امام جواد علیه السلام نقل کرده است که گفت: قائم ما همان مهدی است که باید در غیبتش به انتظار او باشند و در ظهورش از او فرمان برند او سومین فرزند من است و سوگند به آن کس که محمد را به نبوت برانگیخت و ما را به امامت ویژه داشت که اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد خداوند آن روز را چنان دراز گرداند تا مهدی ظهور کند و زمین را از عدل و داد پر کند، چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. و خداوند تبارک و تعالی کار او را در یک شب سامان می بخشد همان گونه که کار موسی را راست کرد. موسی رفت تا برای خانواده اش آتشی بیاورد اما وقتی برگشت فرستاده و پیامبر خدا شد. آنگاه امام علیه السلام فرمود: برترین کردار شیعیان ما انتظار فرج است. مولف کفایه الاثر به سند خود از عبدالعظیم حسنی روایت کرده است که به محمد بن علی بن موسی گفتم امیدوارم قائم از اهل بیت محمد که زمین را از عدل و داد پر می کند چنانکه از ظلم و ستم پر شده باشد، خود شما باشید. فرمود: ای ابو القاسم! هر یک از ما ائمه قائم به امر خداییم و به دین او هدایتگر اما من همان قائمی که خداوند زمین را به دست او از لوث وجود کافران و منکران پاک می سازد و زمین را از عدل و داد پر می کند نیستم. ولادتش بر مردمان پوشیده و وجودش از دیدایشان پنهان است و بردن نام وی بر مردم حرام است و همان رسول خدا و هم کینت اوست و زمین برایش هموار می گردد و دشواریها برایش رام می شوند و سیصد و سیزده تن از یارانش به تعداد سپاهیان اسلام در جنگ بدر از نقاط دور زمین به اطرافش گرد می آیند و این همان فرموده خداوند در قرآن است که: «هر جا که باشید خداوند شما را گرد آورد که او بر هر چیزی تواناست». [۱] چون این تعداد در نزد وی گرد آیند کار خود را آغاز کند و پس از آنکه پیمان وفاداری میان او و یارانش که ده هزار نفرند بسته شد، به فرمان خداوند قیام می کند و آن قدر از دشمنان خدا می کشد که خداوند تبارک و تعالی از او خشنود می شود. عرض کردم: قائم از کجا می فهمد که خداوند راضی شده است؟ [صفحه ۳۱۳] فرمود: به قلب او رحمت می افکند. همچنین در آن کتاب از امام جواد علیه السلام نقل شده که فرمود: امام پس از من فرزندم علی است فرمان او فرمان من و سخن او سخن من و پیروی از او اطاعت از من است. آنگاه درباره ی حسن فرزند علی همین سخنان را تکرار کرد و خاموش شد. از آن حضرت پرسیدند: ای فرزند رسول الله! پس از حسن امام کیست؟ آن حضرت به سختی گریست و سپس فرمود: پس از حسن فرزندش قائم منتظر امام است، گفته شد: چرا او را قائم می نامند؟ فرمود: زیرا وی پس از آن که مردم او را از یاد برده و بیشتر معتقدانش به انحراف گراییده اند قیام خواهد کرد. گفته شد: چرا او را منتظر نامیده اند؟ فرمود: زیرا او غیبتی دراز خواهد کرد و مخلصان او در انتظار ظهورش به سر می برند و تردیدکنندگان منکر وجودش می شوند و منکران او را ریشخند خواهند کرد آنان که در زمان غیبت وقت ظهورش را تعیین می کنند دروغگویند و کسانی که در آمدنش شتاب ورزند هلاک شوند و آنان که تسلیم خدایند رستگاری یابند. روایاتی که از امام هادی علیه السلام درباره ی مهدی علیه السلام نقل شده است صدوق در اکمال الدین به سند خود از امام هادی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: جانشین من فرزندم حسن است ولی با جانشین او چگونه خواهید بود؟ گفتم: فدایت شوم مگر چطور خواهد شد؟ فرمود: زیرا شما وجود او را نمی بینید و بردن نام وی بر شما روا نیست. گفتم: پس چگونه باید از او نام ببریم؟ فرمود: او را حجت و آل محمد بخوانید. و نیز در همانجا از امام هادی علیه السلام روایت شده است که فرمود: صاحب الامر کسی است که مردم درباره ی او گویند هنوز به دنیا نیامده است. پاورقی [۱] بقره / ۱۴۸: اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدير.

روایاتی که از امام حسن عسکری درباره ی مهدی علیهم السلام نقل شده است

کلینی به سند خود از علی بن بلال روایت کرده است که گفت: دو سال پیش از وفات امام کلینی به سند خود از علی بن بلال روایت کرده است که گفت: دو سال پیش از وفات امام حسن عسکری علیه السلام پیغامی از آن حضرت به من رسید که در آن مرا از جانشین خود آگاه کرده بود. سپس سه روز قبل از وفاتش پیغام دیگری به من رسید که در آن باز هم مرا از جانشین خود خبر داده بود. همچنین کلینی از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: به حسن بن علی علیه السلام عرض کردم شکوه شما مرا از مطرح کردن سوالی از شما باز می دارد. آیا به من اجازه ی پرسش می دهی؟ فرمود: بپرس. گفتم: سرورم! آیا شما فرزندی داری؟ فرمود: آری. پرسیدم: اگر حادثه ای روی داد (شما وفات کردید) پس کجا از او پرسش کنم؟ فرمود: در [صفحه ۳۱۴] مدینه. و هم کلینی از عمرو اهوازی نقل کرده است که گفت: ابو محمد علیه السلام فرزندش را به من نشان داد و فرمود: این پس از من امام شماست. همچنین وی از عمری نقل کرده است که گفت: ابو محمد علیه السلام در گذشت و فرزندش را به جانشینی خود تعیین کرد. صدوق در اکمال الدین از ابو محمد حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که فرمود: گویی من شما را می بینم که پس از من بر سر جانشینم به اختلاف درمی افتید. آن کس که به تمام امامان پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله مانند کسی است که به همه ی پیامبران انکار ورزیده است. چرا که طاعت از آخرین ما مانند طاعت از اولین ماست و کسی که آخرین امام را انکار می کند همچون کسی است که اولین آنان را منکر شده است. فرزندم را غیبتی است که در آن مردم به تردید فرو می افتند مگر آن کس که خداوند او را مصون داشته است. همچنین صدوق در آن کتاب به سند خود از محمد بن عثمان عمری از پدرش روایت کرده است که گفت: از حسن عسکری علیه السلام درباره ی روایتی که از پدران آن حضرت نقل شده مبنی بر آنکه: زمین هیچ گاه تا روز قیامت از حجت خدا خالی نمی ماند و کسی که بمیرد و امام زمان خویش را نشناخته باشد، گویی در زمان جاهلیت مرده است پرسش شد، آن حضرت پاسخ داد: این نکته حق است چنان که روز حق است. پرسش شد: ای فرزند رسول خدا! پس از شما حجت و امام کیست؟ فرمود: فرزندم محمد. او پس از من امام و حجت خداست. آن کس که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. او را غیبتی است که نادانان در آن متحیر می مانند و اهل باطل در آن به هلاکت می افتند و کسانی که در زمان غیبتش وقت ظهور او را تعیین می کنند دروغ می گویند. آنگاه او ظهور می کند گویی من همین حالا پرچمهای سپیدی را می بینم که بر فراز سر او در نجف به اهتزاز درآمده است. اخبار و روایاتی که در این زمینه از طرق شیعه از پیامبر صلی الله علیه و اله و اهل بیت آن حضرت نقل شده فراوان است اما ما به جهت رعایت اختصار تنها به برخی از آنها اشاره کردیم و آنچه ما نقل نکردیم به مراتب بیش از احادیثی است که در اینجا ذکر آن به میان آمد. علمای شیعه رضوان الله علیهم درباره ی غیبت آن حضرت کتابهای بسیاری نگاشته و اخبار بسیاری در آنها نقل کرده اند. از جمله اینان می توان به شیخ ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی، یکی از قدمای شیعه و صدوق و شیخ طوسی و کتابهایشان به نامهای اکمال الدین و الغیبه اشاره کرد که علاقه مندان می توانند به تالیفات آنها مراجعه کنند. طبرسی (ره) در کتاب اعلام الوری با علام الهدی گوید: اخبار غیبت پیش از زمان [صفحه ۳۱۵] حضرت حجت و حتی پیش از زمان پدر و جد آن بزرگوار شایع و رایج بوده است به طوری که فرقه ی کیسانیه در اثبات اعتقاد خود به امامت محمد بن حنفیه و نیز فرقه ناووسیه و دیگر فرق در مورد اثبات باور خود به امامت حضرت صادق و کاظم علیه السلام، بدانها استناد می جستند و محدثان شیعی نیز در اصولی که در روزگار امامان باقر و صادق علیه السلام تالیف کرده اند، این روایات را از پیامبر صلی الله علیه و اله و یک یک ائمه علیه السلام نقل و در کتابهای خود ضبط کرده اند. و از آنها برای اثبات اعتقاد خود در امامت صاحب الزمان و صفات و ویژگیهای آن حضرت و غیبت مذکور وی و نشانه های امامتش بهره برداری کرده اند. به گونه ای که کسی را یارای انکار این احادیث نیست. از جمله محدثان و مصنفان شیعه که در این راه کوشش کرده اند باید از حسن بن محبوب زراد نام برد که کتاب المشیخه را در اصول شیعه نگاشته و انی کتاب مشهورتر از کتاب مزنی و کسان دیگری

است که در این باره دست به تالیف زده اند. وی این کتاب را بیش از یکصد سال قبل از زمان غیبت نگاشته و در آن برخی از روایات مربوط به غیبت امام زمان علیه السلام را آورده است. از جمله روایاتی که این محدث در کتابش نقل کرده از امام صادق علیه السلام است. در این روایت آمده است که: امام باقر علیه السلام می فرمود: قائم آل محمد صلی الله علیه و اله را دو غیبت است یکی طولانی و دیگری کوتاه. پس گفت: آری یکی از این دو غیبت طولانی تر از دیگری است... آنگاه این محدث می نویسد: اینک تامل کنید که چگونه این دو غیبت طبق مفاد این احادیث به وقوع پیوسته است. نگارنده: این گونه اخبار که از طرق شیعی و سنی درباره ی امت مهدی علیه السلام و ظهور او در آخر الزمان و برپای کردن عدل و داد در جهان و از بین بردن ظلم و ستم توسط وی و نیز نماز گزاردن عیسی بن مریم یکی از پیغمبران اولوالعزم خداوند و صاحب دینی که آیین پیش از خود را باطل کرد، روایت شده فراوان و متواتر است. البته اخباری که از طرق اهل سنت نقل شده اگرچه در آنها به ولادت آن حضرت و به اینکه او فرزند حسن عسکری علیه السلام است به صراحت سخن نرفته اما با روایات منقول از سوی شیعه هم هیچ منافاتی ندارند و آنها را نفی نمی کنند. از طرفی چون اخبار و احادیث روایت شده از ائمه اهل بیت علیه السلام ثابت و محقق است، عمل به تمام آن اخبار لازم و ضروری است و هیچ تعارض و منافاتی میان آنها وجود ندارد. در حقیقت اخبار دسته ی نخست بیانگر صفات و ویژگیهای امام زمان علیه السلام است، و اخبار دسته دوم حاوی این نکته است که صاحب این خصوصیات و ویژگیها، همان حضرت می باشد. از این رو عمل به این دو دسته اخبار بی اشکال و بلکه ضروری و لازم است. چنان که عیسی علیه السلام نیز صفات حضرت محمد صلی الله علیه و اله را بیان کرده بود تا آن که محمد صلی الله علیه و اله با آن ویژگیها [صفحه ۳۱۶] به پیامبری مبعوث شد و مردم با دیدن آن صفات به تصدیق او ملزم شدند.

فصلی درباره ی اینکه مهدی علیه السلام صاحب سنت هایی از پیامبران است و...

صدوق در اکمال الدین به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سنتهای پیامبران و غیبت هایی که بر آنان واقع شد در مورد قائم ما نیز عینا و دقیقا صادق و جاری است. همچنین وی در آن کتاب به سند خود از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در قائم ما سنت هایی از سنن پیامبران است. سنتی از آدم و نوح و آن درازی عمر است و سنتی از ابراهیم که همان پنهان بودن تولدش و دوری گزیدن از مردم است و سنتی از موسی که همان خوف و غیبت است و سنتی از عیسی علیه السلام که همان اختلاف مردم درباره ی اوست و سنتی از ایوب که همان گشایش پس از مشکلات است و سنتی از محمد که همان خروج به شمشیر است. و در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: در مهدی علیه السلام چهار سنت از چهار پیامبر است. از موسی ترس و نگرانی، از یوسف زندان، از عیسی اینکه می گویند مرده است در حالی که نمرده و از محمد شمشیر. و در روایت دیگری از آن حضرت علیه السلام نقل شده است که فرمود: در قائم آل محمد صلی الله علیه و اله شباهت هایی به پنج پیامبر به چشم می خورد. شباهت به یونس و یوسف و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و اله. شباهتی که به یونس دارد غیبت اوست که پس از پیری به چهره ی جوانی به سوی قوم خویش برگشت. شباهت او به یوسف غیبت او از خاص و عام و نهان شدن وی از برادرانش بود و اشکالی بود که کار وی برای پدرش یعقوب به وجود آورده بود با آنکه فاصله میان او و پدر و کسانش نزدیک بود. در روایتی دیگر گفته شده است شباهت او به یوسف در این بود که خداوند بین او و مردم حجابی قرار داده که آنان وی را می دیدند اما نمی شناختندش. اما شباهت وی به موسی در این بود که دائما می ترسید و غیبتی طولانی کرد و ولادتش بر مردم پنهان بود و شیعیانش به واسطه ی آزار و خواری که بعد از موسی به آنها رسید پنهان گشتند تا آنگاه که خداوند فرمان ظهور او را صادر کرد و وی را بر دشمنانش پیروز گرداند. اما شباهت وی به عیسی در اختلافی است که مردم درباره ی او دارند. تا آنجا که برخی گویند او به دنیا نیامده و دسته ای دیگر گویند او مرده است. و عده ای نیز او را مقتول و مصلوب می

پندارند. اما شباهت وی به جدش مصطفی صلی الله علیه واله خروج او به شمشیر و کشتن دشمنان خدا و رسولان او و ستمگران و طاغوتیان است. او به شمشیر و رعبی که در دلها ایجاد می کند پیروز می شود... در روایتی دیگر آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود: سنتی که مهدی علیه السلام از محمد صلی الله علیه واله دارد [صفحه ۳۱۷] قیام به سیرت او و بیان آثار اوست آنگاه شمشیرش را به مدت هشت ماه بر شانه اش می گذارد و چنان از دشمنان خدا می کشد که خداوند از وی راضی و خشنود می شود. پرسیده شد: او چگونه می داند که خداوند از او راضی شده است؟ فرمود: خداوند در قلب او رافت و رحمت می افکند.

غیبت های پیامبران

شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین می نویسد: نخستین غیبت، از ادريس پیامبر علیه السلام است. این غیبت بسیار مشهور است و تا آنجا ادامه یافت که خورد و خوراک بر پیروانش تنگ شد و فرمانروای ستمگر حاکم بر آنان شماری از ایشان را کشت و زندگان آنها را در فقر و ترس نگاه داشت. پس ادريس علیه السلام ظهور کرد و به پیروانش مژده ی فرج و قیام یکی از فرزندان، یعنی نوح علیه السلام، را داد. آنگاه ادريس علیه السلام به سرای دیگر شتافت و پیروانش پس از مرگ وی، قرنی پس از قرن دیگر و یکی پس از دیگری در انتظار قیام نوح علیه السلام به سر می بردند و بر آزار و شکنجه ستمگران آشکار می شوند. و خداوند عزوجل مشکل شما را به دست یکی از فرزندان من که قائم به حق است و «هود» نام دارد، برطرف می کند. پیروان نوح علیه السلام پیوسته در انتظار ظهور هود علیه السلام بودند تا آنکه مدت مدیدی گذشت و دلهای بیشتر آنان سخت شد. پس خداوند متعال در زمانی که ناامیدی و سختیها به غایت خود رسیده بود، هود علیه السلام را به پیامبری برانگیخت و با توفانی ویرانگر دشمنان را نابود کرد. آنگاه پس از هود غیبت دیگری روی داد تا آنکه صالح علیه السلام ظهور کرد.

غیبت صالح

سپس شیخ صدوق به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: صالح علیه السلام زمانی از قوم خویش غایب شد و در آن روز که غایب شد بین سی تا پنجاه سال سن داشت و بزرگ شکم و نیکو هیکل بود و ریشی انبوه داشت اما وقتی بازگشت شکمش کوچک و گونه هایش ضعیف و لاغر شده بود و تعدادی مرد میانه بالا او را احاطه کرده بودند. چون [صفحه ۳۱۸] صالح به سوی قومش باز آمد، او را نشناختند. قوم وی سه گروه بودند: گروهی منکر و گروهی مردد و دسته ای هم بر یقین بودند. آنگاه امام علیه السلام فرمود: مثل قائم علیه السلام همچون صالح علیه السلام است.

غیبت ابراهیم

شیخ صدوق گوید: غیبت ابراهیم خلیل علیه السلام مشابه غیبت قائم ما صلوات الله علیه و بلکه شگفت انگیزتر از آن است. زیرا خداوند عزوجل، اثر ابراهیم علیه السلام را حتی همان هنگام که در شکم مادرش بود از دیدگان مستور داشت به طوری که جای ابراهیم را از شکم مادرش به پشتش تغییر داد و امر ولادتش را نهان کرد تا آنکه زمانش فرا رسید. شیخ صدوق به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدر ابراهیم، منجم نمرود بن کنعان بود. روزی به نمرود گفت: در مملکت ما کودکی به دنیا خواهد آمد که نابودی ما همه به دست اوست. نمرود، در پی این پیش بینی، زنان را از مردان جدا کرد. در همین ایام پدر ابراهیم با همسرش در آمیخت و زن باردار شد. نمرود قابله ها را مامور کرد که زنان را بازرسی کنند و اگر زنی را باردار دیدند او را بیاگاهند. قابله ها مادر ابراهیم علیه السلام را نیز واریسی کردند و خداوند جنینی را که در رحم بود به پشت وی انتقال داد، از این رو قابله ها گفتند: او باردار نیست. چون مادر ابراهیم بزاد، پدرش خواست کودک را نزد نمرود ببرد، اما همسرش مانع شد و به

وی گفت: اگر این کودک را نزد نمروذ ببری او را خواهد کشت. بگذار او را به غاری ببرم و در همانجا رهایش کنم تا عمرش به سر آید. پس کودک را به غار برد و در آنجا به وی شیر داد سپس کودک را در غار رها کرد و در غار را با صخره ای بست و خود بازگشت. خداوند از طریق انگشت ابهام ابراهیم به وی خوراک می داد. بدین گونه که ابراهیم آن انگشت را می مکید. ابراهیم در یک روز به اندازه ی یک هفته، و در یک هفته به اندازه ی یک ماه، و در یک ماه به اندازه ی سالی رشد یافت. پس از مدتی مادر ابراهیم از شوهرش اجازه خواست تا به دیدار فرزندش برود. وقتی به غار وارد شد به ناگاه ابراهیم را دید که چشمانش همچون چراغ می درخشید. او را در آغوش گرفت و به او شیر داد و بازگشت. پدر ابراهیم از وضع کودک پرسش کرد، زن پاسخ داد که ابراهیم را زنده به گور کرده است و پی در پی عذر و بهانه می آورد تا آنکه در طلب حاجتی از خانه بیرون شد و به سوی غار رفت و ابراهیم را در آغوش گرفت و شیرش داد و بازگشت. هنگامی که مادر قصد بازگشت داشت ابراهیم دامن او را گرفت و به وی گفت: مرا با خود ببر. مادر جواب داد: باید از پدرت اجازه گیرم. ابراهیم همچنان در غار ماند و [صفحه ۳۱۹] خود را از دیدگان پنهان می کرد، تا آنکه به امر خدا وظیفه یافت از غار خارج شود. سپس غیبت دوم برایش رخ داد و این هنگامی بود که طاغوت عصر او وی را از مصر بیرون راند و ابراهیم گفت: من از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید، کناره می گیرم. صدوق در ادامه این روایت گوید ابراهیم غیبتی دیگر داشت که طی آن به تنهایی به سرزمینهای دیگر سفر کرد تا عبرت آموزد. آنگاه وی حدیث دیگری که متضمن همین نکته است، نقل کرده است.

غیبت یوسف

شیخ صدوق می نویسد: اما غیبت یوسف علیه السلام بیست سال بود. وی در طول این مدت به خود روغن نمالید و سر مه نکشید و بوی خوش به کار نبرد و با زنان آمیزش نکرد تا آنکه خداوند کار یعقوب را سامان داد و میان یوسف و برادران و پدر و خاله اش را جمع کرد. یوسف سه روز از این غیبت را در چاه و چند سالی در زندان و باقی را در فرمانروایی به سر برد. او در مصر بود و یعقوب در فلسطین و میان این دو نه روز راه بود. در مدتی که یوسف در غیبت از اهل و دیار خود به سر می برد، احوال گوناگونی بر وی رخ داد. زیرا برادرانش با یکدیگر همدست شدند تا وی را بکشند، اما چنین نکرد نخد یوسف را در چاهی افکندند و سپس او را به بهایی اندک بفروختند. پس از آن، حکایت وی با زن عزیز مصر اتفاق افتاد که در پی آن چند سال در زندان بود. آنگاه پادشاه مصر به سوی او روانه شد و در آخر خداوند امور یوسف علیه السلام را سروسامان بخشید و رویای او را تاویل کرد. آنگاه صدوق به سند خود روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «یعقوب می دانست که یوسف زنده است و نمرده و خداوند او را پس از سپری شدن دوران غیبتی آشکار می کند. او همواره به فرزندانش می گفت: من چیزی از جانب خداوند می دانم که شما آن را نمی دانید. اما فرزندانش وی را به خاطر نام بردن از یوسف، به سستی رای متهم می کردند.» صدوق پس از نقل این روایت می نویسد: حال عارفان به امام زمان غایب ما در این دوران همچون حال یعقوب در شناخت یوسف و غیبت اوست و حال کسانی که به امام زمان علیه السلام و غیبتش آگاهی ندارند و آن را مورد انکار و عناد قرار می دهند، همچون حال برادران یوسف است که به پدرشان گفتند: به خدا قسم تو در گمراهی قدیمی به سر میبری، سخن یعقوب که به پسرانش گفت: مگر به شما نگفته بودم که من چیزی از جانب خداوند می دانم که شما [صفحه ۳۲۰] آن را نمی دانید، دلیلی است بر اینکه او به خوبی می دانست که یوسف زنده است و تنها برای امتحان و آزمایشی او در پس پرده ی غیبت نهان شده است. سپس صدوق به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در ویژگیهای قائم علیه السلام سنتی از یوسف علیه السلام است... برادران یوسف همه از نوادگان و اولاد پیامبران بودند. ایشان در حالی که برادران یوسف بودند و یوسف نیز برادرشان بود به بازار سوداگری می رفتند و با یوسف خرید و فروش می کردند. اما یوسف را نشناختند تا آنکه یوسف خود گفت: من یوسف هستم و این هم برادر من

است. حال با این وصف، مردم چگونه باور نمی دارند که خداوند عزوجل در وقتی از اوقات اراده فرماید که حجت خود را از آنان نهان کند. مالک مصر در اختیار یوسف بود و میان او و پدرش هیجده [۱] روز مسافت بود و اگر خداوند می خواست جایگاه او را آشکار سازد قطعاً بر این کار توانا بود. هنگامی که یعقوب بشارت یوسف علیه السلام را دریافت کرد، همراه با پسرانش آن راه هیجده روزه را در عرض نه روز طی کردند و خود را به مصر رسانیدند. بنابراین، چگونه این امت باور نمی دارد که خداوند تبارک و تعالی آنچه را که با یوسف کرد با حجت خود نیز همان کند. یعنی حجتش در میان مردم آمد و شد کند و در بازارهایشان راه رود و بر بساطشان حاضر شود اما آنان وی را نشناسند تا آنکه خداوند عزوجل به او فرمان دهد که خود را به مردم معرفی کند چنان که به یوسف نیز همین اجازه را داد آن هنگام که یوسف به برادرانش گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید چون نادان بودید؟! برادرانش گفتند: آیا خود تو یوسفی؟! گفت: من یوسف هستم و این برادر من است. پاورقی [۱] صدوق قبلاً گفته بود میان یوسف و یعقوب نه روز مسافت بوده است و این گفته با روایت و آنچه دیده شده مخالفت دارد. شاید مراد صدوق آن بوده است که قطع این مسافت در نه روز هم امکان پذیر بوده، چنان که در این روایت نیز بدان اشاره شده است. (مولف).

غیبت موسی

شیخ صدوق به سند خود از حضرت زین العابدین، از پدرش سیدالشهداء، از پدرش علی علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و اله، نقل کرده است که فرمود: چون مرگ یوسف در رسید، پیروان و اهل بیتش را گرد آورد و ایشان را از سختی ای که بدانان خواهد رسید آگاه کرد و بدیشان خبر داد که در این سختی مردان بسیاری کشته خواهند شد و شکم های زنان آبستن دریده می شود و کودکان به قتل می رسند تا آنکه خداوند، حق را در قائمی از فرزندان لای بن یعقوب آشکار کند. او مردی است گندمگون و بلند. وی همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: یوسف به حاضران [صفحه ۳۲۱] گفت: این قبطیان به زودی بر شما چیره آیند و بدترین شکنجه ها را بر شما روا دارند و خداوند شما را به واسطه مردی از فرزندان لای بن یعقوب که موسی بن عمران نام دارد، رهایی خواهد بخشید. او جوانی است بلند و با موهای مجعد و سیمایی گندمگون. مردی از بنی اسرائیل پسرش را عمران نام می نهد و عمران فرزندش را موسی می نامد. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «موسی ظهور نکرده بود که پیش از وی پنجاه پیامبر دروغین آمده و هر یک ادعا کرده بودند که موسی بن عمران خود اوست. پس به فرعون خبر رسید که اینان وی را به وحشت انداخته اند و در طلب آن جوانند. کاهنان به فرعون گفتند: نابودی آیین و قوم تو بر دست این کودک است که امسال در بنی اسرائیل به دنیا می آید. فرعون بر زنان باردار قابله هایی به نگهبانی گمارد و گفت: پسری در امسال به دنیا نمی آید مگر آنکه سر بریده شود. وی بر مادر موسی نیز قابله ای گماشت. اما آن قابله مهر مادر موسی را بر دل گرفت و روزی به او گفت: دخترم چرا چنین رنگ پریده ای و آب می شوی؟ مادر موسی پاسخ داد: مرا نکوهش مکن. چرا که من چون کودکم را زاییدم او را گرفته می کشندش. قابله گفت: نگران مباش! من این راز را نهان خواهم کرد. هنگامی که مادر موسی فارغ شد، قابله کودک را برگرفت و به صندوقخانه برد و وضع او را مرتب ساخت سپس به طرف نگهبانانی که بر در بودند رفت و به ایشان گفت: بازگردید که لخته خونی از او خارج شد. نگهبانان باز گشتند. پس مادر موسی به کودک شیر داد و چون بر جان او بیمناک شد خداوند به وی وحی کرد که: «صندوقی بساز و موسی را در آن گذار و شبانه بیرون رو و او را در نیل افکن.» مادر موسی صندوق را در آب انداخت اما صندوق دوباره به سوی برگشت باز آن را به جلو راند اما صندوق به طرف خودش بازگشت. پس باد بر صندوق زد و مادر موسی خواست که فریاد زند اما خداوند دل او را استوار کرد. (از طرفی) همسر فرعون به شوهرش گفت: ایام بهار است چادری بر کناره ی نیل برای من برافراز تا تفرج کنم. فرعون نیز چنین کرد. صندوقی که موسی در آن بود به محلی که زن فرعون چادر زده بود، رسید. وی به نگهبانان دستور داد صندوق را از آب بگیرند چون در

صندوق را باز کردند ناگهان پسر بچه‌ی بسیار زیبایی در آن دیدند. زن فرعون، مهر کودک را بر دل گرفت و گفت: این پسر من است و به فرعون گفت: من پسر بچه‌ای شیرین و پاک یافته‌ام و می‌خواهم او را به فرزندی بگیرم تا نور چشم من و تو باشد پس او را مکش. آنقدر وی بر این خواسته پای فشرد تا فرعون راضی شد. چون مردم شنیدند که فرعون پسر بچه‌ای را به فرزندی گرفته است، تمام بزرگان در بارش زنی را به نزد وی فرستادند تا دایگی [صفحه ۳۲۲] کودک را عهده دار شود. اما موسی پستان هیچ کدام از آنان را نگرفت. مادر موسی به دخترش گفت: جست و جویی کن بین آیا از موسی نشانی می‌یابی؟ خواهر موسی به سرای فرعون رسید و گفت: شنیده‌ام دایه‌ای می‌خواهید. در اینجا زنی است نکوکار که فرزند شما را می‌پذیرد و از او سرپرستی می‌کند. فرعون گفت: او را حاضر کنید. پس مادر موسی، کودک را به دامان خویش برگرفت و پستان به دهانش گذارد و شیر فراوانی به کام موسی سرازیر شد. چون فرعون دانست که دایه هم از بنی اسرائیل است گفت: ممکن نیست بگذارم که هم کودک و هم دایه از بنی اسرائیل باشند اما همسرش با وی به گفت‌گو پرداخت و گفت: از این کودک هراس به خود راه مده. او پسر توست و در دامن تو پرورش می‌یابد. وی به قدری از این سخنان گفت تا نظر فرعون را برگرداند. اما مادر موسی و دخترش و قابله خبر موسی را کتمان کردند، تا آنکه قابله و مادر موسی از دنیا رفتند و بنی اسرائیل از احوال موسی چیزی در نیافتند در حالی که خود در این باره به تحقیق پرداخته و از این و آن پرسش کرده بودند. اما نتوانستند خبری به دست بیاورند و به فرعون خبر رسید که آنان در پی موسی هستند. فرعون نیز بنی اسرائیل را تحت شکنجه‌های بسیار قرار داد و آنان را گروه گروه کرد و از خبر دادن به موسی و پرسش از وضع او ممنوع کرد. «صندوق گوید: در روایت نخست که آمده است: «غیبت واقع شد و بنی اسرائیل بسیار به سختی فرو افتادند و چهارصد سال در انتظار قیام قائم به سر می‌بردند تا آنکه مژده‌ی ولادت موسی را دریافت کردند و نشانه‌های ظهور او را دیدند. آشوب و پریشانی بسیاری بر آنان روی آورد. با چوب و سنگ بدیشان هجوم می‌آوردند. آنگاه از دانشمندی که به احادیث و سخنان وی تکیه می‌کردند، خواستار توضیح شدند اما او این مساله را پنهان کرد سپس بنی اسرائیل با وی در مکاتبه شدند. آن دانشمند به همراه آنان به یکی از صحراها رفته در آنجا نشست و درباره‌ی قائم و اوصاف و ویژگیهای وی و نیز نزدیکی ظهور او با آنان سخن گفت. شبی مهتابی بود و آنان به گفت‌و شنید مشغول بودند که ناگهان چهره‌ی موسی که ایام شباب را می‌گذراند، آشکار شد. موسی در آن شب به قصد گردش از خانه‌ی فرعون بیرون آمده و از همراهان خود جدا به نزد ایشان روانه شده بود. او بر استری سوار بود و طیلسانی از خزر در بر کرده بود. آن دانشمند از روی نشانه‌هایی که از قائم می‌شناخت، به محض دیدن موسی او را شناخت و به روی پاهای موسی درافتاد و گفت: سپاس خدایی را که پیش از مرگ من، تو را به من نمایاند. پیروانی که در آنجا حضور داشتند، دانستند که این مرد همان قائم است. پس سجده‌ی شکر به جای آوردند [صفحه ۳۲۳] و موسی سخنی به آنان نگفت مگر آنکه فرمود: «امیدوارم خداوند رهایی شما را از این سختیها و دشواریها به زودی فراهم سازد». آنگاه غایب شد و به مدین رفت و نزد شعیب ماند. غیبت دوم بر بنی اسرائیل بس دشوارتر از غیبت نخست بود و پنج سال و اندی به طول انجامید. همچنان سختی و مشقت بر بنی اسرائیل فزونی می‌گرفت و آن دانشمند فرستادند و دل‌هایشان خوش گشت. آن دانشمند به ایشان گفت: خداوند عزوجل به وی الهام کرده است که پس از چهل سال آنان را از رنج و عذاب رهایی خواهد بخشید. پس خداوند این مدت را به سی سال کاهش داد. بنی اسرائیل گفتند: هر نعمتی از سوی خداست و خداوند در پی این سخن این مدت را به بیست سال تقلیل داد. بنی اسرائیل گفتند: از خداوند جز خدا کس دیگری نتواند شر را بازگرداند. پس خداوند به او وحی کرد که به بنی اسرائیل بگو که باز نگریدید من به موسی اجازه‌ی رهایی شما را داده‌ام. در همان حالی که بنی اسرائیل مشغول این گفتگوها بودند ناگهان موسی در حالی که سوار بر دراز گوسی بود، هویدا شد و به آنان سلام فرستاد. آن مرد دانشمند از وی پرسید: نامت چیست؟ گفت: موسی. فرزند چه کسی؟ فرزند عمران. فرزند چه کسی؟ فرزند فاهت بن لاوی بن یعقوب. برای چه کار آمده‌ای؟ برای انجام رسالتی از جانب خداوند عزوجل. پس آن دانشمند برخاست و به سوی موسی رفت و

دست آن حضرت را بوسید. آنگاه موسی در میان آنان نشست و دل‌هایشان را شاد گردانید و بدیشان فرمانهای لازم را داد و سپس گروه گروه‌شان کرد. بین این ماجرا و رهایی بنی اسرائیل با غرق شدن فرعون چهل سال فاصله بود».

وقوع غیبت اوصیا و حجج بعد از موسی تا زمان مسیح

شیخ صدوق در اکمال الدین به اسناد خود از ائمه اهل بیت علیه السلام روایت کرده است که: «یوشع بن نون علیه السلام پس از موسی علیه السلام عهده دار رسالت گردید و بر ظلم و ستم طاغوتیان شکیب ورزید، تا آنکه سه تن از زمامداران ستمگر دوران او از دنیا رفتند. آنگاه بود که کار شعیب بالا گرفت. پس دو مرد از منافقان قوم موسی با صد هزار نفر به رویارویی صفوراء دختر شعیب، همسر موسی علیه السلام، درآمدند. یوشع با آنان جنگید و برایشان چیره شد. کشتاری بزرگ به وقوع پیوست و آنان که زنده مانده بودند از معرکه گریختند و صفوراء نیز به اسارت درآمد. پس از یوشع تا زمان داوود علیه السلام، حدود چهار صد سال، ائمه که یازده تن بودند مخفی شدند تا آنکه کار به دست آخرین آنان [صفحه ۳۲۴] افتاد. او در پرده ی غیبت نهان شد و پس از چندی ظهور کرد و آنان را به آمدن داوود علیه السلام مژده داد و بدیشان گفت: «داوود زمین را از لوث وجود جالوت و سپاهیان‌ش پاک می‌کند». آنان می‌دانستند که داوود به دنیا آمده و نیرو و قوایش کامل شده است. و او را می‌دیدند اما نمی‌دانستند که این داوود همان کسی است که مژده ی آمدن او را دریافت کرده اند. چون طالوت لشکر کشید و آنان را (با آزمایش به وسیله نهر آب) از یکدیگر متمایز ساخت پدر و برادران داوود از سپاه خارج شدند، اما داوود از همراهی با آنان امتناع ورزید و از جانب برادرانش با توهین روبه رو شد. آنان به وی گفتند: او در این مورد کاری نمی‌کند. پس داوود به کار چرانیدن گوسفندان پدرش سرگرم شد. جنگ اوج گرفته بود و مردم در رنج و سختی افتاده بودند. پس پدر داوود از جنگ بازگشت و به وی گفت: برای برادرانت غذا ببر تا نیرو بگیرند. داوود علیه السلام در آن زمان جوانی کوتاه و کم مو بود. در راه که می‌رفت به سنگی برخورد سنگ به صدا درآمد و به داوود گفت: مرا بگیر و به وسیله ی من جالوت را بکش. من برای کشتن جالوت آفریده شده‌ام. آن را برداشت و در توبره ای که سنگهایی برای پراندن به گوسفندان‌ش در آن می‌گذاشت، جای داد و نزد طالوت رفت. طالوت به او گفت: ای جوان! تو چه نیرویی برای جنگیدن داری؟ داوود پاسخ داد: شیری بر یکی از گوسفندانم حمله برد و من سر او را گرفتم و آرواره های شیر را از هم باز کردم و گوسفند را از کام او بیرون کشیدم. از طرفی خداوند به طالوت وحی کرده بود که جالوت را نمی‌کشد مگر کسی که زره تو را بپوشد و آن را پر کند. پس طالوت زرهش را خواست و داوود آن را در بر کرد. زره کاملاً اندازه ی او بود. آنگاه داوود گفت: جالوت را به من نشان دهید. پس چون او را دید سنگ را گرفت و به سویی پرتاب کرد. سنگ میان دو چشم جالوت خورد و سر او را شکافت. جالوت از اسب بر زمین غلتید. با کشته شدن جالوت به وسیله ی داوود، مردم وی را به پادشاهی خود گرفتند و خداوند بر او زبور را فرستاد و صنعت آهنگری را به وی آموخت و آهن را در دستهای او نرم کرد و به کوهها و پرندگان فرمود که با داوود تسبیح گویند. همچنین به داوود صدایی زیبا بخشید که کسی نظیر آن را نشنیده بود و به وی نیرویی در عبادت و اطاعت، عطا کرد و در میان بنی اسرائیلی به مقام نبوت مبعوث شد.» قائم ما نیز همین گونه است. او را علمی است که چون هنگام ظهورش فرا رسد آن علم از او در جهان پراکنده شود و خداوند عزوجل او را به سخن درآورد و آن علم به وی گوید: ای ولی خدا ظهور کن و دشمنان خدا را بکش. همچنین شمشیری در نیام دارد که چون زمان [صفحه ۳۲۵] ظهورش نزدیک شود، آن شمشیر از نیام به درآید و خداوند او را به زبان آورد و آن شمشیر به امام عرض می‌کند: «ای ولی خدا! ظاهر شو و بر تو روا نباشد که از پیکار با دشمنان خدا کنار بنشی. آنگاه او ظهور می‌کند و دشمنان خدا را هر جا که بیابد، می‌کشد و حدود خدا را برپای می‌دارد و به احکام خداوند، حکم می‌راند. «سپس داوود علیه السلام، سلیمان را به جانشینی خود گذارد و سلیمان علیه السلام نیز به آصف بن برخیا وصیت کرد. سپس خداوند او را در پس پرده ی غیبت نهان داشت. غیبت او به طول انجامید

آنگاه یکبار ظاهر شد و پس از آن به فرمان خداوند، غایب گشت و «به بختنصر» بر ایشان تسلط یافت و «دانیال» نود سال در دست او اسیر ماند. و او را در چاهی افکند و فشار و سختی بر پیروان منتظرش فزونی گرفت بیشتر آنان به خاطر دراز شدن مدت غیبت دانیال، در دینشان به تردید افتادند. پس از مدتی بختنصر به سبب خوابی که دیده بود، دانیال را از چاه بیرون آورد. دانیال در جایی به دور از بنی اسرائیل ظهور کرد. سپس دانیال بمرد و کار به دست عزیز افتاد. بنی اسرائیل مسایل دینی خود را از وی فرامی گرفتند. آنگاه خداوند صد سال او را از دیدگان مردم نهان داشت و سپس وی را برانگیخت جانشینان و حجتها پس از وی نیز غایب شدند و سختی و مشقت بر بنی اسرائیل فراوان شد تا آنکه یحیی بن زکریا زاده شد. هفت ساله بود که ظهور کرد و پیروان خود را به قیام مسیح علیه السلام پس از بیست و چند سال مژده داد. چون مسیح علیه السلام به دنیا آمد، خداوند ولادتش را از مردم پوشیده داشت و او را در پس پرده ی غیبت نهان کرد. زیرا مادرش او را به جایی دوردست برد. وقتی عیسی علیه السلام ظهور کرد، سختی و مشقت بسیار بالا گرفته بود و بنی اسرائیل مورد تعقیب قرار گرفته بودند تا آنکه رسالت بر دوش مسیح علیه السلام افتاد بدان گونه که خداوند خود خبر داده است. شمعون و اصحابش مساله مسیح را مخفی داشتند تا آنجا که مجبور شدند به یکی از جزایر پناهنده و در آنجا مخفی شوند».

معجزات و دلایل و بینات و نشانه های مهدی علیه السلام

شیخ مفید به سند خود از کلینی، به سند خود از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل کرده است که گفت: هنگامی که ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت، درباره ی امام پس از وی تردید کردم. نزد پدرم مال فراوانی (از سهم امام علیه السلام) گرد آمده بود. او آنها را برداشت و من نیز همراه وی به کشتی نشستیم تا او را مشایعت کنم. ناگاه تب شدید بر پدرم عارض شد به گونه ای که به من گفت: فرزندم مرا بازگردان که این تب علامت مرگ است. سپس به من گفت: در این مال از خدا بترس، آنگاه وصیت کرد و خود پس از سه روز در گذشت. من با [صفحه ۳۲۶] خود گفتم: پدرم مرا به امری نادرست وصیت نکرده است. این مال را باید به عراق ببرم [۱]. آنجا باید در کنار شط خانه ای اجاره کنم و نگذارم کسی از این ماجرا بویی ببرد. اگر این مسأله به مانند زمان امام حسن عسکری علیه السلام برایم روشن شد و دریافتم امام کیست این اموال را به او می دهم و الا آنها را میان فقیران تقسیم می کنم. (یا بنابر روایت دیگر آن را چنان که دلم خواهد به مصرف می رسانم). پس به عراق آمدم و کنار شط خانه ای اجاره کردم و چند روزی در آن به سر بردم روزی دیدم قاصدی آمد و نامه ای به من داد که در آن نوشته بود: ای محمد اموالی چنین و چنان در فلان چیز نزد تو موجود است. در این نامه از تمام چیزهایی که من با خود آورده بودم و حتی از برخی از آنها هم اطلاع نداشتم نام برده شده بود. پس من آن اموال را به آن قاصد دادم و چند روز دیگر با افسردگی و اندوه در همان خانه ماندم تا آنکه پیغام دیگری به من رسید مبنی بر اینکه «ما تو را به جای پدرت قرار دادیم پس خدا را سپاس گوی.» همچنین کلینی در کافی به سند خود نقل کرده است که: مردی از اهل سواد مالی به امام زمان رسانید اما پذیرفته نشد و به او گفته شد: نخست حق پسر عموهایت را که ۴۰۰ درهم است از این مال جدا کن. آن مرد ملکی از عمو زادگانش در دست داشت که در آن شریک بودند و او حق آنها را نگهداشته بود. چون حساب کرد حق عمو زادگانش از آن مال همان چهارصد درهم بود، آن مقدار را بیرون کرد و بقیه را فرستاد و در نتیجه آن مال پذیرفته شد. و نیز در کافی از قاسم بن علاء، نقل شده است که گفت: خداوند چندین پسر به من داد و من نامه می نوشتم و تقاضای دعا می کردم اما هیچ پاسخی دریافت نمی کردم، لذا همه ی پسرانم مردند، پس چون پسر حسن به دنیا آمد، نامه ای نگاشتم و تقاضای دعا کردم. پاسخ آمد: «این پسر باقی می ماند و الحمد لله». همچنین کلینی از ابو عبدالله بن صالح نقل کرده است که گفت: یکی از سالها به بغداد رفتم و (از حضرت حجت علیه السلام) اجازه ی خروج خواستم. آن حضرت چنین اجازه ای نداد. بیست و دو روز در آنجا بماندم و کاروان هم به سوی نهر روان رفت. تا آنکه در روز چهارشنبه به من اجازه

خروج داده شد و به من گفته شد: در این روز بیرون رو. من بیرون رفتم اما امیدی نداشتم که به کاروان برسم تا آنکه به نهروان رسیدم. دیدم کاروان هنوز آنجاست به اندازه‌ی وقتی که شترانم را علوفه دادم کاروان کوچ کرد، من نیز با آنان رهسپار شدم و آن حضرت برای سلامتی من دعا کرد و من هم به حادثه‌ی سوئی دچار نگشتم و الحمدلله. [صفحه ۳۲۷] و نیز در همان کتاب از علی بن حسین یمانی نقل شده است که گفت: در بغداد بودم که کاروان یمن آماده حرکت شد، خواستم با آنها حرکت کنم. پس نامه‌ای به امام علیه السلام نوشتم و از او در این باره اجازه خواستم. پاسخ آمد که با آنان مرو که در رفتن تو با ایشان هیچ خیری نهفته نیست بلکه در کوفه بمان. قافله از شهر حرکت کرد و قبیله‌ی حنظله بر آنها تاخت و نابودشان کرد باز من نامه‌ای به حضرت نگاشتم و از وی درباره‌ی کشتیهایی که در آن سال از راه دریا رفته بودند تحقیق کردم، معلوم شد هیچ کدام سالم به مقصد نرسیده اند و گروهی از دزدان هند که به آنها بوارح می گفتند به آنها حمله کرده و اموالشان را به غارت برده بودند. نجاشی در کتاب رجال خود می نویسد: علی بن حسین بن بابویه (پدر شیخ صدوق) با ابوالقاسم حسین بن روح دیداری می کند و از وی سؤالاتی می پرسد. سپس با وی نامه نگاری می کند و نامه هایش را از طریق علی بن جعفر بن اسود به دست حسین بن روح می رساند در این نامه وی از حسین بن روح می خواهد که نامه‌ای به حضرت صاحب علیه السلام بنویسد و از او خواستار فرزندى برایش شود. امام زمان علیه السلام در پاسخ پدر صدوق نوشت: ما از خداوند برای تو چنین خواسته‌ای، طلب کردیم و تو به زودی صاحب دو پسر نیکنام شوی. پس از مدتی ابو جعفر (شیخ صدوق) و ابو عبدالله از کنیزی به دنیا آمدند. ابو عبدالله حسین بن عیبدالله می گوید: از ابو جعفر (شیخ صدوق) شنیدم که می گفت: من با دعای صاحب الامر علیه السلام به دنیا آمدم و به این امر بسیار مباهات می کرد. شیخ طوسی در کتاب غیبت از ابن نوح از ابن سوره قمی از گروهی از مشایخ اهل قم نقل کرده است که گفتند: علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی دختر عموی خویش را به همسری گرفته بود اما از وی صاحب فرزندى نشد پس نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (رضی الله عنه) نوشت مبنی بر آنکه وی از حضرت قائم علیه السلام درخواست کند که ایشان از خداوند بخواهد که به وی فرزندانى ببخشد که بعداً در جرگه فقها جای گیرند. پس پاسخ آمد که: تو از این زن صاحب اولاد نشوی و به زودی کنیزی دیلمی صاحب خواهی شد و او دو پسر فقیه برای تو به دنیا خواهد آورد. شیخ طوسی گوید: ابو عبدالله بن سوره به من گفت: ابو الحسن بن بابویه سه فرزند داشت: محمد و حسین که هر دو فقیه و در حافظه چندان قوی بودند که چیزهایی حفظ می کردند که مردم قم از حفظ آنها عجز داشتند. برادر دیگرشان حسن نام داشت و این فرزند وسطی بود. وی بیشتر به عبادت مشغول، و از زهاد بود از مردم کناره می گرفت و از فقه چیزی نمی دانست. ابن سوره گفت: هر گاه ابو جعفر و ابو عبدالله، فرزندان علی بن حسین، حدیثی روایت می کردند مردم از قدرت حفظ آنها شگفت زده می شدند و به آنان [صفحه ۳۲۸] می گفتند: این ویژگی، به خاطر دعای حضرت صاحب علیه السلام در شان شما، تنها به خودتان اختصاص دارد. و این خبر در میان مردم قم خبری مستفیض است. صدوق در اکمال الدین از محمد بن علی اسود نقل کرده است که گفت: پیش از مرگ محمد بن عثمان، علی بن حسین بن موسی بن بابویه از من خواست که از ابوالقاسم حسین بن روح بخواهم که وی از مولانا صاحب الزمان تقاضا کند که خداوند پسر به او ببخشد. من خواسته‌ی او را به گوش حسین بن روح رسانیدم. وی نیز این تقاضا را به حضرت علیه السلام رسانید و پس از سه روز به من خبر داد که امام زمان علیه السلام برای علی بن حسین دعا کرده و او به زودی صاحب فرزندى خجسته‌ای خواهد شد که به وی سود خواهد رسانید و پس از او فرزندان دیگری نیز برایش متولد می شوند. صدوق گوید: ابو جعفر محمد بن علی اسود گفت: من از وی درباره‌ی خودم خواستم که از خداوند بخواهد که پسری نیز به من عطا فرماید اما او مرا پاسخ نداد و گفت: به این خواسته راهی نیست. پس در این سال برای علی بن حسین، محمد به دنیا آمد و بعد از او فرزندان دیگری نیز برایش متولد شدند اما برای من هیچ فرزندى زاده نشد. صدوق گوید: ابو جعفر محمد بن علی اسود (رضی الله عنه) هر گاه مرا می دید و می گفت: من به مجلس استادم محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی الله عنه) بسیار رفت و آمد می کردم و در کتابهای علمی و حفظ آنها رغبت

داشتیم و اینکه شگفت نیست که می بینم تو چنین رغبتی در علم داری حال آنکه تو با دعای امام علیه السلام به دنیا آمده ای. شیخ طوسی در کتاب الغیبه گوید: ابو عبدالله بن بابویه گفت: من مجلس درس داشتم در حالی که در آن هنگام سن من کمتر از بیست بود. گاه ابوجعفر محمد بن علی اسود در این مجلس حاضر می شد و چون به سرعت عمل من در پاسخ به پرسشهای مربوط به موارد حلال و حرام می نگریست، از کم سالی ام شگفت زده می شد و آنگاه خود می گفت: شگفتی ندارد زیرا تو به دعای امام علیه السلام به دنیا آمدی. نگارنده: نویسندگان شیعه معجزات بسیاری از امام مهدی علیه السلام نقل کرده اند و اگر ما می خواستیم تمام این معجزات را در این کتاب ذکر کنیم، بسیار مفصل می شد، اما همین مختصر برای مقصودی که در تالیف این کتاب مورد نظر ماست، کافی و بسنده است. و الله الهادی. پاورقی [۱] ابراهیم بن مهزیار از مردم اهواز بود. او اموال را از اهواز به عراق می برد سپس دچار تب شد و از ادامه ی سفر انصراف جست، آنگاه پسرش محمد برای بار دوم اموال را از اهواز به سوی عراق برد. (مؤلف).

رد شبهاتی که درباره ی مهدی علیه السلام وارد شده است

شبهه ی اول: عمری بدین درازی بسیار بعید و بلکه عاداتاً غیرممکن است چنان که تا [صفحه ۳۲۹] امروز بیش از هزار و هشتاد و نه سال از تولد آن حضرت می گذرد!! [۱]. پاسخ: استبعاد در این خصوص نمی تواند دلیل قرار گیرد و یا با دلیلی معارضت کند. پیش از این ما دلایل عقلی و نقلی را که بر ولادت و غیبت آن حضرت دلالت داشت نقل کردیم. بنابراین آیا می توان آن همه دلایل را به صرف استبعاد نادیده انگاشت. بگذاریم از اینکه پس از نص قرآن مجید در خصوص عمر نوح که در میان قوم خویش نهصد و پنجاه سال زیست، و نیز قولی که می گوید نوح دو هزار و سیصد سال زندگی کرد، یا مطابق روایت انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و اله که فرمود: نوح دو هزار و چهارصد و پنجاه سال و آدم نهصد و سی سال، چنان که در تورات نیز آمده است، و شیث نهصد و دوازده سال زیستند و روایات دیگری در خصوص زنده بودن خطر تاکنون موجود است، استبعاد در طول عمر امام زمان علیه السلام جایی ندارد. طبرسی در اعلام الوری می نویسد: شیعه و اهل حدیث و بلکه تمام امت اسلام به جز معتزله و خوارج بر این باورند که خضر در این زمان زنده و کامل العقل است و بیشتر اهل کتاب نیز با این اعتقاد موافقند. الیاس و ادریس نیز همین گونه بوده اند و قرآن خود بر بقای عیسی علیه السلام و بردن او به آسمان تصریح کرده است و روایاتی از شیعه و سنی نقل شده مبنی بر آنکه وی هنگام ظهور مهدی علیه السلام، از آسمان فرود می آید و پشت سر آن حضرت نماز می گزارد. بنابراین چگونه است که ماموم «عیسی علیه السلام» را این همه عمر تواند بود اما بقای امام «مهدی علیه السلام» نا ممکن باشد؟! علاوه بر این روایت صحیحی است از پیامبر صلی الله علیه و اله که فرمود: آنچه در امتهای گذشته روی داده در امت اسلام نیز عیناً رخ خواهد داد. روایاتی که از شیعه و سنی نقل شده به زنده بودن دجال کافر و معاند و گمراه کننده و بقای او تا زمان ظهور مهدی علیه السلام و کشته شدن او به دست آن حضرت، اشعار دارد آنگاه چگونه است که دجال، دشمن خدا، در این مدت دراز زنده باشد اما امام علیه السلام که دوست خدا هم هست، عمری بدین درازی برایش بعید باشد و معتقدان بدین باور را به نادانی و تهی مغزی منسوب کنند؟! قرآن همچنین به بقای ابلیس گمراه و گمراه کننده تا روز قیامت تصریح کرده است. ابو حاتم سجستانی کتابی ویژه درباره ی کسانی که از عمری دراز برخوردار بوده اند، نگاشته است. قرآن کریم همچنین بر بقای اهل کهف تصریح کرده است. اهل کهف زنده اما در خواب بودند و سگ ایشان بر آستانه در غار روی دستهایش خفته بود. اینان بنا به قول [صفحه ۳۳۰] قرآن سیصد و نه سال به خواب فرو رفته بودند. حال کدام یک از این دو مورد شگفت آورتر و بعیدتر است، زنده بودن کسی که می خورد و می نوشد و راه می رود و می خوابد و بیدار می شود و به نظافت می پردازد، یا زنده بودن اشخاصی که در یک مکان خفته اند نه می خورند و نه می نوشند و نه نظافت می کنند؟ قرآن بر میراندن عزیر برای مدت صد سال و سپس برانگیختن وی و طعام فاسد

نشده‌اش و چهارپایش اشاره و تصریح می‌کند. حال این شگفت آورتر است یا بقای مهدی علیه السلام قرآن بر بقای ابدی بهشتیان و دوزخیان تصریح کرده است. روایات بلاخلافی در دست است مبنی بر آنکه بهشتیان پیر و ضعیف نمی‌شدند و نقصانی در بدن و حواس آنها راه نمی‌یابد. کسانی که می‌خواهند اخبار معمران را جمع‌آوری کنند باید به کتاب ما با عنوان البرهان علی وجود صاحب الزمان مراجعه فرمایند. ما در روزگار خود شاهد جسد‌هایی هستیم که سالها پس از مرگ توسط دواهای خاصی همچنان بدون دست خوردگی باقی مانده‌اند. از جمله این موارد جسد پادشاهی است که از شهر صیدا به دست آمده این جسد در تابوتی در آب قرار داشت و پس از بیرون آوردن جسد مشاهده شد که تمام اعضای آن سالم و دست نخورده است. این جسد را در دوران حکومت سلطان عبدالحمید عثمانی به قسطنطنیه انتقال دادند. پس از تحقیقات معلوم شد که تاریخ مرگ این پادشاه به روزگار پیش از میلاد مسیح علیه السلام می‌رسیده است. در مصر نیز اجساد مومیایی شده‌ی فراعنه را می‌بینم که از دوره‌ی موسی علیه السلام یا پیش از آن به همراه تمام لوازم خود همچون کفن‌ها در سوسمارها و گندم و نان و غیره همچنان سالم و دست نخورده تا امروز باقی مانده‌اند. در سالهای اخیر جنازه‌ی یکی از فراعنه مصر موسوم به «توت عنخ امون» در مصر به دست آمد در حالی که جسد وی نیوسیده بود و سفره‌ی غذایش روبه روی او قرار داشت و بر آن میوه‌های گوناگون بود. بنابراین اگر خداوند بتواند داروهای موثر برای مومیایی اجساد را به بندگانش نشان دهد، پس آیا باورنکردنی است که فردی را برای مدت درازی زنده نگهدارد؟! سید بن طاووس در کتاب کشف المحجّه برای رفع استبعاد از طول عمر امام مهدی علیه السلام و بقای آن حضرت و زندگی او در میان مردم بدون آنکه آنان وی را بشناسند، ضرب المثلی آورده است. وی این ضرب المثل را در مناظره‌ای که میان او و علمای اهل سنت بغداد در گرفته بود، مطرح کرد: اگر مردی به بغداد درآید و ادعا کند که می‌تواند بر روی آب راه رود و برای اثبات ادعایش موعدی تعیین کند، آیا فکر می‌کنید کسی از مردم بغداد در آن موعد مقرر بدانجا حاضر نمی‌شود؟ بی‌تردید همه در آن موعد مقرر حضور می‌یابند، یا دست کم عده‌ی بسیار [صفحه ۳۳۱] اندکی ممکن است برای دیدن ادعای این فرد در آنجا حاضر نشوند. حال وقتی که مردم در آن موعد معین حضور یافتند و به چشم خود دیدند که آن مرد واقعا می‌تواند روی آب راه رود، آن مرد بدیشان بگوید: فردا هم می‌خواهد همین کار را انجام دهد آیا مردم روز بعد مانند روز اول برای دیدن هنر نمایی او گرد می‌آیند؟ بی‌شک شمار حاضران در روز بعد کمتر از روز اول است و بدین ترتیب روز سوم و روزهای بعد تماشاگران کمتری برای دیدن کار او در آن مکان حاضر می‌شوند. حال اگر این عمل مرتباً توسط او تکرار شود، دیگر کسی به دیده‌ی شگفتی بدان نمی‌نگرد و آن را غریب نمی‌شمرد. مساله طول عمر امام مهدی علیه السلام نیز این چنین است. یعنی از آنجا که کمتر کسانی همچون او مدتی بدین درازی زیسته‌اند، مردم از عمر بدین دچار بهت شگفتی شده‌اند. حال آنکه اگر به احوال معمران در قرون گذشته عنایت می‌کردند، استبعاد آنان را در این باره از میان می‌رفت. نگارنده: زمانی که ما در دمشق بودیم اعلام کردند که هواپیمای عثمانی می‌خواهد به دمشق بیاید. مردم در آن زمان هیچ هواپیمایی ندیده بودند از این رو در شهر کسی نماند جز آنکه همه برای دیدن هواپیما دست از کار و زندگی شسته و بیرون رفته بودند. اما همین که این هواپیما برای بار دوم و سوم به دمشق آمد، مساله عادی و از شمار تماشاگران نیز کاسته شده بود به طوری که امروزه هواپیماها مانند پرندگان در آسمان رفت و آمد می‌کنند و کسی به آنان نمی‌نگرد و از دیدن آنها به حیرت و شگفتی نمی‌افتد. شبهه‌ی دوم: علت غیبت امام زمان علیه السلام چیست؟ و با توجه به نیاز مردم به ظهور وی این غیبت از چه حسی برخوردار است؟ و دلیل این غیبت طولانی که حتی سبب انکار ولادت آن حضرت نیز گشته در چیست؟ پاسخ: پس از آنکه با دلایل قاطعی که برخی از آنها نقل شد، وجوب نصب امام و انحصار عدد ائمه در دوازده تن را که یکی از آنها نیز حضرت صاحب الزمان علیه السلام است که اکنون در پس پرده‌ی غیبت به سر می‌برد اثبات کردیم و دانستیم که او با وجود برخورداری از عصمت جز به خاطر انگیزه‌ای که اقتضای غیبت او را داشته و ضرورتی که این امر را پدید آورده غیبت کرده است. دانستن تمام جزئیات این امر برای ما لازم نیست بلکه همچون آیات

متشابه در قرآن در خصوص جبر و تشبیه مانند آیات «الرحمن علی العرش استوی و جاء ربک» و امثال آنها می باشد که تنها باید به آنها ایمان آوریم و بدانیم که جبر و جسمیت بر خداوند تعالی محال است و ما می دانیم که برخلاف ظاهر این آیات وجوه درست دیگری هست که با ادله ی عقلی سازگاری دارند اگرچه ما آن وجوه را به تفصیل نمی دانیم اما همان مقدار جزئی که می دانیم برای ایمان آوردن ما بدین آیات کافی است. همچنین ما دست به [صفحه ۳۳۲] کارهایی می زنیم که خود علت و مصلحت آنها را نمی دانیم. مثل طواف خانه خدا و رمی جمره و نظایر آنها از امور عبادی دیگر. پس چون دانستیم که خداوند کار قبیح نمی کند و به کار بیهوده فرمان نمی دهد، درمی یابیم که باید در غیبت امام زمان علیه السلام مصلحتی باشد اگرچه نتوانیم به کنه جزئیات آن پی ببریم. اما سبب غیبت امام زمان علیه السلام معلوم و عبارت از همان ترس بر جان است و اگر مساله جان در میان نمی بود آن حضرت می بایست ظهور می کرد. اگر گفته شود: امامان پیش از وی نیز بر جان خود بیم داشتند و برخی از آنها با سم و برخی دیگر به شمشیر کشته شدند، اما آنان هیچ گاه غیبت نکردند و نیز بسیاری از پیامبران به آشکار دعوت به دین خود می کردند اگرچه این امر منجر به کشته شدن آنها شد. در پاسخ می گوئیم: شاید یکی از تفاوت‌های دوران امام زمان علیه السلام با امامان پیشین در این نکته باشد که ائمه جانشینانی داشتند اما این امام جانشینی ندارد. انبیا نیز همین گونه بودند. بیم امام زمان هم از دیگر ائمه علیه السلام بیشتر است چرا که پدران او را خبر داده و گفته بودند: صاحب شمشیری که جهان را از عدالت پر می کند دوازدهمین امام است. صدور این اخبار از ائمه علیه السلام به اندازه ای زیاد بود که حتی دشمنان آنها هم بر این نکته آگاهی داشتند. برای همین زمامداران از کشتن پدران آن حضرت (امامان پیش از وی) خودداری می کردند چرا که می دانستند آنان کسانی نیستند که با شمشیر ظهور خواهند کرد و همواره در پی دستیابی به امام دوازدهم بودند تا او را بکشند. در تاریخ آمده است چون حسن عسکری علیه السلام وفات یافت، حاکم عباسی کسی را به میان حرم و کنیزان آن حضرت فرستاد تا هر زنی را که باردار بیابد، فرزندش را بکشد! درست مانند کردار فرعون و نمرود با موسی و ابراهیم. زیرا آنان دریافته بودند که حکومتشان به دست این دو نابود می شود از این رو مامورانی گماشتند تا زنان آبستن را بیابند و فرزندانشان را بکشند و میان زنان و شوهران جدایی انداختند. اما خداوند ولادت آن دو را از دیدگان پنهان داشت چنان که ولادت مهدی را بر حاکمان عصر وی پنهان کرد چرا که حکمت و تدبیر خداوند مقتضی این امر بود. شناخت این حکمت به طور کامل، بر ما واجب نیست همچنین تکلیف امام زمان علیه السلام می تواند با تکلیف سایر ائمه متفاوت باشد. چرا که دوره های آنان نیز با هم متفاوت است. تکلیف امیر مومنان علیه السلام در زمانی سکوت و در زمان دیگری جهاد با شمشیر بود. تکلیف امام حسن علیه السلام نیز صلح و تکلیف امام حسین علیه السلام قیام، و تکلیف دیگر ائمه سکوت و تقیه بود. شبهه ی سوم: چرا خداوند او را از دشمنانش در امان نگه نمی دارد و ظاهراً نمی کند؟ آیا خداوند چنین قدرتی ندارد؟ [صفحه ۳۳۳] پاسخ: خداوند تعالی بر همه چیز تواناست. و از امام زمان علیه السلام محافظت کرده و بدانچه موجب جبر و الجاء نشود او را نگه داشته است. زیرا آنچه که موجب جبر و الجاء شود، انجام دادنش بر خدا واجب نیست. و اگر تکلیف در کار باشد، اجبار جایز نیست. زیرا شرط تکلیف، قدرت است و اجبار آن را مرتفع می سازد. شبهه ی چهارم: چگونه ممکن است شخصی با همین بدن به طور زنده در سردابی باشد و مردم را ببیند اما مردم او را نبینند؟ چه کسی آب و غذا برای او می آورد و نیازهایش را برطرف می سازد؟ پاسخ: این نشانه نادانی است اگر کسی بگوید شیعه معتقد است که مهدی در سردابی در سر من رای زندگی می کند و مردم را می بیند و آنان هم وی را می بینند ولی نمی شناسندش. در صفحات پیش از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل کردیم که این استبعاد را مرتفع می ساخت. آن حضرت فرموده بود: برادران یوسف، وی را مورد خرید و فروش قرار دادند و با وی سخن گفتند اما تا وقتی یوسف خود را به آنان معرفی نکرد، ایشان او را نشناختند. امام صادق علیه السلام می فرماید: این امت چرا منکر می شوند که خداوند با حجت خویش آن کند که با یوسف کرد، امام زمان علیه السلام در بازارهایشان می رود و بر بساطشان قدم می نهد، ولی آنان وی را نمی شناسند تا آنکه خداوند به وی اجازه

می دهد تا خود را معرفی کند. چنان که به یوسف این اجازه را داد. و در روایتی دیگر آن حضرت فرموده است: در صاحب الامر علیه السلام چند سنت از پیامبران وجود دارد... اما سنت آن حضرت از یوسف، پرده ای است که خداوند میان او و مردم کشیده. آنان وی را می بینند اما به جای نمی آورند. شبهه ای در مورد شیعه رواج یافته مبنی بر آنکه شیعیان معتقدند که مهدی در سردابی در سر من رای زندگی می کند. آنان به زیارت وی در این سرداب می روند و بدان تبرک می جویند و در آنجا نماز می گزارند. اینان در اینکه مهدی در سرداب به سر می برد دچار توهم شده اند. برخی نیز به دروغ بر شیعه بسته اند که اینان هر جمعه با سلاح و سپاه در برابر در این سرداب می آیند و فریاد می زنند: ای مولای ما به سوی ما آی. ناقل این سخن گفته است: این سرداب در حله است. آنگاه وی پس از نقل این ماجرا شیعیان را به باد نکوهش و انتقاد گرفته و آنان را به نابرداری و سبکسری منسوب داشته است. البته بستن چنین دروغهایی بر شیعه شگفت آور نیست. آنچه این گوینده به دروغ اظهار کرده ما نه دیده و نه از کسی جز او شنیده ایم. این گوینده یا این سخن را از دهان دشمنان گرفته و یا آنکه این دروغ را از پیش خود [صفحه ۳۳۴] ساخته است به گونه ای که او حتی ندانسته که این سرداب در سامراء است نه در حله. سبب زیارت شیعه از این سرداب و تبرک جستن بدان، این است که این مکان سرداب خانه ای است که امام علی بن محمد علیه السلام و فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام با فرزندش حضرت مهدی علیه السلام در آن زندگی می کرده اند و با مسکن گزیدن در این خانه، آن را شرافت بخشیده اند. روایت شده است که امام مهدی علیه السلام در این سرداب معجزه ای داشته که ما بعداً آن را از عبدالرحمن جامی نقل خواهیم کرد. همچنین از ائمه روایت شده است که زیارت مهدی علیه السلام در این سرداب میسر است. بدین خاطر است که شیعیان این زیارت ها را انجام می دهند و در آنجا دعا می کنند و نماز می گزارند. شبهه ی پنجم: فایده ی وجود امامی که از دیدگان پنهان است و مردم در زمان غیبتش از وی بهره ای نمی برند در چیست؟ حال آنکه نصب امام برای انتفاع مردمان به اوست، و در احکام خود به او مراجعه می کنند و داد مظلوم از ظالم بستانند. پاسخ: ما اعتقاد نداریم که در شخص امام زمان علیه السلام با وجود غیبت فایده ای نیست. شیخ طوسی در کتاب تلخیص الشافی گوید: همه ی پیروان امام زمان علیه السلام و معتقدان به امامتش در حال غیبت وی از وجود آن حضرت بهره می برند. و به واسطه ی شان و هیبت او از گناهان دوری می کنند. پس این لطف امام زمان به حال شیعیان اوست چنان که اگر در حضور هم بود همین لطف برقرار می بود. علاوه بر این شیعیان آن حضرت از جهتی دیگر نیز از وجود وی بهره مند می شوند و آن اینکه امام زمان علیه السلام شرع را برای ایشان حفظ می کند و به واسطه وجود حضرت مردم یقین می کنند که هر حکم دینی که بدیشان می رسد از نگاه آن حضرت پنهان نبوده است. یکی از دانشمندان شیعی نیز به همین مطلب اشاره کرده و گفته است: وجود آن حضرت لطف و تصرفش لطف دیگری است. و غیبت او به خاطر خود ما است. و ما از کجا می توانیم به قاطعیت بگوییم که وی در مصالح دینی و دنیایی بندگان تصرف نمی کند. چرا که ایشان او را نمی شناسند و در روایات آمده است که امام در زمان غیبت همچون خورشیدی است که ابرها او را پوشانده اند. یعنی همان طور که خورشید زیر ابر منافع و فوایدی در هستی از خود دارد، صاحب الزمان هم در زمان غیبتش آثار و فوایدی از خود بر جای می گذارد اگرچه برخی یا همه ی این فواید بر ما مخفی باشد و ما آنها را به تفصیل ندانیم. البته همه ی فوایدی که امام به خاطر حصول آنها منصوب شده، در دوره ی غیبت فراهم نمی شود اما این نکته خللی به مساله وارد نمی کند، چرا که سبب این امر خود بندگانند که موجبات بیم و هراس امام علیه السلام را فراهم کرده و او را مجبور به غیبت کرده اند. حتی اگر فرض کنیم در زمان غیبت هیچ [صفحه ۳۳۵] فایده ای از آن امام برای ما وجود ندارد، باز هم این نکته قبیح نیست چرا که ما خود می دانیم علت غیبت آن حضرت ترس از ستمگران است. شبهه ی ششم: اگر غیبت امام زمان علیه السلام به خاطر خوف از مردم جایز باشد، آنهم به طوری که دست هیچ کس به دامان او نرسد و منافع وجودی وی منتفی گردد، پس او می تواند معدوم یا مرده باشد تا گاهی که خداوند بداند که مردم از وی اطاعت می کنند آنگاه او را وجود بخشد یا زنده سازد همچنان که اکنون در پرده ی غیبت به سر می برد و اگر خداوند بداند که مردم از وی تمکین

می کنند او را ظاهر می سازد. پاسخ: اولاً: ما قطع نداریم که دست هیچ کس به دامن او نمی رسد و این مساله ای نامعلوم است و نمی توان آن را قاطعانه ادعا کرد. طبری نیز در اعلام الوری همین مطلب را نقل کرده است. اما روایاتی وارد شده مبنی بر عدم روایت امام علیه السلام پس از غیبت صغری. بنابراین اگر ما به این روایات عمل کنیم نمی توانیم پاسخ فوق را در برابر این شبهه مطرح سازیم. برخی نیز این روایات را چنین تاویل کرده اند که مراد از نفی روایت آن است که کسی دقیقاً نداند که شخصی را که دیده همان امام زمان علیه السلام است. ثانیاً: با توجه به دلایل قاطع عقلی و نقلی که بر عدم جواز خلو عصر از وجود امام علیه السلام دلالت می کرد، معدوم بودن آن حضرت وجهی ندارد. بلکه بر خداوند است که امامی برای مردم تعیین کند و به وسیله ی او حجت را بر آنان تمام سازد و عذر و بهانه ی آنان را منتفی کند. بنابراین اگر برخورداری مردم از وجود امام زمان علیه السلام به سببی که مربوط به خود ایشان است، فوت شد این امر خللی در تمامیت حجت وارد نمی آورد بلکه حجت همچنان ملازم ایشان است. زیرا اگر او برسد و خودش را از مردم پنهان دارد، از میان رفتن مصلحت منسوب به خود مردم می باشد و هم آنانند که مستحق ملامت و سرزنش و بازخواست به خاطر غیبت آن حضرت، می شوند. و قرار ندادن امام برای آنان، جایز نیست حتی اگر خداوند بداند که اگر امامی برای آنان قرار دهد مردم موجبات خوف او را فراهم می سازند یا وی را می کشند. زیرا بدون نصب امام، حجت بر مردم تمام نمی شود بلکه حجت در آنچه از مصالح بندگان فوت می شود بر خداوند لازم می آید چون آنچه از مصالح فوت می شود، به خداوند نسبت داده می شود و بر خداوند جایز نیست که چنین فعلی مرتکب شود در حالی که حجت بالغه از آن خداست. علاوه بر این، ما معتقدیم که در وجود امام زمان علیه السلام در حال غیبت منافعی وجود دارد که در حالت عدم وی، موجود نیست. چنان که ما این نکته را در جواب شبهه ی پنجم مورد اشاره قرار داده ایم. [صفحه ۳۳۶] شبهه ی هفتم: بر فرض وجود امام زمان علیه السلام، می بایست آن حضرت به خاطر انگیزه ای که منجر به ظهور شود، از پس پرده ی غیبت به درآید. این انگیزه عبارت است از انتشار فساد، ضعف دین، تعطیل احکام و حدود و شیوع ظلم و ستم، چرا که امام زمان علیه السلام ظهور می کند تا زمین را که پر از ظلم و ستم شده، از عدل و داد آکنده سازد. پاسخ: از آنجا که غیبت آن حضرت به فرمان خدا بوده بنابراین ظهور او نیز جز به فرمان خداوند نباشد و ما نمی توانیم به علتی که موجبات ظهور آن حضرت را فراهم می کند، احاطه یا بیم و نیز در توان ما نیست که به حکمتی که فرمان خداوند تعالی آن را اقتضا می کند پی ببریم. بلکه جز خداوند کسی بدین نکته آگاه نباشد. بنابراین پاسخ به این شبهه بنابر اعتقاد کسانی که می گویند افعال خداوند با علت و غرض همراه نیست، آشکار و معلوم است چرا که ما نمی توانیم از علت عدم ظهور امام زمان و یا از علت ظهورش پرسش کنیم. اما بنابر اعتقاد اصحاب ما، مبنی بر آنکه افعال خداوند بنابر علت و غرض صورت می پذیرد، باز هم ما نمی توانیم به این علل و اغراض احاطه یا بیم و این امری است که تنها به خود خداوند موکول می شود. به عنوان مثال یوسف علیه السلام که پیامبر و فرزند پیامبری معصوم بود، جز از فرمان پروردگارش تبعیت نمی کرد در حالی که میان او و پدرش یعقوب علیه السلام مسافتی نه چندان دور وجود داشت و یعقوب در فراق یوسف بسیار می گریست تا آنجا که بینایی اش از دست رفت. با آنکه یوسف می توانست او را از مکان خویش آگاه سازد اما چنین نکرد تا آنکه خداوند تعالی این اجازه را به او داد. همچنین با خبر نکردن یوسف، پدرش را از وضع خویش باز هم به خاطر فرمان خداوند و حکمتی که اقتضای چنین امری را کرده، بوده است. از نوع همین حکمت هاست که خداوند محمد صلی الله علیه و اله را پس از چهل سالگی به نبوت مبعوث کرد با آنکه کفر و فساد و بت پرستی و الحاد بسیار انتشار داشت و با این وجود کسی نمی تواند بگوید که چرا خداوند بعثت وی را تا چهل سالگی اش به تاخیر انداخت و پیش از رسیدنش به این سن او را مبعوث نکرد که در آن زمان هم فساد و بت پرستی و کفر و... بسیار به چشم می خورد. این گونه چون و چراها درباره ی حکمت خداوند در واقع معارضه با حکیمی است که علت افعال و اوامرش را کسی جز خود او نمی داند. علاوه بر این، هنگامی که جایز باشد که خداوند خلقت او را با وجود ظلم به تاخیر اندازد، جایز نیز هست که ظهور وی را با آنکه وجود دارد به تاخیر اندازد به ویژه آنکه در

روایات آمده است امام زمان علیه السلام ظهور نمی کند مگر آنکه ظلم و ستم فراگیر شود و نزدیکی چنین دورانی دور نیست. شبهه ی هشتم: اگر خوف یگانه مانع او از حضور باشد و از دشمنانش می ترسد پس چرا [صفحه ۳۳۷] حداقل برای شیعیان و دوستدارانش ظاهر نمی شود و ایشان را در چیزهایی که نمی دانند، راهنمایی نمی کند؟ پاسخ: پس از دلایل قاطعی که بر وجود و عصمت آن حضرت اقامه شد، نمی توان بر وی اعتراض کرد یا از او پرسید که چرا چنین و چنان کاری نمی کند؟ چرا که ما می دانیم آن حضرت جز از فرمان پروردگارش تبعیت نمی کند و از حدودی که خداوند برایش تعیین فرموده فراتر نمی رود. از پرسش فوق به چند وجه جواب داده شده است: اول: عدم ظهور آن حضرت برای دوستدارانش به خاطر ترس از انتشار خبر او از جانب کسانی است که برای آنان ظهور کرده است. دوم: غیبت امام علیه السلام از چشم دشمنانش به خاطر ترس از ایشان و غیبت وی از چشم دوستدارانش به خاطر ترس بر ایشان است. زیرا همین که بر آنان ظاهر شود، خبرش انتشار باید و دوستداران وی مورد تعقیب قرار می گیرند. سوم: که سید مرتضی بدان استناد جسته آن است که اولاً: ما اطمینان کامل نداریم که آن حضرت برای هیچ یک از دوستدارانش ظاهر نمی شود. این مساله ای است که از چشم ما پوشیده است و در واقع ما جز از حال خود، از حال و روز دقیق کس دیگری باخبر نیستیم. ثانیاً: درباره ی علت غیبت وی از دوستدارانش می گوئیم: وقتی او خود را با معجزه ای که انجام می دهد مشخص می کند و در این باره شبهاتی مطرح می شود بنابراین نفی کردنی نیست که هر یک از دوستدارانش که آن حضرت بر وی ظاهر نشده، که از حالت او نیز آشکار است، هرگاه بر او ظاهر شود از این نظر در معجزه ی آن حضرت کوتاهی می ورزد و بدین سان او هم به دشمنان ملحق می شود که امام علیه السلام از آنان می ترسد. نگارنده: چنانکه گذشت، روایاتی نقل شده مبنی بر آنکه امام زمان علیه السلام برای دوستداران و یاران موثق خود در غیبت صغرا که مدت آن هفتاد و چهار سال بود، ظهور می کرده است. اما پس از سیری شدن دوران غیبت صغری، برخی از اخبار نقل شده که رویت آن حضرت امکان پذیر نیست و باید مدعی دیدار امام زمان را تکذیب کرد. ما روایاتی را که بر عدم رویت دلالت دارند به وجوه مختلفی تاویل می کنیم مانند اراده ی نفی دیداری که فرد کاملاً امام زمان را بشناسد. همچنین می توانیم بگوئیم که علت عدم ظهور آن حضرت برای اولیایش برخی از وجوه گذشته است. و الله اعلم. شبهه ی نهم: حدود شرعی را که در زمان غیبت بر گناهکاران واجب می شود، اگر به سقوط آن معتقد باشید، به نسخ شریعت تصریح کرده اید و اگر آنها را ثابت بدانید چه کسی است [صفحه ۳۳۸] که آن را اقامه کند در حالی که امام علیه السلام از دیدگان غایب است؟ پاسخ: اجرای حدود بر گناهکاران ثابت است و عدم اقامه ی آنها موجب گناه کسانی است که جان امام زمان علیه السلام را در معرض خطر انداختند و با وجود نیاز مردم به وی، او را مجبور به غیبت کردند. بنابراین از نظر ما حال حدود در زمان غیبت چونان حالت آن در زمان عدم تمکن اهل حل و عقد برای انتخاب امام در نظر شماس است. که شما به این مشکل هر گونه جواب دهید ما هم عیناً همان را می گوئیم. از این گذشته، این شبهه به زمان غیبت اختصاص ندارد، بلکه در حال وجود دیگر ائمه و عدم تمکن ایشان نیز مطرح است و پاسخ در هر دو حالت یکی است. شبهه ی دهم: اگر بگوئید با غیبت امام زمان، حق یافت نشود و به او دسترس نباشد پس مردم را با غیبت او در حیرت و گمراهی انداخته اید و اگر بگوئید با توجه به ادله اقامه شده، حق یافت می شود بر استغناء مردم از وجود امام تصریح کرده اید که این خود برخلاف آیین و مذهب شماس است؟ پاسخ: حق بر دو قسم است: یکی عقلی و دیگری سمعی، عقلی آن است که از راه عقل بدان می رسیم و بودن یا نبودن امام در آن اثری نمی گذارد. و سمعی آن است که به وسیله فرمایش پیامبر و ائمه علیه السلام بدان می رسیم. اما با این وجود نیاز مردم به امام در هر عصر و در هر حال ثابت است. زیرا: اولاً: بدان خاطر که وجود او برای ما در فعل واجب عقلی مانند انصاف و عدل و اجتناب از ظلم و ستم، لطف است. [۲] و این نکته ای است که هیچ دلیل دیگری جای آن را نتواند گرفت. ثانیاً: حدیثی که از پیامبر و ائمه علیه السلام به ما رسیده، احتمال دارد راویان عمداً یا سهواً آن را رها کرده باشند یا آن که از سوی کسی نقل شده باشد، که نقل وی چندان اعتباری نداشته باشد. بنابراین در چنین مواردی به امامی که حق را آشکار سازد نیازمندیم. شبهه ی یازدهم: شما اجماع

دارید که پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله پیامبری مبعوث نخواهد شد، از طرف دیگر ادعا می کنید که مهدی هنگامی که ظهور کند جزیه را نمی پذیرد و افرادی را که بالای بیست سال داشته باشند، می کشد و در دین تفقه نمی کند و به ویران کردن مساجد و مشاهد فرمان می دهد و به حکم داوود فرمان می راند و از دلیل و بینه جویا نمی شود و مسایلی از این قبیل که این خود نسخ شریعت است. با این ادعا شما مهدی را پیامبر دانسته اید اگر چه در ظاهر به نبوت او [صفحه ۳۳۹] اشاره نمی کنید. پاسخ: جواب این شبهه همان است که طبری آورده است. وی گوید: آنچه در این سوال آمده که مهدی جزیه نمی پذیرد و کسانی را که بالای بیست سال دارند می کشد و در دین تفقه نمی کند، ما نمی دانیم. اگر در این باره خبری نقل شده از نظر ما قطعی و صحیح نیست. اما ویران ساختن مساجد و مشاهد توسط آن امام را هرگز ما نشنیده ایم و می توان آن را در مورد مساجد و مشاهدی صحیح دانست که بر غیر تقوای الهی و برخلاف آنچه که خداوند بدان فرمان داده، بنیان گزاری شده است. و این کاری است که خود پیامبر صلی الله علیه و اله آن را انجام داده است و نمونه ی آن همان ویران کردن مسجد «ضرار» می باشد. اما داوری کردن آن حضرت به روش داوود که از دلیل و بینه جویا نمی شود نیز غیر قطعی است که البته می توان این حدیث را چنین تاویل کرد که مهدی علیه السلام به علم خود درباره ی چیزهایی که می داند حکم می راند و امام و حاکم می توانند با اتکا بر علم خود داوری کنند و در پی دلیل و بینه نباشند. همچنین نپذیرفتن جزیه از سوی آن حضرت و نیز نخواستن دلیل و بینه اگر صحیح باشد، نسخ به شمار نمی آید، زیرا نسخ چیزی است که دلیل آن از حکم منسوخ موخر باشد، اما اگر دو دلیل با هم، همراه باشند یکی از آن دو ناسخ دیگری نخواهد بود اگرچه در حکم با آن مخالف باشد. از این رو ما اتفاق داریم که اگر بگویید شنبه را ای غافلان وقت ملزم شوید و آنگاه آن را ملتزم نگردید نسخ صورت نگرفته است. در بحار الانوار آمده است: حسین بن مسعود در شرح السنه به اسناد خود از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: به آن کس که جانم در دست اوست سوگند که نزدیک است فرزند مریم در میان شما حکمی عادلانه فرود آورد. او صلیب را می شکند و خوک را می کشد و جزیه را و می نهد و مال آن چنان فراوان شود که هیچ کس آن را قبول نمی کند. سپس مولف بحار گوید: مقصود از شکستن صلیب، ابطال نصرانیت و داوری بر مبنای قوانین شرع اسلام است. و کشتن خوک تحریم نگهداری و خوردن آن و مجاز کردن کشتنش می باشد. و مقصود از وانهادن جزیه، آن است که آن را از اهل کتاب نمی گیرد و آنان را به گرایش به اسلام سوق می دهد. ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و اله درباره ی نزول عیسی علیه السلام نقل کرده است که گفت: در آن زمان همه ادیان را از بین می برد، مگر دین اسلام را و دجال را می کشد و چهل سال در زمین می زید آنگاه می میرد و مسلمانان بر او نماز می گزارند. همچنین گفته شده است معنی جزیه آن است که مال چنان فراوان می شود که فقری پیدا نمی شود تا جزیه در میان آنان تعیین گردد و دلیل ما براین تفسیر سخن پیامبر صلی الله علیه و اله است که فرمود: مال چنان فراوان شود که هیچ کس آن را نپذیرد. بخاری به اسناد خود از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: چگونه اید هنگامی که فرزند مریم فرود آید و امامتان از خود شما باشد. بر صحت این [صفحه ۳۴۰] حدیث اتفاق شده است. بخاری و سایرین روایات دیگری در این باره نقل کرده اند. با استفاده از این روایات معلوم می شود که این امور منقول از سیره ی قائم علیه السلام تنها اختصاص به ما ندارد، بلکه مخالفان ما نیز آن را نقل کرده و به عیسی علیه السلام نسبت داده اند. اما اینان هم روایت کرده اند که امامتان از خود شماست. پس جواب آنان بدین پرسش هرچه باشد، جواب ما هم همان است. و این شبهه میان ما و ایشان مشترک است. این پاسخ شبهه هایی بود که مخالفان ما درباره ی مهدی علیه السلام ایراد کرده بودند یا ممکن است آن را عنوان کنند. پاورقی [۱] بدیهی است این سال مربوط به زمانی است که مولف دست به کار تالیف این کتاب بوده است. (مترجم). [۲] لطف آن است که بنده را به طاعت خدا نزدیک و از معصیت او دور کند به گونه ای که به حد اجبار نرسد.

این عده بسیارند و گروهی از آنان را می توان نام برد: اول: ابو سالم کمال الدین محمد بن طلحه بن محمد بن ابوالحسن قرشی نصیبی شافعی نویسنده ی کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول صلی الله علیه واله: این شخص از سوی دانشمندان اهل سنت مورد ستایش قرار گرفته و از او به نیکی یاد شده است. از جمله تقی الدین ابوبکر احمد بن قاضی شهید، معروف به ابن جماعه دمشقی اسدی، در طبقات فقهاء الشافعیه، بنابر قولی که از وی نقل شده، معروف به ابن جماعه دمشقی اسدی، در طبقات فقهاء الشافعیه، بنابر قولی که از وی نقل شده، می گوید: ابو سالم کمال الدین محمد یکی از بزرگان و سران بود که در سال ۵۸۲ به دنیا آمد. به تفقه پرداخت و در علوم مختلف دست پیدا کرد. او فقهی با تقوا و اسلام شناس بود. در علم اصول و خلاف تبحر داشت. او بر همگان برتری جست و به استماع حدیث پرداخت... همچنین ابوعبدالله بن اسعد یمنی، معروف به یافعی در کتاب مرآة الجنان در ذیل حوادث سال ۶۵۰ از ابوسالم کمال الدین محمد یاد کرده است و او را ستوده است. از عبدالغفار بن ابراهیم عکی شافعی نیز نقل شده که گفته است: ابوسالم یکی از دانشمندان مشهور است. جمال الدین عبدالرحیم بن حسن بن علی اسنوی شافعی در طبقات الشافعیه از ابوسالم یاد و در مدح او بسیار مبالغه کرده است. کتاب وی موسوم به مطالب السؤل از شهرت بسیاری برخوردار است تا آنجا که این تیمیه که خود دسته ای از احادیث مستفیض این کتاب را انکار کرده، بر شهرت آن تاکید ورزیده و گفته است: این کتاب بر شیوه ی سنت تالیف شده است. ابو سالم در کتاب مذکور در باب دوازدهم آورده است: درباره ی ابوالقاسم محمد بن حسن الخالص بن علی المتوکل بن محمد القانع بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن حسین الزکی بن علی المرتضی [صفحه ۳۴۱] امیرالمومنین بن ابی طالب، مهدی حجت و خلف صالح منتظر علیهم السلام و رحمه الله و برکاته. وی در ادامه سخنانش گوید: مهدی در سر من رای در روز بیست و سوم رمضان سال ۲۵۸ هجری به دنیا آمد. پدرش حسن الخالص و مادرش کنیزکی بود به نام صیقل. برخی نیز نام او را حکمیه یا غیر آن گفته اند. آنگاه وی روایاتی درباره ی مهدی از طریق ابوداوود ترمذی و بنوی و مسلم و بخاری و ثعلبی نقل و اعتراض کرده است که این احادیث بر محمد بن حسن عسکری دلالتی ندارد. آنگاه خود در مقام پاسخ برآمده می گوید: چون پیامبر صفات او را توصیف و نام نسب وی را یاد کرده است درمی یابیم که او خود مهدی است. ما ملخص شبهات و پاسخهای وی را در کتاب خود موسوم به البرهان علی وجود صاحب الزمان نقل کرده ایم که می توان بدان مراجعه کرد. دوم: ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد کنجی شافعی در کتابهای خود موسوم به البیان فی اخبار صاحب الزمان و کفایة الطالب فی مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب. ابن صباغ مالکی در فصول المهمه از کنجی به عنوان امام حافظ یاد کرده است. ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری. به روایت او استدلال کرده است. در مورد کتاب البیان نیز صاحب کشف الظنون می گوید: البیان فی اخبار صاحب الزمان نوشته شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف کنجی متوفی در سال ۶۵۸ هجری است. علی بن عیسی اربلی نیز در کشف الغمه این کتاب را تماما نقل کرده و گفته است: نویسنده ی این کتاب، کتاب مذکور و کتاب کفایة الطالب را به محضر تاج الدین محمد بن نصر بن صلابا علوی حسینی آورد. ما هر دوی این کتابها را در نزد مولف آنها در دو مجلس خواندیم که آخرین آنها روز پنج شنبه شانزدهم جمادی الاخره سال ۶۴۸ در اربل بود. کتاب البیان، بیست و پنج باب دارد که بیست و چهار باب آن در خصوص روایاتی است که از طریق اهل سنت درباره ی صاحب الزمان نقل شده است. ما تمام این ابواب را در مجلس پنجم از باب بیست و پنجم در فصل مربوط به زنده بودن مهدی پس از غیبتش و اینکه بقای وی به دلیل زنده بودن عیسی و خضر و الیای خدا و دجال و ابلیس ملعون، دشمنان خدا غیر ممکن نیست، نقل کرده ایم. کنجی در کفایة الطالب در باب هشتم از ابواب ملحق به ابواب فضایل، پس از ذکر تاریخ ولادت و وفات امام حسن عسکری علیه السلام گوید: فرزند او همان امام منتظر است. سوم: نورالدین علی بن محمد بن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه فی معرفة الاثمه [صفحه ۳۴۲] در کتب تراجم از این کتاب بسیار تعریف و تمجید

کرده اند. شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی مصری شاگرد ابن حجر عسقلانی در کتاب خود موسوم به الضوء اللامع فی احوال اهل القرن التاسع، گوید: «علی بن محمد بن احمد بن عبدالله نور الدین اسفاتی غزی الاصل مکی مالکی معروف به ابن صباغ، در دهه ی اول ذی حجه سال ۷۸۴ در مکه به دنیا آمد و در همانجا پرورش یافت. او قرآن و رساله در فقه و الفیه ابن مالک را حفظ کرد و آنها را بر عبدالرحمن فارسی عرضه کرد. ابن حجر نام عده ای دیگر را نیز می برد و آنگاه می گوید: آنان به ابن صباغ اجازه نامه دادند. وی از نخستین ایشان فقه آموخت و نحو را از جلال عبدالواحد مرشدی فراگرفت و سداسیات رازی را از علی المزین مراغی شنید. او صاحب تالیفاتی است از جمله کتاب الفصول المهمه لمعرفة الاثمه که مقصود وی همان دوازده امام است. کتاب دیگر وی العبر فیمن سفه النظر نام دارد. من از او اجازه نامه دارم. این صباغ در هفتم ذی قعده ی سال ۸۵۵ بمرد و در معلا دفن شد. خداوند از گناه او و ما درگذرد.» از احمد بن عبدالقادر عجیلی شافعی نقل شده است که از وی در کتاب ذخیره المال فی مساله الخشی به تعظیم از ابن صباغ یاد کرده است. همچنین از جماعتی از دانشمندان نقل شده است که آنان به روایات وارد شده در فصول المهمه اعتماد می کردند. کسانی همچون عبدالله بن محمد مطیری مدنی شافعی، از فرقه نقشبندیه در کتاب ریاض الزاهره و نور الدین علی سمهودی در جواهر العقدين و برهان الدین علی حلبی شافعی در سیره ی حلبی و عبدالرحمن صفوری در زینة المجالس و... از این شمارند. در فصول المهمه، فصل دوازدهم آمده است: در ذکر ابو القاسم حجت و خلف صالح فرزند ابو محمد حسن الخالص امام دوازدهم و تاریخ ولادت و دلایل امامت و ذکر گوشه ای از اخبار مربوط به او و غیبتش و مدت حکومت و ذکر لقب و کنیه آن حضرت و دیگر اموری که به نحوی به آن حضرت مربوط است. آنگاه وی برخی از روایات رسیده در این باره را نقل کرده و پس از آن گفته است: وی در نیمه ی شعبان سال ۲۵۵ هجری در سر من رای به دنیا آمد. اما نسب وی از سوی پدر و مادر چنین است: ابو القاسم محمد الحجة بن حسن الخالص بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن حسین الشهد بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم. اما مادرش کنیزی به نام نرجس بود که گفته اند بهترین کنیز بوده است. از وی به اسامی دیگری نیز یاد شده است. ابن صباغ در ادامه ی این فصل آورده است که مهدی در سال ۲۷۶ هجری غیبت رده است. سپس گوید: این اندکی بود از اخباری که درباره ی امام دوازدهم به ما رسیده بود. روایات در این باره فراوان است و اخبار معروف که محدثان آنها را در [صفحه ۳۴۳] کتابهای خود گرد آورده و چیزی از آنها فرو نگذاشته اند. آنگاه وی گوشه ای از این اخبار را نقل کرده و سپس از محمد بن یوسف کنجی شافعی آنچه را که وی در فصل بیست و پنجم از کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، که ذکر آن گذشت، آورده، روایت کرده است. همچنین ابن صباغ در ذیل زندگی پدر امام زمان علیه السلام آورده است: ابو محمد حسن عسکری رضی الله عنه فرزند خود حجت قائم منتظر را پس از خویش به امامت تعیین کرد. وی تولد این کودک را پنهان کرد و به خاطر ناهمواری روزگار و ترس از حکومت وقت که مبدا در پی دستگیری و حبس شیعیان وی برآیند، کار فرزندش را پوشیده می داشت. چهارم: فقیه واعظ شمس الدین ابومظفر یوسف بن قزعلی [۱] بن عبدالله بغدادی حنفی معروف به سبط بن جوزی در کتاب تذکره خواص الامه فی معرفه الاثمه او فرزند دختر عالم واعظ جمال الدین ابو الفرج عبدالرحمن تیمی بکری بغدادی حنبلی معروف به ابن جوزی بود. از ابن خلکان [۲] نقل شده است که در خلال زندگی نامه ی جد مذکور ابن جوزی گوید: سبط او شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزعلی واعظ مشهور حنفی بود. مجالس وعظ و اندرز وی از شهرت بسیار برخوردار و در نزد پادشاهان مقبول بود. او کتابی در تفسیر قرآن و نیز کتابی بزرگ در تاریخ نگاشته که من کتاب اخیر را به خط خود او دیده ام. این کتاب در چهل جلد نگارش یافته که آن را مرآة الزمان نامیده است. وی در شب سه شنبه ۲۱ ذی حجه سال ۶۵۴ در دمشق در منطقه جبل قاسیون درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. ابن خلکان در ادامه گوید: پدرش عتیق الوزیر عون الدین بن هبیره بود که حافظ ابن جوزی دختر خویش را به همسری او درآورده بود و ثمره ی این پیوند همین شمس الدین مذکور بود. از این رو شمس الدین را به نسب جدش خوانده اند نه به نسب پدرش. [۳].

محمود بن سلیمان کفوی در کتاب الاعلام الاخیار پس از ذکر نسب و ولادت ابن جوزی نویسد: ابن جوزی به فراگیری فقه پرداخت و از جد مادری خویش حدیث شنید. جدش حنبلی بود و همین امر باعث شد که ابن جوزی نیز تحت تاثیر تربیت او در کودکی مذهب حنبلی را برگزیند. سپس وی به موصل وارد شد و از آنجا به دمشق رفت. در این هنگام او [صفحه ۳۴۴] بیست و چند سال داشت. ابن جوزی در دمشق به استماع حدیث پرداخت و از محضر درس جمال الدین الحصری استفاده کرد و مذهب خود را از حنبلی به حنفی تغییر داد. زیرا خبردار شد که قرعلی بن عبدالله بر مذهب حنفی بود. ابن جوزی امامی دانشمند فقیه و پر بصیرت بود. از سخنانش مرواریدها صید می شد و از حکمت هایش گهر می بارید. آنگاه وی در مدایح و فضایل ابن جوزی مفصلاً سخن گفته است. یافعی در مرآة الجنان و ابن الشحنة در روضة المناظر و تاج الدین در کفایة المتطلع و نیز دیگران از ابن جوزی یاد کرده و درباره ی او سخن گفته اند. سبط ابن جوزی در کتاب تذکره خواص الامه فی معرفه الاثمه پس از ذکر زندگی حسن عسکری علیه السلام می نویسد: فرزندان وی: از جمله ایشان است محمد الامام. (فصل) او محمد بن حسن بن علی بن محمد بن موسی الرضا بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. کنیه اش ابو عبدالله و ابو القاسم است و او همان خلف حجت و صاحب الزمان و قائم و منتظر و کسی است که ظهور خواهد کرد و آخرین امامان است. آنگاه وی به ذکر پاره ای از روایاتی که درباره ی مهدی علیه السلام رسیده پرداخته است و سپس گوید: در روایات بسیاری از او یاد شده است. گفته اند وی دو نام دارد یکی محمد و دیگری ابوالقاسم. گفته اند: مادرش کنیزی بوده که صقیل نامیده می شده است. سپس ابن جوزی از سدی روایتی نقل کرده مبنی بر آنکه مهدی با عیسی بن مریم در یک جا گرد می آیند و مردم به امامت عیسی نماز می گزارند. آنگاه وی این امر را به دو دلیل توجیه کرده است. نخست آنکه: عیسی از امامت نماز کنار می رود و جای خود را به مهدی می دهد و خود پشت سر آن حضرت نماز می گزارد. و دوم: سخن پیامبر صلی الله علیه و اله که فرمود: پیامبری پس از من نیست که با ایجاد شبهه لوث نشود. آنگاه وی کلام خود را با ذکر اخبار تعدادی از معمران به پایان می رساند. پنجم: شیخ اکبر محی الدین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد بن عربی الحاتمی الطایفی الاندلسی مدفون در صالحیه دمشق در کتاب الفتوحات المکیه. کتاب فتوحات همچون مولفش از آوازه ی بسیار برخوردار است. شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر از قول فیروزآبادی صاحب قاموس، مدح و ثنای فراوانی بر شیخ محی الدین نقل می کند. از آن جمله است سخن فیروزآبادی که گوید: شیخ محی الدین دریایی بی کرانه بود. چون در مکه مسکن گزید، آن شهر مجمع علما و محدثان شد. و شیخ در هر علمی که آنان در آن بحث و گفتگو می کردند چهره ای شاخص و برجسته داشت. هر کدام از دانشمندان و محدثان در رفتن به مجلس درس او از دیگری سبقت می گرفتند و با حضور در مجلس او تبرک می جستند و تصانیفش را نزد وی می خواندند. فیروزآبادی گوید: تالیفات وی در خزاین [صفحه ۳۴۵] مکه خود راست ترین گواه بر ادعای ما است. بیشتر اشتغال وی در مکه، شنیدن حدیث و یاد دادن آن بود. وی در این شهر کتاب الفتوحات المکیه را تالیف کرد. او این کتاب را از صمیم قلب و در پاسخ به سوالی که شاگردش بدر حبشی از او کرده بود، نگاشت و چون از نوشتن آن فراغ یافت آن را بر بام کعبه معظمه نهاد. این کتاب یک سال در همانجا بماند آنگاه محی الدین کتاب را پایین بیاورد و آن را همان گونه دید که سال پیش در آنجا بنهاده بود. نه ورقی از آن از بین رفته بود و نه باد آن را فرسوده بود. حال آن که در مکه باد و باران بسیار می وزد و می بارد. پس از این واقعه ابن عربی بن مردم اجازه داد که از کتابش نسخه بردارند و یا آن را بخوانند. همچنین شعرانی در اوایل کتاب الیواقیت و الجواهر به نقل از فیروزآبادی نوشته است: «نشنیده ایم کسی از مسلمانان در علم شریعت و حقیقت به پایه ای رسیده باشد که شیخ محی الدین بدان دست یافته است.» فیروزآبادی گوید: کتابهای ابن عربی (رضی الله عنه) دریایی است ذخار که هیچ کس مانند آنها را تالیف نکرده است. از خصایص کتب وی آن است که هیچ کس آنها را به دقت مطالعه نمی کند مگر آن که مشکلات دینی و سوالهای دشوارش حل می شود و چنین خصوصیتی در کتابهای دیگران هرگز یافت نمی شود. آنچه نقل شد گوشه ای کوچک از مدح و ستایش

فیروزآبادی بر ابن عربی بود و ذکر تمام گفتار فیروزآبادی در این خصوص به درازا می انجامد. ما تمام گفتار وی را در ستایش ابن عربی، در کتاب دیگر خود به نام البرهان علی وجود صاحب الزمان نقل کرده ایم. شعرانی در الیواقیت و الجواهر، مدایح بسیاری دیگر از علما را بر ابن عربی نقل کرده است. از جمله شیخ کمال الدین زملکانی و قطب الدین حموی و صلاح الدین صفدی و قطب الدین شیرازی و فخر الدین رازی و امام سبکی که ذکر نام تمام آنان و نیز گفتارشان از حوصله ی این کتاب بیرون است. اما آنچه ابن عربی به صراحت درباره ی موضوع مورد نظر ما عنوان کرده همان است که شعرانی در باب ۶۵ از کتاب الیواقیت و الجواهر از او نقل کرده است در باب ۳۶۶ فتوحات، ابن عربی چنین گوید: «بدانید که خروج مهدی علیه السلام امری محتوم است و از آن گریزی نیست اما مهدی ظهور نخواهد کرد مگر آنکه زمین از ظلم و ستم پر شده باشد پس مهدی زمین را از عدل و داد درمی آکند و اگر از دنیا جز یک روز باقی نباشد خداوند آن روز را چنان دراز گرداند تا این خلیفه خروج کند. او از عترت رسول خدا صلی الله علیه و اله از فرزندان فاطمه (رضی الله عنها) است. نیای او حسین بن علی بن ابی طالب و پدرش حسن عسکری فرزند امام علی نقی فرزند محمد تقی فرزند امام علی رضا فرزند امام موسی کاظم فرزند امام حسین فرزند امام علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) است و نامش شبیه نام پیامبر صلی الله علیه و اله [صفحه ۳۴۶] است. مسلمانان در میان رکن و مقام با وی بیعت می کنند. شمایل او چنان شمایل پیامبر صلی الله علیه و اله است ولی از نظر اخلاقی از آن حضرت پایین تر است زیرا هیچ کس در اخلاق به پایه ی پیامبر صلی الله علیه و اله نرسد و خداوند درباره ی او فرمود: همانا تو بر خلق و خویی بزرگ هستی. او پیشانی فراخ است و دماغی خمیده (عقابی) دارد. نیکبخت ترین مردم نسبت به او کوفیان هستند. مهدی مال را به یکسان در میان مردم بخش می کند و در میان رعیت به داد رفتار می کند. چنان که کسی نزد او می آید و می گوید: ای مهدی به من مال ببخش، روبه روی مهدی مال فراوان و انباشته ای است او آن قدر مال در دامن آن مرد می ریزد که نمی تواند حملش کند. مهدی در روزگار فترت دین ظهور خواهد کرد و خداوند به واسطه ی او چنان (علم و دانش) پراکند که با قرآن منتشر نکرده است. مردم در زمان او شب را با جهل و ترس و بخل سر می کنند و چون صبح فرا رسد، دانا و دلیر و بخشنده می شوند پیروزی فرا روی او راه می سپرد. او پنج یا هفت یا نه سال زندگی می کند. بی اشتباه یا در جای پای رسول می نهد و حرکت می کند. او را فرشته ای است که از جایی که وی را نمی بیند یاری اش می کند و کار او را قوام می بخشد. بارهای سنگین را بر دوش می کشد به ضعیفان یار می رساند و در کارهای دشوار حق مدد می کند. بدانچه می گوید عمل می کند و کاری را که می کند، می گوید و آنچه را که می بیند، می داند. خداوند کار او را در یک شب سامان می بخشد. او مدینه ی رومیه را با تکبیر و به همراه هفتاد هزار نفر از مسلمانان از فرزندان اسحاق فتح می کند. جنگی بزرگ در مرج عکا روی می دهد. ستم و ستمگران را نابود و دین و دینداران را حاکم می سازد در کالبد اسلام روح می دمد. خداوند اسلام را به وسیله ی او عزت می بخشد از پس آن که خوار و ذلیل شده است و اسلام را به واسطه او زنده می دارد پس از آنکه بی جان شده است. جزیه را برقرار می کند و مردم را با شمشیر به خدا می خواند. پس هر کس به دعوت او گردن نهد، کشته شود و هر که با او منازعه کند خوار گردد. از احکام دین آنچه را که خود بدانها معتقد است ظاهر گرداند به گونه ای که اگر پیامبر صلی الله علیه و اله در زمان او زنده می بود، همان احکام را صادر می کرد. در روزگار او جز دین خالص و پاکیزه و به دور از آرای شخصی برجای نمی ماند. آن حضرت در بیشتر احکامش با مذاهب علما مخالفت می ورزد، پس علما نیز از وی دل آزرده می شوند زیرا آنان کمان می کنند که خداوند پس از امامانشان، مجتهد دیگری را پدید نخواهد آورد. شعرانی گوید: شیخ محی الدین در ذکر حوادثی که برای مهدی علیه السلام در برخورد با این علما پیش می آید بسیار طول سخن داده و آنگاه گفته است: بدان که چون مهدی ظهور کند دل مسلمانان، خاصه و عامه، شاد گردد. او را یارانی است بردبار و باوقار که دعوتش را استوار می دارند و یاری اش می کنند. اینان وزیران و مدد کاران اویند. مسئولیت های مملکت [صفحه ۳۴۷] را بر دوش می گیرند و مهدی را در کارهایی که خداوند بر عهده ی او گذارده یاری می رسانند. عیسی بن مریم علیه السلام در مناره ی

بیضاء در شرق دمشق در حالی که به دو فرشته تکیه داده، یکی از راست و دیگری از چپ، بر آن حضرت فرود می‌آید. در آن هنگام مردم به خواندن نماز عصر مشغولند، پس مهدی از جای خود کنار می‌آید و عیسی گام به جلو می‌نهد و با مردم نماز می‌گزارد. عیسی مردم را به سنت پیامبر صلی الله علیه و اله فرا می‌خواند. صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و خداوند مهدی را طاهر و مطهر قبض روح می‌کند. در روزگار او سفیانی در کنار درختی در غوطه‌ی دمشق کشته می‌شود و سپاهش در دل صحرا به زمین فرو می‌روند. پس هر کس که به اکراه و زور در این سپاه آمده باشد روز قیامت مطابق نیتی که داشته محشورش کنند. زمان ظهور او خواهد رسید و دورانش بر سر شما سایه می‌گسترند. در قرن چهارم ملحق به سه قرن گذشته، قرن رسول خدا صلی الله علیه و اله پدید آمد و این همان قرن صحابه است سپس بعد از آن قرنی دیگر می‌آید و از پس آن قرن دیگری می‌آید آنگاه میان این دو قرن، فاصله‌هایی می‌افتد. امور دردناکی پیش آمد و هواها آشکار گشت و خونها ریخته شد. پس مهدی از دیدگان پنهان شد تا وقت مقرر. پس شهیدان او بهترین شهیدان و امینان او برترین امینانند. شیخ محی الدین گوید: خداوند گروهی را به مدد او برگماشته و آنان را در پرده‌ی غیب خویش نهان داشته است. آنگاه در ادامه‌ی گفتارش گوید: اینان از طایفه‌ی عجم اند. در میان آنان عربی نیست اما با این وجود جز به زبان عربی سخن نمی‌گویند. آنان را نگاهبانی است از غیر جنس ایشان که هیچ گاه خدای را معصیت نکرده اند. او اخص وزرای مهدی علیه السلام است. ... آنان تمام ساکنان شهر را می‌کشند مگر یکی از آنان را در مرج عکادر ضیافت الهی که خداوند تعالی آن را خوراک درندگان و پرندگان و شیران می‌کند. ششم: نورالدین عبدالرحمن بن احمد بن قوام الدین دشتی جامی حنفی و بنا به قولی شافعی صاحب شرح مشهور کافیه ابن حاجب، در کتاب شواهد النبوه. مولف الشقایق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیه پس از ذکر طریقه نقشبندی و گروهی از مشایخ آن می‌نویسد: از جمله مشایخ آنان عارف بالله عبدالرحمن بن احمد جامی است که نخست به فراگیری علم شریف (فقه) پرداخت و از دانشمندان روزگار خویش شد، سپس به حلقه‌ی شاگردان مشایخ صوفیه پیوست و کلمه‌ی توحید را از شیخ سعد الدین کاشغری آموخت و آنگاه به محضر عبیدالله سمرقندی رفت و بدو کاملاً انتساب جست... او به علم و [صفحه ۳۴۸] فضل شهره بود و دایره‌ی شهرت وی تا آفاق دوردست گسترده بود تا آنجا که سلطان با یزیدخان او را به کشور خود فراخواند و بدو هدایای ارزشمندی داد... مولای اعظم سرورم محی الدین الفناری از پدرش مولی علی الفناری که در لشکر پیروز سلطان محمود خان به پیشه‌ی قضاوت اشتغال داشت برایم نقل کرد که گفت: روزی سلطان به من گفت: پژوهشگران علوم حقیقت از متکلمان و صوفیه و حکما را باید گرد آورد و میان آنان داوری کرد. گفتم: برای داوری در بین آنان کسی جز مولی عبدالرحمن جامی شایستگی ندارد. پس سلطان قاصدی را با هدایای گرانبها به سوی جامی فرستاد و از او خواهش کرد که این داوری را انجام دهد. جامی نیز رساله‌ای نوشت و در شش مساله میان آنان داوری کرد. یکی از این مسایل، مساله‌ی وجود بود. جامی این رساله را برای سلطان فرستاد. سپس مولف الشقایق النعمانیة برخی از کتابهای او را همچون شرح الکافیه و شواهد النبوه به زبان فارسی و نیز نفحات الانس به همان زبان و سلسله‌الذهب را که در آن بر برخی از طوایف رافضی طعن زده، نام برده است. وی سپس گوید: تمام کتابهای جامی در نزد دانشمندان با فضیلت پذیرفته و مقبول است. محمود بن سلیمان مکفوی نیز بنابر قولی که از وی نقل شده در کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار، بر جامی بسیار ثنا گفته است و درباره کتاب شواهد النبوه او اظهار داشته که این کتاب، تالیفی است ارزشمند و معروف و مورد اعتماد. حاجی خلیفه در کشف الظنون می‌نویسد: شواهد النبوه به زبان فارسی و از تالیفات مولانا نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی است. این کتاب را بسیاری از علما ترجمه کرده اند. مولف تاریخ الخمیس در آغاز کتاب خود گوید: که تعدادی از کتب معتبر را برگزیده است و از جمله آنان کتاب شواهد النبوه را نام می‌برد. جامی در شواهد النبوه، اخباری در خصوص ولادت مهدی و برخی از معجزات وی نقل کرده است که خلاصه‌ای از آن نقل می‌شود: از حکیمه عمه ابومحمد الزاکی علیه السلام (امام حسن عسکری علیه السلام) روایت شده است که گفت: روزی نزد ابو محمد علیه السلام بودم. پس فرمود: ای عمه امشب نزد ما بمان.

زیرا خدای تعالی جانشینی به ما خواهد بخشید. گفتم: فرزندم از کدام زن؟ زیرا من در نرجس نشانی از حاملگی نمی یابم. فرمود: ای عمه مثل نرجس چونان مادر موسی است اثر حاملگی وی جز در هنگام زایمان ظاهر نشود. پس امشب نزد او بمان. چون شب به نیمه رسید به نماز برخاستم و نرجس نیز به تهجد پرداخت. با خود گفتم: سپیده نزدیک است اما آنچه ابو محمد علیه السلام گفته بود، تحقق نیافت. ناگهان امام حسن عسکری علیه السلام از جایگاه خود مرا مخاطب قرار داد و گفت: ای عمه شتاب مکن. من به اتاقی که نرجس در آن بود بازگشتم. او [صفحه ۳۴۹] را دیدم که می لرزید. او را در آغوش گرفتم و بر وی قل هو الله احد و انا انزلناه و آیه الکرسی را خواندم. پس صدایی از شکمش شنیدم آنچه را که من می خواندم او هم می خواند. آنگاه خانه را نور فراگرفت پس کودک را دیدم که به سجده بر زمین افتاده بود. او را برگرفتم. ابو محمد از اتاقش مرا صدا کرد و فرمود: ای عمه فرزندم را نزد من آور. بچه را پیش وی بردم. آن حضرت کودک را در دامنش گذاشت و زبانش را در دهان کودک فرار داد و گفت: فرزندم به اذن خداوند تعالی سخن بگو. کودک گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم و نريدان نحن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين». آنگاه پرندگانی سبز گرد کودک را فراگرفتند. ابو محمد علیه السلام یکی از آنها را صدا کرد و گفت: این بچه را بگیر و او را نگاه دار تا خدا درباره ی او اذن دهد که خدا خود رساننده ی فرمان خویش است. از ابو محمد علیه السلام پرسیدم: این پرنده که بود و این پرندگان کیانند؟ فرمود: این جبرئیل و آن دیگران فرشتگان رحمت [۴] بودند. سپس فرمود: ای عمه این کودک را به مادرش بازگردان تا دیدگانش روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده ی خدا حق است و لکن اکثر آنان نمی دانند. کودک را نزد مادرش بازگرداندم. چون مهدی به دنیا آمد نافش بریده و ختنه شده بود و بر بازوی راستش نوشته شده بود: «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا». جامی می نویسد: کسان دیگر غیر از حکیمه روایت کرده اند که چون مهدی بزاد بر زانوانش نشست و انگشت سبابه اش را به سوی آسمان بالا برد و عطسه ای کرد و گفت: «الحمد لله رب العالمين». از شخص دیگری روایت شده است که گفت: نزد ابو محمد علیه السلام رفتم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا جانشین و امام پس از شما کیست؟ آن حضرت با شنیدن این پرسش به درون خانه رفت و آنگاه در حالی که کودکی را با خود می آورد. بیرون آمد. کودک سه ساله بود و مانند ماه شب چهارده، امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود: اگر لطف تو بر ما نبود این کودک را به تو نمی نمایاندم. نام او نام رسول خدا صلی الله علیه و اله و کنیه اش نیز کنیه ی او است او جهان را از عدل و داد پر می کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. همچنین از کس دیگری روایت شده است که گفت: روزی نزد ابو محمد علیه السلام رفتم و در طرف راست آن حضرت اتاقی دیدم که بر آن پرده ای آویخته بودند. به آن حضرت عرض کردم: سرورم پس از شما امامت را چه کسی عهده دار خواهد شد؟ فرمود: این پرده را بالا بر. چون پرده را بالا زدم کودکی در نهایت تمیزی و نظافت بیرون آمد. بر گونه راستش خالی بود و گیسو داشت. کودک در دامن ابو محمد علیه السلام نشست. حضرت فرمود: این امام [صفحه ۳۵۰] شماس. آنگاه کودک از دامن امام حسن علیه السلام برخاست و امام به او فرمود: پسر من تا وقت معلوم در همان اتاق بمان. کودک داخل اتاق شد در حالی که من به او می نگریستم. پس امام حسن علیه السلام به من فرمود: اینک بنگر درون اتاق کیست؟ چون وارد اتاق شدم هیچ کس را در آن ندیدم. از دیگری روایت شده است که گفت: معتضد (خلیفه عباسی) مرا با دو مرد دیگر ماموریت داد و گفت: حسن بن علی علیه السلام در سر من رای، مرده است. پس شتاب کنید و به خانه اش هجوم آرید و هر کسی را که دیدید سرش را برایم بیاورید. ما به فرمان معتضد حرکت کردیم و داخل خانه شدیم اتفاقی زیبا دیدیم، گویی بنا همین الان از ساخت آن فارغ شده بود. در آن اتاق پرده ای بود پرده را کنار زدیم که سردابی دیدیم. به درون سرداب رفتیم در ته سرداب دریایی دیدیم که روی آن را با حصیر مفروش کرده بودند و مردی بس زیبا چهره بر حصیر ایستاده بود و نماز می خواند. او به ما هیچ اعتنایی نداشت. یکی از آن دو به سوی آن مرد شتاب برداشت اما داخل آب افتاد و هراسان شد، داشت غرق می شد که من دستش را گرفتم و بیرون کشیدم. مرد دیگر قصد او را کرد که او هم در آب افتاد و باز من نجاتش دادم. از این ماجرا به

حیرت افتادم خطاب به آن مرد گفتم: ای صاحب خانه از خدا و از تو پوزش می خواهم. به خدا من نفهمیدم چه ماجرای روی داد و نفهمیدم که از کجا آمدم اینک از کاری که کرده ام به خدا توبه می کنم. اما او اصلاً به ما توجه نکرد. ما باز گشتیم و آنچه را که رخ داده بود برای معتضد باز گفتیم. او گفت: این راز را پنهان کنید و گر نه فرمان می دهم گردن هایتان را بزنند. نگارنده: چنین رخدادهایی هرگز از قدرت خداوند تعالی بعید و غریب نیست. زیرا بدین وسیله بر اولیایش کرامت می نهد. از جمله همین موارد است سخن گفتن عیسی علیه السلام در گهواره. و تالیفات بزرگان صوفیه از امثال این مطالب در حق اقطاب و اعیان‌شان، همچون شیخ عبدالقادر گیلانی و شیخ محی الدین بن عربی و عبدالوهاب شعرانی و... مشحون است. چنان که شعرانی در کتاب الکبریت الاحمر که منتخبی از خلاصه ی فتوحات مکیه است و نیز برهان الدین حلبی در انسان العیون نقل کرده اند، محی الدین به زبان عربی گوید: روزی به دخترم زینب که شیرخواره بود و نزدیک یک سال داشت، پرسیدم: چه می گویی درباره ی مردی که با حلیه خویش مجامعت کرده اما انزال صورت نگرفته است؟ او پاسخ داد: بر وی غسل واجب است. حاضران از این امور در شگفت شدند. آنگاه من یک سال از دمشق بیرون رفتم [صفحه ۳۵۱] و از این طفل جدا شدم و به مکه رفتم در آن هنگام به مادر این طفل اجازه داده بودم که به حج روانه شود. او با حجاج شامی به حج آمده بود همین که برای دیدار همسرم روانه شدم، آن دختر در حالی که شیر می خورد مرا از بالایی شتر دید و با صدایی رسا پیش از آنکه مادرش مرا ببیند فریاد زد: پدرم، و آنگاه خندید و خود را در آغوش من انداخت. یک بار هم وقتی که در شکم مادرش بود، چون مادرش عطسه کرد و کسی به نام شیخ عبدالقادر او را دعا گفت، شناخت و به وی پاسخ گفته بود. حاضران همگی صدای این دختر را از شکم مادرش شنیده بودند. ثقات این مطلب را نزد من گواهی دادند. برخی از مشایخ صوفیه نوشته اند: سه کس در گهواره سخن گفتند: عیسی علیه السلام و کودکی که بر بی گناهی یوسف علیه السلام شهادت داد و دختر شیخ محی الدین عربی. حال چگونه است که افراد این کرامات را باور می کنند و بر معتقدان آنها خرده نمی گیرند اما اگر کسی برای خاندان نبوت کرامتی نقل می کند آن را انکار می کنند و بعید می شمردند و باورمندان بدان را به غلو متهم می نمایند. هفتم: شیخ عبدالوهاب بن احمد بن علی شعرانی مصری عارف مشهور در کتاب البواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الاکابر: این کتاب همچون مولفش مشهور است و چندین بار در مصر به چاپ رسیده است. گروهی از علما نیز بر آن تقریظاتی نوشته اند. این کتاب شرح مشکلات کتاب فتوحات مکیه ابن عربی است. شعرانی به جز این کتاب، تالیفات دیگری نیز دارد که عبارت اند از: المیزان فی المذاهب الاربعه و لوائح الانوار القدسیه این کتاب چکیده ای است از فتوحات مکیه، و الکبریت الاحمر فی علوم الشیخ الاکبر، که این کتاب هم برگزیده ای است از فتوحات مکیه. شعرانی در جلد دوم از البواقیت و الجواهر گوید: مبحث شصت و پنجم در بیان آنکه تمام شرایط وقوع قیامت که شارع ما را بدانها آگاهی داده حق است، و باید تمام آنها پیش از قیام قیامت تحقق پذیرد. از این قبیل است ظهور مهدی علیه السلام... او از فرزندان امام حسن عسکری است که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمد. او زنده است تا آنکه همراه با عیسی بن مریم علیه السلام ظهور کند. سن او تا این زمان یعنی سال ۹۵۸ هجری، ۷۰۶ [۵] سال است. شیخ حسن عراقی که قبر او بر فراز الریش المطلی بر برکه الرطلی در مصر از امام مهدی، زمانی که با او برخورد کرد این مطلب را برایم نقل کرده و شیخ ما علی الخواص در این نکته با وی موافقت کرده است. [صفحه ۳۵۲] شعرانی در کتاب الطبقات، معروف به لوائح پس از ذکر سیاحت حسن عراقی از قول وی نقل کرده است که از مهدی درباره ی سن و سالش پرسش کردم فرمود: فرزندم سن من اکنون ۶۲۰ سال است و الان یک صد سال از آن داستان می گذرد. شعرانی گوید: این گفته را برای علی الخواص بازگو کردم که او هم بر صحت سن مهدی تاکید کرد. هشتم: سید جمال الدین عطاء الله بن سید غیاث الدین فضل الله بن سید عبدالرحمن محدث معروف در کتاب روضه الاحباب فی سیره النبی صلی الله علیه و اله و الال و الاصحاب: این کتاب به زبان فارسی نگاشته شده و حاجی خلیفه در کشف الظنون از آن یاد کرده و گفته است: کتاب روضه الاحباب، به فارسی است که آن را جلال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی نیشابوری متوفی در سال ۱۰۰۰ در دو جلد و به

خواهش وزیر میر علی شیر، پس از مشورت با استاد و پسر عمویش سید اصیل الدین عبدالله، به رشته تحریر درآورده است. از کتاب تاریخ الخمیس نقل شده است که نویسنده‌ی این کتاب، در آغاز تالیف خود کتاب روضه الاحباب را جزو کتب مورد اعتماد خود قلمداد کرده است. در روضه الاحباب آمده است: بابتی در بیان امام دوازدهم محمد بن حسن علیه السلام، میلاد مبارک آن امام که در صدف ولایت و جوهر معدن هدایت است در نیمه شعبان سال ۲۵۵ در سامره بوده است. بنابر قول دیگر وی در بیست و سوم ماه رمضان سال ۲۵۸ هجری به دنیا آمده است. ما در این مروارید شاهوار کنیزکی بوده به نام صیقل یا سوسن، برخی نام مادر او را نرجس و حکمیه نیز ذکر کرده اند. این امام، صاحب حرمت بسیاری است در کنیه و اسم با بهترین مردم، که بر او و خاندانش درود باد، همانند است. او را با القاب مهدی، منتظر، خلف صالح و صاحب الزمان یاد می کنند سال وی به هنگام وفات پدر بزرگوارش بر طبق روایات صحیح تر، پنج سال بوده است برخی نیز سال وی را در آن هنگام دو سال گفته اند. خداوند، در کودکی وی را حکمت و کرامت بخشید و از این رو همانند یحیی بن زکریا (س) بود. و او را به روزگار کودکی به درجه بلند امامت رسانید. مهدی در سال ۲۵۶ یا ۲۶۶ عهد خلافت معتمد، در سردابی در سر من رای از دیدگان نهان شد. صاحب روضه الاحباب، پس از ذکر این گفتار، کلام خود را با آوردن ابیاتی در خطاب به مهدی علیه السلام و طلب ظهور آن حضرت به پایان برده است. نهم: الحافظ محمد بن محمد بن محمود بخاری معروف به خواجه پارسای حنفی در کتاب فصل الخطاب. کفوی در کتاب اعلام الاخیار درباره ی خواجه پارسا گفته است: وی در نزد دانشمندان روزگار خویش به فراگیری علوم پرداخت و از دیگر همگانش پیشی گرفت. فروع و اصول [صفحه ۳۵۳] را آموخت و در معقول و منقول برجسته شد. جوان بود که فقه را از شیخ الامام عارف ربانی ابو طاهر محمد بن علی بن حسن ظاهری فراگرفت. سپس کفوی به ذکر سلسله ی مشایخ خواجه پارسا در فقه پرداخته و گفته است: او فقه را از صدر شریعت فراگرفته و آن را به امام اعظم ابو حنیفه رسانده و اظهار داشته است که وی از بزرگترین جانشینان شیخ بزرگ خواجه بهاءالدین نقشبند الخ بوده است. مولف الشقایق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیه، پس از ذکر طریقه نقشبندی و اینکه این فرقه سلسله ی خود را به شیخ عارف خواجه بهاءالدین نقشبندی می رسانند و نیز ذکر گوشه ای از مناقب و محاسن این طریقه گوید: یکی از مشایخ این طریقه، شیخ عارف خواجه محمد پارسا بخاری است. او در زمره ی اصحاب خواجه بهاءالدین سابق الذکر است. مولف شقایق النعمانیة همچنین حکایت کرده است که استاد خواجه محمد پارسا روزی در جمع گروهی از اصحاب خود می گوید: امانتی که از مشایخ طریقت ما به من رسیده بود و تمام آنچه را که خود در این راه حاصل کرده بودم، همه را به تو می سپارم. خواجه محمد پارسا نیز آن را پذیرفت. همچنین استاد وی در پایان عمرش گفت: مقصد از ظهور من وجود اوست. من او را به طریق جذب و سلوک پروردم پس اگر بدین کار اشتغال ورزد گیتی از او رخشان شود. همچنین استاد خواجه محمد پارسا، او را متصف به صفت روح می کند و این داستان مشهور و معروف است. همچنین در یکی دیگر از این اوقات استادش او را به صفت برکه النفس متصف می کند و او را مظهر این قول پیامبر علیه السلام می داند که فرمود: از بندگان خدای تعالی کسی است که اگر بر خدای قسم یاد کند، خداوند نیز سوگند او را راست گرداند. استاد خواجه محمد پارسا، ذکر خفی را به وی آموخت و او را اجازه داد که آموزش طالبان این طریقت را برعهده گیرد. مولف شقایق النعمانیة آورده است که خواجه محمد پارسا در راه حج از صغانیان و ترمذ و بلخ و هرات گذشت و مزار علما را در این شهرها زیارت کرد. علما و استادان این دیارها او را مورد اکرام خود قرار دادند و او را بسیار بزرگ داشتند و دیدار و خدمت به او را غنیمتی عظیم دانستند. آنگاه وی گفته است که خواجه محمد پارسا در مدینه منوره در گذشت و مولی شمس الدین فناری بر او نماز گزارد وی را در کنار قبر عباس رضی الله عنه به خاک سپردند. اما کتاب فصل الخطاب او، کتاب معروف و مشهوری است. حاجی خلیفه در کشف الظنون از این کتاب یاد کرده و گفته است: فصل الخطاب فی المحاضرات، نوشته ی حافظ زاهد محمد بن حافظی از فرزندان عیبدالله نقشبندی بخاری، معروف به خواجه پارساست. او در سال ۸۲۲ در مدینه منوره وفات یافت این کتاب را ابوالفضل موسی بن [صفحه ۳۵۴] حاج حسین از بنقی و امیر پادشاه محمد

بخاری نزیل مکه، ترجمه کرده اند. خواجه پارسا در فصل الخطاب گوید: چون ابو عبدالله جعفر بن ابی الحسن علی الهادی (رض) دانست که ابو محمد حسن عسکری علیه السلام فرزندی ندارد، ادعا کرد که برادرش حسن عسکری علیه السلام امامت را به دو سپرده است از این رو، وی را کذاب خوانده اند و وی بدین لقب معروف است. اما فرزند ابو محمد حسن عسکری، محمد است که نزد تمام خواص اصحاب آن حضرت و نیز یاران محرم او، آشکار و معلوم است. خواجه پارسا روایت می کند که حکیمه دختر ابو جعفر محمد جواد عمه ابو محمد حسن عسکری، وی را دوست می داشت و برای او دعا می کرد و به درگاه خداوند ناله و زاری می کرد که فرزند حسن عسکری را ببیند. ابو محمد حسن عسکری کنیزکی برگزیده بود به نام نرجس. چون شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ فرا رسید، حکیمه نزد حسن عسکری آمد. حسن به وی گفت: ای عمه امشب برای کاری نزد ما باش. حکیمه همان طور که امام فرموده بود، آن شب در خانه ی آن حضرت بماند. چون سپیده سر زد، نرجس مضطرب شد حکیمه به سوی او رفت. آنگاه نرجس نوزاد مبارک را بزاد. چون حکیمه بچه را دید، او را برگرفت و نزد ابو محمد حسن عسکری علیه السلام برد. کودک مختون بود. حسن عسکری، کودک را گرفت و بر پشت و چشمانش دست کشید و زبانش را در دهان او کرد. به گوش راستش اذان و در دیگری اقامه گفت. سپس فرمود: ای عمه! این نوزاد را به نزد مادرش ببر. من نیز کودک را گرفتم و به مادرش بازگرداندم. حکیمه گفت: سپس از اتاق خود به سوی ابو محمد حسن عسکری علیه السلام رفتم. دیدم نوزاد پیشاروی آن حضرت است. جامه ای زرد پوشیده و هاله ای از درخشندگی و نور او را در میان گرفته است آن چنان که کودک در دلم نشست. پس عرض کردم: سرورم! آیا درباره ی این نوزاد مبارک چیزی می دانی تا بگویی؟ فرمود: آری عمه! این منتظر است این است آنکه نویدش به ما داده شده. حکیمه گفت: پس به شکرانه ی این نعمت به سجده درافتادم. حکیمه گوید: چندین بار دیگر نزد ابو محمد حسن عسکری رفتم اما نوزاد را نمی دیدم پس روزی بدان حضرت عرض کردم: ای سرور ما! آقا و منتظر ما چه می کند؟ فرمود: او را همانجا به امانت نهادیم که مادر موسی علیه السلام فرزندش را به امانت گذاشته بود. همچنین خواجه محمد پارسا در حاشیه کتاب خویش، حکایت معتضد عباسی را که پیش از این، آن را از کتاب شواهد النبوة جامی نقل کرده بودیم و نیز برخی از علامات قائم مهدی علیه السلام را متذکر شده است. تا آنجا که گفته است: روایات در این باره فراوان تر از آن است که به شمارش درآیند. مناقب مهدی علیه السلام صاحب الزمان که از دیدگان غایب اما در هر زمانی موجود است، بسیار و فراوان است. اخبار بر ظهور او و تابش نور وی دلالت دارند. او [صفحه ۳۵۵] آیین محمدی را جان می بخشد و در راه خدا چنان که بایسته است جهاد می کند و مملکتش را از پلیدی پاکیزه می سازد. روزگار او، روزگار خدا ترسان است و یارانش از شک پالوده شده و از عیب و نقص پاک گشته اند. آنان راه مهدی علیه السلام را پیشه می کنند و حق را محقق می سازند. خلافت و امامت بدو پایان می یابد. او از هنگامی که پدرش مرد تا روز قیامت امام است. عیسی علیه السلام پس او نماز می گزارد و ادعای او را تصدیق می کند. مهدی علیه السلام مردمان را به آیینی که خود بر آن است، فرا می خواند که پیامبر صلی الله علیه و اله صاحب این آیین است. دهم: عارف عبدالرحمن یکی از مشایخ صوفیه در کتاب مرآة الاسرار، چنان که گفته اند این شخص همان کسی است که شاه ولی الله هندی دهلوی، پدر شاه صاحب عبدالعزیز مولف کتابهای التحفه الاثنی عشریه و الانتباه از وی نقل قول می کند. عبدالرحمن در کتاب مرآة الاسرار گوید: یادی از کسی که او خورشید دین و دولت و هدایتگر تمامی مردمان است یعنی القائم فی المقام المطهر الاحمدی الامام بالحق ابو القاسم محمد بن حسن المهدی علیه السلام او دوازدهمین از امامان اهل بیت است. مادرش کنیزی بود به نام نرجس. تولد وی در شب جمعه پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ بوده است. بنابر روایت شواهد النبوة وی در بیست و سوم ماه رمضان سال ۲۵۸ در سر من رای معروف به سامراء به دنیا آمد. این امام دوازدهم، همنام و هم کنیه ی ملجا رسالت علیه السلام است. القاب شریف وی عبارتند از: مهدی، حجت، قائم، منتظر، صاحب الزمان و خاتم الاثنی عشر است. وی به هنگام وفات پدرش امام حسن عسکری علیه السلام پنج ساله بود که بر مسند امامت تکیه زد. هم چنان که خداوند تعالی حکمت و کرامت را در حال کودکی به یحیی بن زکریا داد و

عیسی بن مریم را نیز در زمان طفولیت بدان جایگاه بلند رسانید، مهدی را نیز با وجود خردسالی به پیشوایی مردم تعیین کرد. خوارق عادات مهدی اندک نیست که بتواند در مختصر ذکر شود. ملا عبدالرحمن جامی از حکیمه خواهر امام علی النقی روایتی کرده است و سپس روایتی را که از شواهد النبوة آوردیم، نقل می کند و آنگاه از محیی الدین بن عربی در باب ۳۶۸ از کتاب فتوحات مکیه حکایتی کرده که ما نیز آن حکایت را در این کتاب نقل کردیم. سپس عبدالرحمن گوید: محی الدین در این باب به تفصیل احوال امام مهدی علیه السلام را بیان کرده است و هر کس می خواهد، بدین باب رجوع کند. سپس گوید: مولانا عبدالرحمن جامی، صوفی مشرب شافعی مذهب تمام احوال امام محمد بن حسن عسکری و کمالات و چگونگی تولد و اختفای آن حضرت را مفصلاً و به نحو اکمل در کتاب شواهد النبوة به نقل از ائمه اهل بیت عترت و در باب سیره نقل کرده است. عبدالرحمن نویسد: مولف کتاب المقصد الاقصی گفته است که حضرت شیخ سعدالدین حموی خلیفه نجم الدین کتابی در حق امام مهدی علیه السلام نگاشته و چیزهای بسیاری [صفحه ۳۵۶] درباره ی او آورده است و هیچ کس را یارای آن نیست که به مانند آنچه که او از اقوال و تصرفات آورده، بیاورد. عبدالرحمن گوید: چون مهدی ظهور کند، ولایت مطلقه را بدون هیچ خفایی ظاهر سازد و اختلافات مذاهب و ظلم و اخلاق ناپسند را از میان بردارد. زیرا در احادیث نبویه، اوصاف ستوده ی او آمده و گفته شده است که مهدی در آخر الزمان ظهور تام کند و تمام ربع مسکون را از ظلم و ستم پاک سازد و در پرده ی غیبت به سر برد و زمانی که عیسی علیه السلام یافت شود و از مردم پنهان نباشد پس اگر فرزند رسول خدا از نظر عوام پنهان ماند و به هنگام تعیین شده و به مقتضای تقدیر الهی مانند عیسی و دجال ظهور کند، بنابراین شنیدن چنین مطلبی از اقوال جماعت از بزرگان و ائمه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله عجیب و شگفت انگیز نیست و انکار این امر، تنها از باب تعصب است که اهمیت چندانی هم ندارد. یازدهم: شعرانی در جلد دوم از کتاب الطبقات الکبری معروف به لوائح الانوار فی طبقات الاخیار، می نویسد: و از ایشان است عارف بالله سرورم حسن عراقی مدفون در کوم بیرون باب الشریعه نزدیک برکه ی رطلی و جامع البشری. من همراه با سرورم ابو العباس حرثی به محضر او آمد و شد می کردم. روزی او به من گفت: می خواهم از آغاز کارم تا این هنگام، حکایتی برایت بازگو کنم. چون تو از کودکی رفیق من بوده ای. من اهل دمشق و پیشه ور بودم. ما در روز جمعه با دوستان خودم گردهم می آمدیم و به لهو و لعب و باده گساری می پرداختیم. روزی از جانب خداوند تنبه یافتم و با خود گفتم: آیا به راستی برای چنین اعمالی آفریده شده ام؟ پس از کاری که دوستانم می کردند، دست شستم و از آنان گریختم ایشان نیز مرا دنبال کردند اما بر من دست نیافتند. پس به مسجد بنی امیه داخل شدم و شخصی را دیدم که بر منبر درباره ی مهدی علیه السلام سخن می گوید. من با شنیدن سخنان آن مرد، به دیدار مهدی مشتاق شدم. از آن پس سجده ای نمی کردم مگر آنکه از خدای درمی خواستم که مرا به دیدار او نایل کند. یک شب پس از گزاردن نماز مغرب، به خواندن نماز سنت مشغول بودم که کسی پشت من نشست و دست بر شانه ام گذارد و به من گفت: «فرزندم خداوند دعایت را پاسخ گفته است. چه می خواهی؟ من مهدی هستم.» گفتم: آیا با من به خانه می آیی؟ او به خانه ام آمد و فرمود: «برای من جایی فراهم کن که در آن جای تنها باشم.» جایی برایش مهیا کردم. او هفت روز و هفت شب نزد من به سر آورد و به من تلقین ذکر کرد و فرمود: «ورد خودم را به تو می آموزم بر آن مداومت کن یک روز را روزه دار و یک روز نه و هر شب پانصد رکعت نماز بگزار. من آن هنگام جوانی امرد و نیک چهره بودم پس به من فرمود: «جز در پس من منشین». عمامه ی او چون عمامه عجم بود و جبه ای از پشم شتر بر تن داشت. [صفحه ۳۵۷] چون هفت روز به سر آمد، بیرون شد و من با وی وداع کردم. او به من گفت: «ای حسن! هرگز آنچه برای من با تو رخ داد با دیگری رخ نداده بود. پس بر وردت پای فشار تا آنگاه که ناتوان شوی که تو عمری دراز خواهی یافت.» بیش از این نیز سخن شعرانی را نقل کرده بودیم که گفت: حسن عراقی به وی خبر داده بود که او از مهدی هنگامی که با وی دیدار کرده بود درباره ی سالش پرسیده بود و علی خواص با سخن شیخ حسن عراقی درباره ی سال مهدی موافقت کرده بود. شعرانی در کتاب الطبقات الکبری، در تمجید علی خواص و ذکر مناقب وی، سخنان

فراوانی گفته است تا آنجا که گوید: علی خواص بی سواد بود اما با این حال درباره ی معانی قرآن و حدیث چنان سخن می گفت که دانشمندان را به شگفتی فرومی برد. او از آنچه که در لوح محفوظ بود یا نبود آگاهی داشت و اگر سخنی می گفت (پیشگویی می کرد) مطلب همان گونه که او گفته بود واقع می شد حتی شخص را پیش از آنکه لب به سخن بگشاید به واقعه ای که به خاطر آن آمده بود خبر می داد. توجه: اگرچه ما از صحت تمام آنچه که برخی از مشایخ صوفیه درباره ی ملاقات هایشان با امام زمان علیه السلام گفته اند، بی اطلاعیم و می دانیم که برخی از این ادعاها در زمره ی خرافات و تمویهات آنان است، اما با این وجود این سخنان را برای این نقل کردیم تا حجتی باشد برای کسانی که منکرند و وجود صاحب الزمان علیه السلام و غیبت او را بعید می شمردند و حتی شیعیان را به واسطه داشتن چنین اعتقاداتی به حماقت منسوب می سازند تا آنجا که یکی از هم اینان گوید: «شیعیان ننگ بنی آدمند و دیگری گفته است: هر کس به احمق ترین مردم وصیت کرده، آن را پس بگیرد و به کسی وصیت کند که قایل به غیبت مهدی است.» با این وجود اینان انکار نمی کنند و بزرگ نمی شمردند که برای علی خواص لوح محفوظ، از آنچه محو کرده یا در خود دارد، منکشف شود و از آنچه در ضمیر مردم می گذرد، آگاهی دهد و بر غیب و نادیده مطلع باشد!! یا آنکه شیخ محیی الدین عربی با پیامبران و فرستادگان حق در مکه مکرمه دیدار کند و با آنان سخن گوید و ایشان با وی سخن گویند. او به گرد کعبه طواف کند و خانه کعبه هم به دور او طواف کند. با دخترش در گهواره سخن بگوید چنان که شعرانی تمام این موارد را در کتاب الیواقیت و الجواهر، به نقل از فتوحات مکیه نقل کرده بود. اینان به امثال چنین کسانی بزرگ ترین کرامات را نسبت می دهند اما امامیه را به خاطر اعتقاد بدانچه که اینان بدان باور دارند و خود از وجود صاحب الزمان و دیدار با او خبر می دهند، به کوته فکری و حماقت منسوب می سازند!! این از جاده ی انصاف واقعا به دور است. دوازدهم: ابو محمد احمد بن ابراهیم بلاذری در حدیث مسلسل؛ از سمعانی در الانساب [صفحه ۳۵۸] الکبیر نقل است که کسی که بدین انتساب شهرت دارد ابو محمد احمد بن ابراهیم بن هاشم طوسی بلاذری حافظ است. او حافظ و با بصیرت و شناسنده ی حدیث بود. آنگاه وی جماعتی از استادان حدیث وی را نام برده است. سپس گوید: و ابو محمد واعظ طوسی مذکور در حفظ و وعظ یگانه روزگار خویش بود و در معاشرت نکوترین مردمان و در بهره رسانی بهترین ایشان بود... ابو علی حافظ و استادان ما به محضر درس وی می شتافتند و از اساتیدی که برای مردم ذکر می کرد، لذت می بردند و من هیچ یک از آنان را ندیدم که در اسناد یا اسم یا حدیث وی ایراد و اشکالی وارد کنند. در مکه از جانب امام اهل بیت ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام می نوشت... حاکم گوید که او در سال ۳۳۹ در طاهران به شهادت رسید. بلاذری، مشافهه حدیثی از احادیث مسلسل را درباره ی مهدی علیه السلام نقل کرده است - مقصود از حدیث مسلسل، حدیثی است که نام رجال اسناد بر صفت یا حالت و تا حدی ذکر شود - این حدیث را شاه ولی الله دهلوی پدر عبدالعزیز معروف به شاه صاحب نویسنده کتاب التحفه الاثنی عشریه فی الرد علی الامامیه که فرزندش او را با اوصاف خانم العارفین و قاسم المخالفین و سید المحدثین و سند المتکلمین المشهور بالفضل المبین حجه الله علی العالمین الخ ستوده نقل کرده است. شاه ولی الله مذکور در کتاب النزّه، بنابر نقلی که از وی شده، گفته است: پدرم در کتاب مسلسلات روایت کرده است که گفتم: ابن عقله شفاهها به من اجازه داده است که هر آنچه را که خود روایت می کرده من نیز روایت کنم و در میان احادیث مسلسل وی، حدیث مسلسلی را دیدم که هر یک از راویان آن با صفتی عظیم و منحصر به فرد از دیگری ممتاز شده بودند. وی گوید: خبر داد مرا شیخ حسن بن علی عجمی یگانه دورانش، که خبر داد ما را جمال الدین باهلی حافظ دورانش، که خبر داد ما را محمد حجازی مسند روزگار، که خبر داد ما را شیخ عبدالوهاب شعرانی صوفی زمانش، که خبر داد ما را جلال سیوطی مجتهد عصر خویش، که خبر داد ما را ابو نعیم رضوان العقبی حافظ دورانش، که خبر داد ما را شمس الدین محمد بن جزری مقری زمانش، که خبر داد ما را امام جمال الدین محمد بن محمد الجمال زاهد عصر خویش، که خبر داد ما را امام جمال الدین محمد بن محمد الجمال زاهد عصر خویش، که خبر داد ما را امام مسعود محدث بلاد فارسی در روزگار خویش، که خبر داد ما را

استاد ما اسماعیل بن مظفر شیرازی دانشمند دوراننش، که خبر داد ما را عبدالسلام بن ابی الربیع حنفی محدث زمانش، که خبر داد ما را ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاپور قلانسی شیخ عصر خویش، که خبر داد ما را عبدالعزیز، که حدیث کرد ما را محمد ادمی پیشوای عصر خویش، که خبر داد ما را سلیمان بن ابراهیم بن [صفحه ۳۵۹] محمد بن سلیمان یگانه دوران خویش، که حدیث کرد ما را احمد بن محمد [۶] بن هاشم بلاذری حافظ زمانه ی خویش، که حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن علی المحجوب امام عصر خود، که حدیث کرد ما را حسن بن علی بن ابیه از جدش از پدر جدش علی بن موسی الرضا علیه السلام، که حدیث کرد ما را موسی الکاظم علیه السلام، که حدیث کرد ما را پدرم ابو جعفر الصادق، که حدیث کرد ما را پدرم ابو محمد الباقر، که حدیث کرد ما را پدرم علی بن الحسین زین العابدین سجاد، که حدیث کرد ما را پدرم حسین سید الشهداء، که حدیث کرد ما را پدرم علی بن ابی طالب سید اولیاء، که خبر داد ما را سرور پیامبران محمد بن عبدالله صلی الله علیه واله، که خبر داد مرا جبریل سرور فرشتگان که گفت: «خدای تعالی سرور سروران فرمود: همان من خدایم هیچ معبودی جز من نیست. هر کس برای من به توحید اقرار کند در پناه من قدم نهاده است و آن که در پناه من گام نهد از عذاب من آسوده و ایمن باشد.» ابن جوزی، یکی از روایان این حدیث، گوید: این چنین این حدیث در زمره ی مسلسلات مبارک قرار گرفت و عهده ی آن بر بلاذری است. و از شاه ولی الله نیز در رساله النوادر من حدیث سید الاولایل و الاواخر، نقل شده است که گفت: حدیث محمد بن حسن که شیعیان اعتقاد دارند که او همان مهدی است، از طریق پدران گرامی آن حضرت در مسلسلات شیخ محمد بن عقله مکی یافت می شود که وی آن را از حسن عجمی نقل کرده است. در تاریخ الجبرتی در ذیل حوادث ذی الحجه سال ۱۲۱۵ در شرح زندگی شیخ عبدالعلیم مالکی آمده است که او نزد علی صعیدی گروهی از احادیث صحیح و موطا و شمایل و جامع صغیر و مسلسلات ابن عقله را شنید. سیزدهم: ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن خشاب، معروف به ابن خشاب در کتاب تواریخ موالید الائمة و وفیاتهم. ابن خشاب دانشمندی مشهور است. ابن خلکان گوید: او دانشمندی مشهور در ادب و نحو و تفسیر و حدیث و انساب و فرائض و حساب و حفظ قرآن با قرائت های مختلف بود. وی گوید: او در برخی از علوم به تبحر رسیده و در آنها چیره دست بود و سیوطی در طبقات النحاة از او بسیار تمجید کرده و گفته است: ابن خشاب در حدیث ثقه و صادق و فاضل و حجت بود. کتاب وی که نام آن در بالا ذکر شد، کتابی است معروف و مشهور که دانشمندان پرآوازه ای مطلب آن را نقل کرده اند. [صفحه ۳۶۰] ابن خشاب در آن کتاب به سند خود از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خلف صالح از فرزندان ابو محمد حسن بن علی است. او صاحب الزمان است و هم او مهدی است. و نیز به سند خود از جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خلف صالح از فرزندان من و همان مهدی است نامش محمد و کنیه اش ابو القاسم است. وی در آخر الزمان ظهور کند. مادرش صیقل نام دارد ابوبکر دارع به ما گفت که در روایتی دیگر آمده است که نام مادرش حکیمه است و در روایت سومین نام مادر او را نرجس، آورده اند و گفته می شود که نام مادی وی حکیمه [۷] است که خدا بدان آگاه تر است. ابن خشاب گوید: مهدی را دو نام است. خلف و محمد. او در آخر الزمان ظهور می کند بر سرش ابری است که سایه بر او می افکند و هر جا که وی می رود با او همراه است و به صدایی بلند و رسا بانگ می زند که این همان مهدی است. معتقدان به وجود مهدی علیه السلام در میان دانشمندان اهل سنت فراوان و بسیارند اما ذکر همین تعداد معدود در این کتاب کافی است و کسانی که خواهان اطلاعات بیشتری در این باب هستند، بهتر است به کتاب دیگر ما تحت عنوان البرهان علی وجود صاحب الزمان علیه السلام و رساله ی کشف الاستار نوشته ی فاضل معاصر نوری (ره) مراجعه کنند. پاورقی [۱] قرغلی واژه ای ترکی و به معنی دختر زاده است. [۲] من خود این مطلب را در دو نسخه (جلد) از تاریخ ابن خلکان نیافتم. [۳] سخن ابن خلکان نشانگر آن است که پدر وی که دختر ابوالفرج را به ازدواج خود درمی آورد، ابن جوزی بوده است. و اشتها روی به سبط بن جوزی نیز این قول را تایید می کند. بنابراین باید گفت که قرغلی لقب او بوده نه لقب پدرش. زیرا چنان که در پاورقی صفحه گذشته هم توضیح دادیم قرغلی به معنی دختر زاده است. اما آنچه که ابن خلکان و کفوی بدان

تصریح کرده اند بیانگر آن است که قزغلی لقب پدرش بوده نه لقب خود او. (مؤلف). [۴] در اینجا افتادگی به چشم می خورد. (مؤلف). [۵] با توجه به دو تاریخی که ذکر شده، عمر مهدی علیه السلام باید ۷۰۳ سال باشد نه چنان که آمده ۷۰۶ سال. (مترجم). [۶] احتمال می رود که کنیه ی درست وی ابو محمد باشد زیرا از آنچه گذشت دانسته می شود که وی احمد بن ابراهیم بن هاشم مکنی به ابو محمد بوده است. [۷] این اشتباه نشأت گرفته از نام حکیمه عمه امام حسن عسکری علیه السلام است که به گاه ولادت مهدی علیه السلام در خانه ی آن حضرت حضور داشته است. (مؤلف).

کسانی که مهدی علیه السلام را دیده اند

کلینی از علی بن محمد از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که پیرترین کس از نسل رسول خدا صلی الله علیه واله در عراق بود روایت کند که گفت: مهدی را که کودکی بود، میان دو مسجد دیده است. و در روایت شیخ مفید از کلینی است که گفت: فرزند حسن بن علی بن محمد را دیدم. مجلسی گوید: شاید مراد از دو مسجد، مساجد مکه و مدینه باشد. نگارنده: با توجه به اینکه راوی عراقی است احتمال بسیار می رود که مراد از دو مسجد، مسجد کوفه و سهله باشد و اگر مقصود از دو مسجد، همان بود که مجلسی اشاره کرده مناسب تر آن بود که بگوید میان مکه و مدینه چنان که امروز نیز این استعمال شایع و متعارف است. [صفحه ۳۶۱] کلینی به سند خود از حکیمه دختر محمد بن علی و عمه حسن عسکری، روایت کرده است که گفت: وی مهدی را در شب ولادتش و پس از آن دیده است (در روایت شیخ مفید است که حکیمه گفت: قائم را دیده است) و از علی بن محمد از فتح مولی الزراری که گفت: شنیدم ابو علی بن مطهر می گوید که مهدی را دیده و قامت وی را توصیف کرده و به سند وی از خادم [۱] وارد شدم. او بر سکویی در خانه نشسته بود و طرف راستش اتاقی قرار داشت که بر آن پرده ای بود. گفتم: سرورم صاحب این امر کیست؟ فرمود: پرده را کنار زن. چون پرده را کنار زدم بچه ای که قامتش به اندازه ی پنج و پنج بود و به نظر ده یا هشت ساله یا چیزی در این حدود، می آمد به سوی ما بیرون شد. پیشانی اش فراخ و سیمایش سپید، چشمانش درخشان و دستانش بزرگ و پاهایش به جلو مایل بود. بر گونه راستش خالی بود و بر سرش دسته ای مو بود. او آمد و بر ران ابو محمد نشست. آن حضرت فرمود: این صاحب شماس است. سپس برجست. امام حسن علیه السلام به او فرمود: فرزندم درون شو تا هنگام معلوم. کودک به اتاق رفت و من بدو می نگریستم. سپس ابو محمد علیه السلام به من فرمود: یعقوب بنگر چه کسی درون اتاق است. من نگریستم ولی هیچ کس را در آن اتاق ندیدم. همچنین صدوق به سند خود از کرخی نقل کرده است که گفت: از ابو هارون یکی از [صفحه ۳۶۲] یارانمان، شنیدم که می گفت: صاحب الزمان علیه السلام را دیدم. سیمایش می درخشید گویی ماه شب چهارده است و بر نافش مویی همچون یک خط رسته بود... همچنین وی به سند خود از جماعتی که محمد بن عثمان عمری هم یکی از آنان بود نقل کرده است که گفتند: ابو محمد حسن بن علی علیه السلام، فرزندش را به ما نمایاند. ما در خانه ی آن حضرت بودیم و شمارمان به چهل می رسید آن حضرت فرمود: این کودک پس از من پیشوای شماس است و جانشین من بر شماس است. او را فرمان برید و پس از من به تفرقه درنیفتید که در ادیان خود نابود خواهید شد. هشدارید که شما این کودک را پس از امروز دیگر نخواهید دید. چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که ابو محمد علیه السلام از دنیا برفت. سخن آن حضرت که فرموده است: «شما این کودک را پس از امروز دیگر نخواهید دید...» مقصود بیشتر کسانی بوده که در آن جمع حضور داشته اند. زیرا ظاهراً «عمری» خود یکی از سفیران آن حضرت علیه السلام بوده که وی را نیز می دیده است تعدادی روایات نیز در دست است که حمیری از عمری می پرسد که آیا مهدی علیه السلام را دیده ای و او پاسخ می دهد؛ آری. در برخی دیگر از روایات چنین است که آخرین دیدار من با او نزد بیت الله الحرام بود که آن حضرت می گفت: خدایا آنچه را که به من وعده فرموده ای محقق ساز و در برخی دیگر از روایات آمده است که عمری گفت: مهدی علیه السلام را دیدم در حالی که به پرده های کعبه در مستجار چنگ آویخته بود و می گفت: خدایا از

دشمنانم انتقام بستان. [۲]. همچنین شیخ صدوق به سند خود از ابو عبدالله کوفی نقل کرده است که وی شمار کسانی را که بر معجزات صاحب الزمان علیه السلام وقوف یافته اند یا وکلای آن حضرت که وی را دیده اند، ذکر کرده است. از بغداد: عمری و فرزندش و حاجز و بلالی و عطار. از کوفه. عاصمی. از اهواز: محمد بن ابراهیم بن مهزیار، از مردم قم: احمد بن اسحاق. از اهل همدان: محمد بن صالح. از اهل ری: بسامی، اسدی یعنی خودش. از اهل آذربایجان: قاسم بن علاء. از نیشابور. محمد بن شاذان. و از غیر وکلا، از اهالی بغداد: ابو القاسم بن ابی جابس و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله جنیدی و هارون قزاز و نبلی و ابو القاسم بن دمیس و ابو عبدالله بن فروخ و مسرور طباطبائی آزاد شده ی ابن الحسن علیه السلام و احمد و محمد فرزندان حسن و اسحاق، کاتب نوبخت و غلام فراء و صاحب صرة مختومه. و از همدان: محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هارون بن عمران از دینور: حسن بن هارون و احمد بن اخیه و ابوالحسن. از اصفهان: ابن بادشاله. از صمیره: زیدان و پدرش و حسن بن یعقوب. از ری: [صفحه ۳۶۳] قاسم بن موسی و فرزندش و ابو محمد بن هارون و صاحب الحصاء و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر الرفا. از قزوین: مرداس و علی بن احمد. از قابس: دو مرد. از شهر زور: ابن الخال، از فارس: مجروح. از مرو: صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعہ بیضاء و ابو ثابت. از نیشابور: محمد بن شعیب بن صالح، از یمن: فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری و ابن اعجمی و شمشاطی و از مصر: صاحب مولودین و صاحب مال در مکه و ابو رجاء از نصیبین: ابو محمد بن الوجناء. از اهواز: حصینی. شیخ صدوق همچنین به سند خود از محمد بن صالح آزاد شده ی امام رضا علیه السلام نقل کرده است که گفت: صاحب الزمان بر جعفر کذاب، از جایی که او نمی دیدش ظاهر شد و این در هنگامی بود که جعفر در زمان وفات ابو محمد علیه السلام بر سر میراث آن حضرت منازعه می کرد پس به جعفر گفت: ای جعفر چرا به حقوق من متعرض می شوی؟ جعفر سرگشته و مبہوت ماند آنگاه صاحب الزمان ناپدید شد و جعفر به جست و جوی او در میان مردم پرداخت اما او را ندید. چون جده، مادر حسن بمرد، امر کرد که او را در خانه به خاک سپارند. جعفر به مخالفت برخاست و گفت: این خانه من است و او در اینجا نباید دفن شود. پس امام علیه السلام ظاهر شد و گفت: ای جعفر آیا این خانه ی توست؟ سپس غایب شد و جعفر او را ندید. وی نام کسانی که آن حاضر را در آن ماجرا دیدند، بر شمرده است که ذکر نام آنها به درازا می انجامد و همین مقدار که گفته آمد، کافی است. تمام کسانی که نام آنها ذکر شد، کسانی هستند که آن حضرت را در غیبت صغرا روایت کرده اند. احادیثی نیز در دست است مبنی بر آنکه رویت امام زمان علیه السلام در غیبت کبری ناممکن است، اما با این وجود از بسیاری نقل شده است که آن حضرت را در غیبت کبرا دیده اند. می توان میان این دو را چنین جمع کرد که مقصود از نفی رویت امام زمان در غیبت کبری، رویت کسانی است که غیر از ادعای مشاهده، نیابت آن حضرت را نیز مدعی شده اند و همچون سفیران آن حضرت، از وی خبرهایی به آنان رسیده است. البته وجوه دیگری غیر از این، نیز گفته شده است. پاورقی [۱] لفظ خادم بر مونث و مذکر اطلاق می شود اما مراد در اینجا خدمتکار زن است و در ارشاد شیخ مفید به صراحت خادمه آمده است. [۲] این روایت پیش از این چنین نقل شده بود که مهدی علیه السلام می فرمود: خدایا به وسیله ی من از دشمنانم انتقام بگیر که این عبارت به صواب نزدیک تر است. (مولف).

علامات ظهور مهدی علیه السلام

این علامات از ائمه اهل بیت علیه السلام نقل شده است و اصحاب ما (رضوان الله علیهم) این روایات را با اسنادهای متصل نقل کرده اند. کسانی همچون نعمانی و شیخ طوسی در غیبت و مفید در ارشاد و عده ای دیگر. ما در اینجا برای رعایت اختصار، این احادیث را با حذف سندهای آنها می آوریم یا آنکه تنها به حاصل روایت اشاره می کنیم و تا آنجا که ممکن باشد این حدیث را به گونه مفصل و مرتب، طبقه بندی می کنیم تا دسترسی و اطلاع بر آنها [صفحه ۳۶۴] ساده تر باشد. برخی از این علامات دورند همچون اختلاف بنی عباس و نابود شدن حکومت آنها و... و برخی نزدیک اند مانند خروج سفیانی و برآمدن خورشید از مغرب و

غیر آن. همچنین برخی از این نشانه‌ها حتمی است چنان که روایات نیز بر آن نص کرده‌اند همچون سفیانی و یمانی و صیحه از آسمان و غیر اینها و برخی از آنها نیز غیر محتوم‌اند. شیخ مفید پس از برشمردن علامات ظهور آن حضرت، که بعداً آن را نقل خواهیم کرد، گوید: برخی از این رویدادها محتوم و برخی دیگر مشروطند. نگارنده: شاید مراد از محتوم حوادثی است که از وقوع آنها گریزی نیست و «بداء» که همان اظهار بعد از اخفاء و یا آشکار نشدن پس از خفاء و عبارت از همان نسخ در تکوین است، راه ندارد. همچنین نسخی که معروف و متداول است، نسخ در تشریح است. و مقصود از غیر محتوم یا مشروط رویدادهایی است که امکان بداء در آنها وجود دارد و محو و نسخ مربوط به عالم تکوین است که خداوند آنچه را که خواهد محو و نابود کند. در مورد رویدادهای محتوم، مضمون روایات اختلاف و افزونی و کاستی دارند. در برخی روایات پنج نشانه‌ی محتوم، پیش از قیام قائم علیه السلام ذکر شده است که عبارتند از: سفیانی و یمانی و کسی که از آسمان به نام مهدی ندا می‌دهد و فرو رفتن در بیداء و کشته شدن نفس زکیه. در برخی دیگر از روایات همین نشانه‌ها آمده با این تفاوت که به جای یمانی آمده است و دستی که از آسمان ظاهر می‌شود و قائم را نیز یکی از این علامات برشمرده است. در دسته‌ی دیگری از روایات به همین نشانه‌ها اشاره شده اما به جای یمانی و خسف، از برآمدن خورشید از مغرب و اختلاف بنی عباس در حکومت یاد کرده و قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و اله را نیز همراه آنها ذکر کرده است. نعمانی در کتاب غیبت گوید: این نشانه‌ها که امامان علیه السلام برشمرده‌اند، با توجه به فراوانی آن و به هم پیوستگی و تواتر آن روایتها و همقول بودن آنها، لازم می‌سازد که قائم علیه السلام ظهور نکند مگر پس از فرارسیدن و تحقق آن نشانه‌ها. زیرا آنان خبر داده‌اند که هیچ گریزی از وقوع آنها نیست و اینان راستگویند. تا آنجا که بدیشان گفته شده است: «ما امیدواریم آنچه درباره‌ی قائم علیه السلام آرزو می‌کنیم، تحقق یابد ولی پیش از او آن سفیانی در کار نباشد.» و ایشان فرموده‌اند: «آری به خدا سوگند که سفیانی از محتومات است و از وقوع آن گزیری نیست.» سپس آنان وجود نشانه‌های پنج گانه [۱] را که برترین دلایل و برهانها بر ظهور حق [صفحه ۳۶۵] پس از آنهاست، مورد تاکید قرار داده‌اند همان گونه که امر تعیین وقت ظهور را باطل اعلام داشته و فرموده‌اند: «هر کس برای شما تعیین وقتی را از ما روایت کند هر کس که باشد از تکذیب او باک نداشته باشید که ما زمانی را (برای ظهور) تعیین نمی‌کنیم». و این از راست‌ترین گواهی‌هاست بر باطل بودن کار هر کس که پیش از فرارسیدن این نشانه‌ها بخواهد چنین ادعایی کند. شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: روایاتی در دست است که متضمن ذکر نشانه‌های امام زمان و ظهور قائم است و مشتمل بر رویدادهایی است که پیش از آمدن حضرتش واقع می‌شود. از جمله: خروج سفیانی کشته شدن سید حسنی و نزاع بنی عباس بر سر حکومت دنیوی و گرفتن آفتاب در نیمه‌ی ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن به طور غیر معمول، در بیداء زمین فرو می‌رود و یک فرورفتگی در زمین مغرب [۲] و دیگری در مشرق [۳] پدید می‌آید. آفتاب از ظهر تا عصر از حرکت بازمی‌ایستد و آفتاب از جانب مغرب طلوع می‌کند و نفس زکیه با هفتاد مرد صالح در بیرون کوفه کشته می‌شود. و کشته شدن مردی هاشمی در بین رکن و مقام و خراب شدن دیوار مسجد کوفه و آمدن پرچمهای سیاه از خراسان و خروج یمانی و قیام مردی از اهل مغرب در مصر و تصرف شامات به دست وی و فرود آمدن لشکر ترک در جزیره و رومیان در رمله و طلوع ستاره‌ای از مشرق که مانند ماه می‌تابد آنگاه گرفته و کمانی می‌شود به گونه‌ای که دو سر آن می‌خواهد به هم برسد و سرخی در آسمان پیدا می‌شود و در اطراف آسمان پخش می‌گردد و آتشی دراز در مشرق نمایان می‌شود و سه یا هفت روز در هوا می‌ماند، و عرب از قید و ذلت آزاد می‌شوند و شهرها را تصرف می‌کنند و از فرمان پادشاه عجم بیرون می‌آیند. [۴] مصریان، امیر خود را می‌کشند و شام ویران می‌شود. سه لشکر با پرچمهای مشخص در آنجا به جان هم می‌افتند. پرچمهای قیس و عرب، به مصر درآیند و پرچم‌کنده به خراسان می‌رود و لشکری از جانب غربی می‌آید و در خرابه‌های حیره منزل می‌کنند. پرچمهای سیاه از شرق به سوی حیره به حرکت درمی‌آیند و شکافی در نهر فرات پدید می‌آید و آب آن کوچه‌های کوفه را فرا می‌گیرد. شصت نفر دروغگو که همه مدعی پیامبری هستند، خواهند آمد و دوازده نفر از نسل ابوطالب که همگی

مدعی امامت هستند، قیام خواهند کرد و سوزاندن مردی بزرگوار از بنی عباس در بین جلولا و خانقین و [صفحه ۳۶۶] بستن پلی در بغداد نزدیک محله کرخ و برخاستن باد سیاهی در آغاز روز در بغداد و وقوع زلزله ای در آن دیار که بسیاری از مردم را در کام زمین فرومی برد و ترسی بر اهل عراق و مردم بغداد چیره می شود و مرگهای سریع آنها را از پای درمی آورد و آن وقت به جان مال و محصول آنها می افتد و ملخ ها به هنگام و نابهنگام بر آنان هجوم می آورند و غله و کشت و زرع آنها را می خورند و کشت و کار آنان کاهش یابد. دو گروه از مردم عجم با یکدیگر به جنگ برمی خیزند. خونریزی بسیاری در میان آنها رخ می دهد بردگان از اطاعت اربابان سر می تابند و آنها را به قتل می رسانند. برخی از بدعت گزاران در دیدن از صورت آدمی به درمی آیند و به صورت میمون و خوک می شوند. و بردگان بر شهرهای بزرگ چیرگی یابند. صدایی از آسمان آید به گونه ای که زمینیان همگی و هر کس به زبان خود آن را می شنود و صورتی و سینه ای برای مردم در نور آفتاب نمایان می شود. و مردگانی از قبرها برون آمده به دنیا بازمی گردند و با مردمان آمد و شد می کنند و به دیدار یکدیگر می روند. آنگاه این نشانه ها با بارش بیست و چهار باران پایان می یابند سپس زمینهای مرده، زنده و سرسبز می شوند و برکات آن آشکار می گردد. و تمام بدبختی ها از پیروان حق از شیعیان مهدی علیه السلام برطرف می شود. در آن هنگام درمی یابند که آن حضرت از مکه ظهور می کند و برای یاری رساندن به او به مکه رهسپار می شوند بر حسب آنچه در اخبار آمده است. آنگاه شیخ مفید شماری از احادیث مسند را در خصوص نشانه های ظهور مهدی علیه السلام نقل کرده که ما به این احادیث در صفحات آینده اشاره خواهیم کرد. در کتاب العدد القویة آمده است: شمار بسیاری از نشانه های ظهور مهدی علیه السلام واقع شده است مانند ویران شدن دیوار مسجد کوفه و کشته شدن امیر مصر توسط مصریان و نابود شدن حکومت بنی عباس بر دست مردی که بر آنان می آشوبد از جایی که آنان خود حکومت خویش را آغاز کردند. مرگ عبدالله آخرین خلیفه عباسی و ویرانی شامات و کشیدن پلی از پشت کرخ به بغداد در مدتی کوتاه و پدید آمدن شکاف در فرات و اگر خدا بخواهد رسیدن آب به کوچه های کوفه. نگارنده: شاید این نشانه ها، بعید باشند و شاید این علامت غیر چیزی باشد که حاصل شود بلکه چیزی باشد که پس از این علامت پیدا و آشکار گردد. اینک ما با استفاده از روایات و مفصلاً درباره ی این علائم به بحث می پردازیم. [صفحه ۳۶۷] نخست: اختلاف بنی عباس و نابودی حکومت آنان و اختلاف بنی امیه و نابودی حکومت آنان در بسیاری از روایات اختلاف بنی عباس یکی از نشانه های ظهور مهدی علیه السلام قلمداد شده و حتی آن را از رویدادهای محتوم برشمرده اند. در چند روایت نیز از بنی عباس به بنی فلان تعبیر شده که این امر به خاطر تقیه بوده است. امام باقر علیه السلام می فرماید: بنی عباس به ناگزیر بر حکومت دست می یابند پس چون به حکومت رسند و به اختلاف افتند، امورشان از هم گسیخته می شود در این هنگام خراسانی و سفیانی، یکی از مشرق و دیگری از مغرب خروج خواهند کرد. آن دو، چون دو اسب مسابقه به طرف کوفه سبقت می گیرند یکی از این سو و دیگری از آن سو، تا آنکه بنی عباس بر دست ایشان کشته می شوند و حتی یک نفر از میان آنها باقی نمی ماند. در برخی دیگر از روایات آمده است: در این هنگام، سلطنت این قوم نابود شد و با نابودی آن قائم ظهور می کند. و اینکه: پایان سلطنت به بنی فلان می رسد که نفس زکیه را می کشد و پس از وی فقط پانزده شب حکومت کنند. و اینکه: پیشاپیش قائم بلایی است که از سوی خدا نازل شده، پرسش شد: این بلا چیست؟ آنگاه امام علیه السلام آیه «و لنبلونکم [۵]» را قرائت فرمود: سپس فرمود: بیم از فرمانروایان بنی فلان است. امام باقر علیه السلام فرمود: چون بنی عباس به جان یکدیگر بیفتند، منتظر فرج باشید و فرج شما جز در اختلاف بنی فلان نیست. چون آنان به اختلاف و تفرقه دچار گشتند، در انتظار صیحه در ماه رمضان و خروج قائم باشید. و او هرگز ظهور نخواهد کرد و آنچه را که خواهانید نمی بینید مگر آنکه بنی فلان در میان خود به تفرقه گرفتار آیند. همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: نابودی حکومت بنی فلان همانند شکستن کاسه سفالین است و مانند مردی است که کاسه ی سفالین به دست دارد و مشغول راه رفتن است که ناگهان در همان حال که غافل است کاسه از دستش بیفتد و بشکند، پس وقتی کاسه افتاد مانند خودباختگان بگوید: آه. از دست رفتن

حکومت آنان این چنین است که به کلی از آن غافل باشند. شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود از عمار بن یاسر نقل کرده است که گفت: حکومت خاندان پیامبرتان در آخر الزمان دست می دهد و برای آن نشانه هایی است. پس به زمین بچسبید و برنخیزید تا نشانه های آن آشکار گردد، پس چون رومیان و ترکها بر شما [صفحه ۳۶۸] حمله آوردند و لشکرها آراستند و خلیفه شما که کارش گردآوری مال و ثروت بود، از دنیا رفت و مردی درستکار بر جای او نشست و چند سال پس از بیعتش از خلافت خلع شد، نابود کننده ی دولت آنها از همانجا که در آغاز حکومتشان به وجود آمد، می آید. [۶]. و از امیر مومنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: «حکومت بنی عباس با سختی همراه است و در آن آسانی و گشایشی نیست. اگر ترک و دیلم و سند و هند و بربر، بر ضد آنان با هم گرد آیند نیز نمی توانند آنان را از قدرت برکنار کنند تا آنکه طرفداران و هواخواهان حکومت ایشان از آنان کناره گیرند و خداوند بر آنان علجی [۷] را مسلط کند. او از همانجا خروج می کند که حکومت اینان از آنجا آغاز شده است. او به هیچ شهری گذر نمی کند، مگر آنکه آن را فتح می کند، و هیچ پرچمی در برابر او به اهتزاز در نمی آید، مگر آنکه آن را واژگون می کند، نعمتی نمی ماند مگر آنکه وی آن را نابود می سازد. وای بر کسی که با او به دشمنی برخیزد پس پیوسته چنین خواهد بود تا به پیروزی برسد و پیروزی اش را به مردی از خاندان من مکه حق می گوید و حق می کند، بسپارد.» از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: شیعیان شما چه قوت به گشایش می رسند؟ فرمود: هنگامی که فرزندان عباس به اختلاف دچار آیند و حکومتشان متزلزل شود و کسانی که طمع در چیزی نمی بستند در آنان طمع کنند و عرب از قادی اطاعت فرمانروایان خود به درآید و هر کس با هر وسیله ی دفاعی که در اختیار دارد، آن را (برای حمله و گرفتن حکومت) بالا می آورد و سفیانی ظهور می کند و یمانی پیش می آید و حسنی حرکت می کند، در این هنگام صاحب این امر از مدینه به مکه بیرون می شود... همچنین از امام صادق علیه السلام سوال شد: پیش از خروج قائم چه علامتی وجود دارد؟ فرمود: نابودی عباسی ها و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و فرورفتگی در زمین و ندای آسمانی. پس پرسید: فدایت کردم بیم دارم که این امر به طول انجامد؟ فرمود: خیر. این امر مانند رشته ی مهره (تسیح) است که یکی از پی دیگری می آید. امام کاظم علیه السلام فرمود: اگر ساکنان آسمانها و زمین بر بنی عباس قیام کنند، زمین از خون ایشان سیراب می شود تا آنکه سفیانی خروج کند. و نیز فرمود: حکومت بنی عباس از میان می رود به گونه ای که هیچ نشانی از آن باقی نمی ماند و دوباره حکومت آنان احیا می شود آن چنان که گویند هیچ [صفحه ۳۶۹] حادثه ای بر او نگذشته است. به امام رضا علیه السلام گفته شد: ایشان از سفیانی سخن می گویند که در حالی که حکومت بنی عباس از میان رفته، قیام می کند. امام علیه السلام فرمود: آنان دروغ می گویند سفیانی قیام می کند و حکومت بنی عباس هم باقی است. شیخ طوسی در غیبت به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس مرگ عبدالله را برای من تضمین کند من نیز قیام قائم را برای او تضمین می کنم. سپس فرمود: چون عبدالله بمیرد، مردم پس از وی به گرد هیچ کس حلقه نمی زنند و خلافت جز به صاحب آن منتهی نمی شود اگر خدا بخواهد... ظاهرا مراد از عبدالله، مستعصم آخرین خلیفه عباسی است. بیشتر این روایات صراحه یا ظاهرا بر این نکته دلالت دارند که نابودی حکومت بنی عباس از نشانه های نزدیکی ظهور قائم است و حتی برخی از روایات صراحه به وجود حکومت بنی عباس به هنگام ظهور سفیانی قائلند، حال آنکه ظهور سفیانی از نشانه های بس دور ظهور قائم به حساب می آید. اکنون بیش از هفتصد سال از انقراض حکومت خاندان عباسی می گذرد همچنین زمان بسیار درازی از اختلاف و نابودی حکومت بنی امیه، که پیش از عباسیان هم بوده اند، می گذرد. شاید در علم خدای تعالی، وجود حکومت دیگری برای بنی عباس در آخر الزمان رقم رده شده باشد، یا شاید این نشانه، جزو رویدادهای غیر محتوم باشد. از جمله چیزهایی که دلالت می کند این رویداد از محتومات است. اگر بتوان آن را از علامات محتوم برشمرد. اما اینکه بتوان آن را از علامات نزدیک ظهور قائم علیه السلام قلمداد کرد این امر غیر محتوم است. و الله اعلم. اما درباره ی اختلاف بنی امیه و نابودی حکومت آنان در یکی از روایات از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در خصوص نشانه های ظهور، فرموده است: چون بنی

امیه به اختلاف افتند و حکومتشان نابود شود و بنی عباس به حکومت می‌رسند، آنان همچنان در آغاز سلطنت هستند که به اختلاف می‌افتند. پس چون به اختلاف افتادند، حکومتشان از دست برود و ساکنان مشرق و مغرب حتی اهل قبله با یکدیگر به اختلاف می‌افتند و مردم به خاطر ترسی که بر آنان مستولی می‌شود، رنج بسیاری می‌بینند تا آنکه منادی از آسمان بانگ برآورد... دوم: خروج شصت دروغگو که هر یک مدعی پیامبری اند شیخ مفید به سند خود از عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: قیامت بر پای نشود مگر آنکه مهدی از فرزندان من خروج کند و مهدی ظاهر نشود، مگر آنکه شصت دروغگو که تمامشان مدعی پیامبری اند، ظهور کنند. [صفحه ۳۷۰] سوم: خروج دوازده تن از بنی هاشم که هر یک مردم را به خود فرا می‌خوانند شیخ مفید به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قائم خروج نکند مگر آنکه پیش از وی دوازده تن از بنی هاشم که هر یک مردم را به سوی خود فرا می‌خوانند، خروج کنند. چهارم: به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: قائم قیام نمی‌کند مگر آنکه دوازده نفر برخیزند که همه می‌گویند او را دیده‌اند اما مردم آنان را تکذیب می‌کنند. پنجم: خروج کسی که چشم او را در صنعاء درمی‌آورد نعمانی به سند خود از عبید بن زراره نقل کرده است که در محضر امام صادق علیه السلام از سفیانی یاد شد امام علیه السلام فرمود: «او کجا و چگونه خروج خواهد کرد؟ در حالی که آن کسی که چشم او را از کاسه درآورده هنوز در صنعاء خروج نکرده است.» شاید مقصود از چنین کس، همان یمانی باشد. و الله اعلم. ششم: خروج سفیانی و خراسانی و یمانی و فرورفتگی در زمین روایات از اینکه خروج سفیانی از محتومات است و قائمی بدون خروج سفیانی، ظهور نمی‌کند و نکات دیگری از این قبیل، به حد استفاضه رسیده‌اند. عبدالملک بن اعین گوید: نزد ابو جعفر علیه السلام بودم. سخن قائم به میان آمد. عرض کردم: امیدوارم قیام وی به همین زودی باشد و سفیانی نیاید. امام علیه السلام فرمود: نه به خدا وجود سفیانی از محتوماتی است که هیچ‌گیزی از آن نیست. همچنین در برخی از روایاتی که نقل کردیم، آمده بود که یمانی نیز از محتومات است. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: سفیانی و قائم در یکسال خواهند بود. در تعداد دیگری از روایات آمده است: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز خواهد بود. و در روایت دیگری آمده است: این سه همچون رشته‌ی مهره‌ای پیاپی خواهند بود. پس سختی از هر طرف روی می‌آورد و وای بر کسی که با آنان به ستیز برخیزد. برخی از روایات نیز گویای این است که خروج یمانی پیش از خروج سفیانی است. اما یمانی از یمن خروج می‌کند. در روایات آمده است که در میان این سه پرچم، پرچم هیچ‌کس هدایت‌گرتر از پرچم یمانی نیست، زیرا او به حق فرامی‌خواند (یا) بدین خاطر که او مردم را به صاحب شما فرامی‌خواند پس چون خروج کند، فروش سلاح را حرام می‌کند و هنگامی [صفحه ۳۷۱] که خروج کند به سوی او روانه شو که رایت او درفش هدایت است و برای مسلمانی روا نیست که بر آن بشورد. چون طالب حق (یکی از سران خوارج) در یمن ظهور می‌کند. به امام صادق علیه السلام گفته شد: امیدواریم که این یمانی باشد فرمود: خیر، یمانی پیرو علی است اما این یکی از علی علیه السلام بیزاری می‌جوید. اما خراسانی از خراسان خروج می‌کند و بنابر بعضی از روایات از مشرق ظهور می‌کند. از امیر مومنان علیه السلام درباره‌ی نشانه‌های ظهور قائم علیه السلام نقل شده است که فرمود: چون قائم در خراسان قیام کند بر دیار کرمان و مولتان [۸] دست یابد و جزیره‌ی بنی کاوان [۹] را متصرف شود. اما سفیانی از وادی یابس، جایی در فلسطین خروج می‌کند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که خروج او در ماه رجب است. از امیر مومنان علیه السلام نقل شده است که فرزند آکلۀ الاکباد (جگر خواره) از وادی یابس خروج می‌کند. او مردی است میانه‌بالا، وحشی سیما، کله‌گنده، بر چهره‌اش اثر آبله است چون او را ببینی گمان می‌بری که وی یک چشم است. نامش عثمان و پدرش عتبه است. او از نسل ابوسفیان است. او تا زمین قرار و معین می‌آید پس بر منبر آن می‌نشیند. (ظاهراً مقصود از زمین قرار، و معین، دمشق است.) چنان که روایت دیگری نیز بر آن دلالت می‌کند. در آن روایت آمده است: او از وادی یابس خروج می‌کند تا به دمشق می‌رسد، پس بر منبر آن می‌نشیند. و از صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: اگر او را ببینی، پلیدترین مردم را دیده

ای. او سرخ و سفید و کبود است می گوید: خدایا، خدایا، خدایا انتقامم انتقامم آنگاه آتش. یا می گوید: خدایا انتقامم و آتش. او در پلیدی تا آنجا رسیده است که کنیزی را که از اوست و زنده است، در گور می کند تا مبادا مردم را به سوی وی راهنمایی کند. همچنین از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: سفیانی سرخ و زرد و کبود است هیچ گاه خدا را نپرستیده و اصلا مکه و مدینه را ندیده است. از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که فرمود: سفیانی از تبار عتبه بن ابی سفیان است. او چون ظاهر شود مهدی مخفی گردد، آنگاه مهدی پس از وی ظهور می کند. از عمار بن یاسر نقل است که گفت: چون دیدید شامیان بر فرزند ابوسفیان اتفاق کردند به مکه روید (زیرا مهدی از آنجا ظهور می کند) و در شام سه پرچم به اهتزاز درمی آید که هر یک خواهان حکومت هستند. پرچم سفیانی، پرچم اصبه و پرچم ابقع. آنگاه سفیانی اصبه و ابقع را می کشد. [صفحه ۳۷۲] امام صادق علیه السلام فرمود: سفیانی پس از ظهورش بر کور الخمس (نواحی پنجگانه) مسلط می شود، زنی را حامله می کند و آنگاه می گوید: «استغفرالله شتری حامله شد.» در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: او نه ماه، مانند ایام آبستنی زن، حکومت می کند. و در روایت دیگری از همان امام علیه السلام آمده است که چون نواحی پنجگانه شام یعنی دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین به دست سفیانی افتاد، در آن هنگام منتظر فرج باشید. گفتم: آیا نه ماه در آنجا حکومت می کند؟ فرمود: خبر بلکه هشت ماه تمام، نه یک روز زیادت در حکومت می کند. و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: از آغاز خروج سفیانی تا پایان کارش پانزده ماه به طول می انجامد. از این مدت شش ماه را در جنگ و ستیزی سپری می کند و نه ماه تمام نه یک روز بیشتر، بر نواحی پنجگانه مسلط می شود. با این حدیث میان پانزده ماه و نه ماه را می توان جمع کرد. علامه ی مجلسی برخی از اخبار مربوط به مدت حکومت سفیانی را، حمل بر تقیه کرده است. زیرا در روایات آنان از این نکته سخن به میان آمده است. هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگامی که سفیانی بر نواحی پنجگانه چیره شد، برای او نه ماه بشمارید. هشام پنداشته است که نواحی پنجگانه دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب می باشند. (سپس سفیانی) پس از آنکه اصبه و ابقع را می کشد، کاری ندارد جز آنکه به سوی عراق روانه می شود. و در روایتی آمده است که کاری ندارد جز آنکه به سوی خاندان محمد و شیعیان آنها می رود. آنگاه سفیانی دو سپاه روانه کند یکی به سوی عراق و دیگری به سوی مدینه، اما سپاهی که به عراق روانه می کند، بنابر روایت، هفتاد هزار نفرند و از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت شده است که فرمود: اینان در دیار بابل، شهر نفرین شده (یعنی بغداد) فرود می آیند آنان بیش از سه هزار نفر را می کشند و بیش از سیصد زن را هتک حرمت می کنند و سیصد دلاور بنی عباس را می کشند و آنگاه به سوی کوفه سرازیر می شوند و اطراف آن را خراب می کنند... و از اهل کوفه ضرب شستی می چشند. و در روایتی است که از پیروان خاندان محمد در کوفه دو تن کشته به دار آویخته می شوند و تبعید می گردند و سپاه سفیانی به قرقیسا (شهری در کنار فرات) گذر می کند و در آنجا به ستیز با این سپاه برمی خیزند [۱۰] در آنجا هزار تن از ستمگران به قتل می رسند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: خدای را در [صفحه ۳۷۳] قرقیسا مائده یا سفره ای است. پدیدار شونده ای از آسمان پدیدار می شود و بانگ می زند: «ای پرندگان هوا و ای درندگان زمین بشتابید برای سیر کردن خود از گوشت های ستمگران.» در همین حال که اینان بدین کار مشغولند سپاهیی از ناحیه خراسان روی می آورند آنان منزلگاههای میان راه را به سرعت درمی نوردند و بر کناره ی دجله اردو می زنند. همراه آنان شماری از اصحاب قائم علیه السلام یافت می شوند. مردی از موالی کوفیان که در میان ضعیفان، ناتوان است خروج می کند پس فرمانده ی سپاه سفیانی در پشت کوفه او را می کشند. در روایتی آمده است: در میان حیره و کوفه (این جنگ واقع می شود). امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: گویی من سفیانی یا صاحب سفیانی [۱۱] را می بینم که سپاهیان خود را در کوفه ریخته است. پس منادی او بانگ زند که هر کس سر یک شیعه ی علی را بیاورد، هزار درهم می گیرد. در این هنگام همسایه بر همسایه هجوم می برد و می گوید این از ایشان است و سر او را می زند و هزار درهم می گیرد. اما نشانه ی شما در آن روز آن است که جز اولاد بغایا نیست. و گویی

من به صاحب برقع (نقاب) می نگرم. پرسش شد: صاحب برقع کیست؟ فرمود: مردی از شماست. او هم حرف شما را می زند. نقاب دارد. او در کنار شماست و شما را می شناسد اما شما، او را نمی شناسید. او یکایک شما را می فرید ولی شما بدانید که او جز فرزند بغی نیست. از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت شده است که فرمود: سپس سپاه سفیانی به شام روی می آورند. درفش هدایت از کوفه برون می آید و به دنبال سپاه سفیانی می روند و آنان را می کشند. اما هیچ کس از این امر آگاه نمی شود و آنان اسیران و غنایم را و می گذارند. (اما سپاهی که سفیانی به مدینه می فرستد) اینان در آن شهر یکی را می کشند و خاندان محمد را، از کوچک و بزرگ، می گیرند و حبس می کنند و سه شبانه روز به غارت مدینه می پردازند. مهدی علیه السلام در آن هنگام در مدینه است اما او از آنجا به سوی مکه بیرون می رود و همچون موسی ترسان و نگران است. در روایتی است که عده ای از اولاد علی علیه السلام از مدینه به طرف مکه می گریزند و در آنجا به صاحب الامر علیه السلام ملحق می شوند. این خبر به امیر سپاه سفیانی می رسد. وی سپاهی را به تعقیب آن حضرت گسیل می دارد اما پیدایش نمی کنند. سپاه در بیداء، اردو می زنند (بیداء یعنی بیابان، جایی است میان مکه و مدینه و در روایات از آن بسیار نام برده شده است) پس بانگ زننده ای از آسمان ندا دهد: ای بیداء این قوم را فرو بر. تمام سپاه در دل زمین فرو می روند و جز یک تن کسی از آن سپاه باقی نمی ماند (و در روایتی دیگر آمده [صفحه ۳۷۴] است) که جز سه نفر از آنان باقی نمی مانند که اینان هم وقتی در بیداء بودند خداوند صورتهایشان را به پشت برمی گرداند و اینان از سگند. و در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده است که فرمود: خداوند جبرئیل را می فرستد و می فرماید: ای جبرئیل برو و اینان را نابود کن. پس جبرئیل ضربه ای با پا بر آنان زد که خداوند به واسطه همان ضربه آنان را در کام زمین فرو برد و از آنان جز دو مرد از جهینه باقی نمانند. از این رو آگهی درست و یقین آور این واقعه به جهینه رسد، و این همان سخن خداوند تعالی است که فرمود: «و اگر می دیدند هنگامی که به سختی مبتلا شدند... [۱۲]» ثعلبی این روایت را در تفسیر خود آورده است. مولف کشاف، زمخشری، روایت کند که این آیه نیز درباره ی فرو بردن بیداء فرود آمده است. طبرسی هم از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: این سپاه بیداء است که از زیر پادشاهان گرفته می شوند. علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابو جعفر علیه السلام درباره ی این سخن خدای تعالی که فرموده است: «و اخذوا من مکان قریب». [۱۳] نقل کرده است که گفت: از زیر پاهایشان زمین آنان را فرو می برد و درباره ی سخن خداوند که فرموده است: «قل هو القادر علی این یبعث علیکم عذابا من فوقکم». [۱۴] فرمود: آن دجال و صیحه است یا از زیر پاهایتان و آن فرو بردن زمین است و قائم علیه السلام در آن روز در مکه است پس خداوند یارانش را به او می رساند و آنان و سیصد و چند مرد هستند. (و بنابر روایتی) سیصد و سیزده نفر مانند شمار جنگجویان بدر. آنان با وی در میان رکن و مقام بیعت می کنند آنگاه مهدی همراه با آنان از مکه برون می رود پس منادی اسم و کار او را بانگ می زند، آن هم از آسمان تا همه ی مردم زمین بشنوند سپس مهدی به کوفه می آید و دیری در آنجا می پاید تا بر آن شهر مسلط می شود سپس از آنجا به سوی شام حرکت می کند. و در روایتی است که از کوفه بیرون می رود تا به عذراء [۱۵] فرود می آید. و سفیانی در آن روز در وادی رمله است تا آنکه دو سپاه با یکدیگر روبرو می شوند این روز، روز ابدال است. مردمی از شیعه ی آل محمد صلی الله علیه و اله که با سفیانی بودند بیرون می آیند و گروهی نیز که در سپاه آل محمد صلی الله علیه و اله هستند به سفیانی ملحق می شوند. در آن روز سفیانی و همراهانش کشته می شوند. تیره روز در آن وقت کسی است که از گرفتن یک سگ به عنوان غنیمت بازماند سپس مهدی به کوفه روی می آورد و در آنجا مسکن می گیرند. [صفحه ۳۷۵] هفتم: فرو رفتن جاجیه و کثرت اختلافات و جنگها و خروج اصبه و ابقع و ویرانی شام شیخ مفید به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بر زمین بحسب نه دستی بجنبان و نه پایی تا مگر نشانه هایی را که برایت یاد می کنم، بینی و آنچه را که به تو می نمایانم درک کنی. اختلاف بنی عباس، منادی که از آسمان ندا می دهد، فرو رفتن یکی از روستاهای شام به نام جاجیه [۱۶] و آمدن ترک در جزیره و رومیان در رمله و بروز اختلافات بسیار در این هنگام در تمام نقاط روی زمین تا آنکه شام ویران شود و

سبب ویرانی آن گرد آمدن سه لشکر اصبه و ابقع و سفیانی در آن شهر است. در روایت شیخ طوسی در غیبت آمده است: این سالی است که در آن اختلاف بسیاری در هر دیار از جانب مغرب [۱۷] یا در سرزمینی از سرزمینهای عرب روی می دهد. نخستین دیاری که ویران می شود شام است که سه سپاه در آن است... و در روایتی است: «سپاهی حسنی و سپاهی اموی و سپاهی قیسی». شیخ طوسی در غیبت به سند خود از عمار بن یاسر، روایتی کرده و تعدادی از نشانه ها را از قول عمار در آنجا ذکر کرده است. تا آنجا که عمار می گوید: در دنیا جنگها فراوان می شود... و سه نفر در شام ظاهر می شوند که هر یک طالب حکومت هستند. مردی از ابقع و مردی از اصبه و مردی از خاندان ابوسفیان که هر یک طالب حکومت هستند. مردی از ابقع و مردی از اصبه و مردی از خاندان ابوسفیان که در صورت سگی بیرون می شود... و در روایت عیاشی است که با بنی ذنب الحمار مضر و با سفیانی دایبان او از کلب. پس سفیانی و همراهانش بر بنی ذنب الحمار ظاهر می شوند تا آنکه به سختی آنان را می کشند، به گونه ای که هرگز کسی این گونه نکشته است و او از بنی ذنب الحمار است. و در روایت نعمانی است که: سفیانی با ابقع و ربو می شود و به جنگ با یکدیگر می پردازند. سفیانی او و هوادارانش را می کشد و سپس اصبه را به قتل می رساند. هشتم: جنگ دو نیزه در شام و روی دادن زلزله ای در آنجا و فرورفتگی در حرستا و روی آوردن قومی از مغرب به آنجا شیخ طوسی در غیبت به اسناد از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده است که گفت: چون دو نیزه در شام به جنگ یکدیگر درآیند، آن آیتی از آیات خدای تعالی است. سپس گفته شد: بعدا چه [صفحه ۳۷۶] می شود؟ فرمود: سپس زلزله ای روی می دهد که جای آن در شام است که طی آن صد هزار نفر کشته می شوند. خداوند این زلزله را برای مومنان رحمت و برای کافران عذاب قرار می دهد پس اگر این امور واقع شد به صاحب مرکبان ابلق و تاتاری و صاحب پرچمهای زرد بنگرید که از مغرب می آیند تا در شام فرود آیند. پس اگر این امر به وقوع پیوست به فرورفتگی یکی از قریه های شام به نام حرستا بنگرید و چون این امر روی داد، در پی آمدن فرزند آکله الاکباد (جگرخواره) در وادی یابس باشید. نعمانی در کتاب غیبت مانند همین روایت را ذکر کرده جز آنکه در آنجا آمده است: علی علیه السلام فرمود: آشکار نگردد مگر آیتی از آیات خداوند. سوال شد: ای امیر مومنان آن چیست؟ فرمود: زلزله ای است که در شام به وقوع می پیوندد که در آن بیش از صد هزار نفر کشته می شوند. و فرمود: زلزله ای است که در شام به وقوع می پیوندد که در آن بیش از صد هزار نفر کشته می شوند. و فرمود: اسبان تاتاری ابلق مخدوقه و سپس افزود: این در شام واقع می شود هنگام ناشکیبایی بزرگ تر و مرگ سرخ و پس از آنکه فرموده است در حرستا می افزایشد: چون این امر واقع شد فرزند آکله الاکباد (جگرخواره) از وادی یابس خروج می کند تا بر منبر دمشق مستولی می شود پس اگر این امر روی داد در انتظار خروج مهدی باشید. نعمانی به سند خود از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در انتظار فرج باشید از سه اختلاف شامیان که میان آنان و پرچمهای سیاه درمی گیرد و ترس و بیم در ماه رمضان است. همچنین نعمانی به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قائم ظهور نمی کند مگر آنکه فتنه ای شام را فرا بگیرد مردم شام می خواهند از این فتنه راه خروجی بیابند اما نمی توانند. نهم: فرو ریختن قسمتی از مسجد دمشق ایمن. این علامت را جابر جعفی از امام باقر علیه السلام، در ضمن علاماتی که از آن حضرت نقل کرده، ذکر می کند. بنابراین روایت امام باقر علیه السلام فرمود: و قسمتی از مسجد دمشق ایمن فرو می ریزد. در روایت چنین آمده اما شاید درست آن باشد که قسمتی از طرف راست مسجد دمشق یا از جانب مسجد دمشق ایمن فرو می ریزد. شیخ طوسی در غیبت به سند خود از عمار بن یاسر نقل کرده است که در ضمن حدیثی گفت: در جانب غربی مسجد دمشق فرورفتگی پدید می آید تا آنکه دیوارش فرو می ریزد و در روایتی است که دیوار مسجد دمشق ویران می شود. دهم: برخاستن بانگی از دیوارهای دمشق شیخ طوسی در غیبت به سند خود از عمار بن یاسر در ضمن حدیثی نقل کرده است که گفت: و منادی از روی دیوارهای دمشق بانگ برمی آورد که: وای بر مردم زمین از شری که نزدیک می شود. و در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: و صدایی از ناحیه دمشق [صفحه ۳۷۷] به گوش شما می رسد که نوید فتح می دهد. و در روایت عیاشی است که منادی را می بینی

که در دمشق ندا می دهد. نعمانی به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: منتظر شنیدن صدا باشید که به ناگهان از سوی دمشق به گوش شما می رسد و در آن برای شما گشایشی بزرگ است. یازدهم: خروج مروانی و عوف سلمی و شعیب بن صالح نعمانی در غیبت به سند خود از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که گفت: پیش از ظهور قائم، سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح باید ظاهر شوند پس چگونه این شخص (محمد بن ابراهیم بن اسماعیل) چنین ادعا می کند؟ همچنین وی به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فرزندان عباسی و مروانی جنگی سخت در قرقیسا خواهند کرد که جوان نیرومند در آن پیر و ناتوان می شود، خداوند پیروزی را از آنان می گیرد و به پرندگان آسمان و درندگان زمین می گوید از گوشت های ستمگران خود را سیر کنید. سپس سفیانی خروج می کند. نگارنده: ظاهر برخی از اخبار رسیده درباره ی سفیانی، حاکی از آن است که جنگ قرقیسا با سپاه اوست و البته تعداد در این باره جایز است. والله اعلم. شیخ طوسی در غیبت به سند خود از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیش از ظهور مهدی، مردی به نام عوف سلمی در جزیره، خروج خواهد کرد. جایگاه او در تکریت و قتل وی در مسجد دمشق است. سپس شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند آنگاه سفیانی ملعون از وادی یابس خروج خواهد کرد... همچنین وی به سند خود از عمار بن یاسر در ضمن حدیثی آورده است که گفت: سپس مهدی خروج می کند و زیر لوای او شعیب بن صالح است. دوازدهم: خروج حسنی و کشته شدن او پیش از این در نشانه ی نخست از امام صادق علیه السلام نقل شده بود که گفت: چون فرزندان عباس با یکدیگر اختلاف ورزند و عرب از قید و ذلت رها شود، هر کس با هر وسیله ی دفاعی که در اختیار دارد برخیزد و سفیانی ظاهر شود و یمانی روی آورد و حسنی حرکت کند، صاحب الزمان خروج خواهد کرد... و در روایتی آمده است: وقتی مهدی علیه السلام بخواهد خروج کند برخی از دوستانش را از [صفحه ۳۷۸] تصمیم خویش آگاه می کند پس حسنی می آید و امام علیه السلام خبر ظهور خود را به او می گوید. حسنی زودتر از آن حضرت قیام می کند آنگاه مکیان بر وی می شورند و او را می کشند و سرش را به شام (برای سفیانی) می فرستند. در این هنگام است که صاحب الزمان ظهور می کند... سیزدهم: خروج سپاهیان یاز مصر به شام و خروج مصری شیخ مفید به سند خود از امام رضا نقل کرده است که فرمود: گویی من پرچمهای مصر را می بینم. این پرچم ها سبز رنگ اند و به شامات می آیند و به فرزند صاحب الوصیات رهنمون می شوند. و در روایتی از امیر مومنان علیه السلام نقل شده است که تعدادی از نشانه های ظهور را برشمرد و فرمود: و امیر الامراء در مصر قیام می کنند. شیخ طوسی در غیبت به سند خود از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: پیش از سفیانی، مصری و یمانی خروج می کنند. چهاردهم: تمرکز سپاهیان قیس در مصر و سپاهیان کنده در خراسان شیخ مفید به سند خود نقل کرده است که: مردی از امام حسن علیه السلام درباره ی فرج پرسید؟ فرمود: آیا پاسخ مفصل می خواهی یا مجمل؟ گفت: مجمل. فرمود: چون سپاهیان قیس در مصر و سپاهیان کنده در خراسان تمرکز یابند، فرج خواهد بود. نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیش از قیام قائم، جنگ قیس روی خواهد داد. پانزدهم: فرود آمدن ترک در جزیره و روم در رمله این نشانه در برخی از روایات از قول جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: به زمین بچسب و هیچ حرکتی مکن تا آنکه نشانه هایی را که برای باز می گویم ببینی و آنچه را که به تو می نمایانم دریابی. و آن را پس از من، از قول من نقل کن. آنگاه تعدادی از علامات ظهور را برشمرد تا آنکه فرمود: و فرود آمدن ترک در جزیره و روم در رمله. و در روایتی دیگر آمده است: و روم در فلسطین فرود آیند. و در روایتی آمده است: و برادران ترک پیش می آیند تا آنکه در جزیره اردو می زنند و برادران مارقه ی روم می آیند تا آنکه در رمله اردو می زنند. و در روایتی است که: و گروهی مارق از ناحیه ی ترک حرکت می کنند تا آنکه در جزیره فرود می آیند و مارقه روم به پیش می آیند تا آنکه در رمله فرود می آیند. ظاهرا مراد در «جزیره» جزیره العرب و مراد از «رملة» شهری است در فلسطین. و در روایتی است که چون ترک با روم به مخالفت برخاست یا هنگامی که ترک با روم به [صفحه ۳۷۹] تخالف برخیزند (ظهور قائم روی می دهد) ظاهرا بدین معناست که ترک در جزیره و روم

در رمله فرود آیند. و در روایتی است که: چون روم و ترک بر شما چیرگی گیرند و سپاهیان خود را بسیج کنند... و در روایتی از امیر مومنان علیه السلام آمده است که فرمود: سپاهیان ترک در نقاط مختلف و نواحی گوناگون پراکنده شوند. شانزدهم: حصار کوفه شاید این حصار از جانب سفیانی کشیده شده است. هفدهم: شکافتن چاهها در کوچه های کوفه مقصود چاههای آب است که ظاهرا به خاطر غلبه یکی از دو گروه بر دیگری این واقعه رخ می دهد. هیجدهم: بسته شدن مساجد به مدت چهل روز ظاهرا این امر در کوفه اتفاق می افتد. نوزدهم: کشف هیکل مقصود از این مورد، روشن نیست. بیستم: به اهتزاز در آمدن پرچمهایی در اطراف مسجد اکبر در کوفه بیست و یکم: کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه به همراه هفتاد تن این نشانه را چنان که گذشت مفید ذکر کرده بود. بیست و دوم: کشته شدن اشفع در بیعت بتها مقصود از اشفع، معلوم نیست و شاید این کلمه تصحیف شده باشد مقصود از بیعت بتها، کنیه یا جایی مانند آن باشد که محل بتها است. بیست و سوم: اسیر شدن هفتاد هزار دختر باکره از کوفه در روایت آمده است که کوفه بسیار بزرگ می شود تا آنجا که به کربلا متصل می گردد و این امر بعید نیست. [صفحه ۳۸۰] بیست و چهارم: خروج صد هزار نفر از کوفه به سوی سفیانی بیست و پنجم: خروج سپاهیانی از مشرق زمین با مردی از خاندان محمد صلی الله علیه و اله بیست و ششم: خروج مردی از نجران که به ندای امام پاسخ می دهد بیست و هفتم: برخاستن ندایی از طرف مشرق که می گوید ای اهل هدایت جمع شوید و نیز برخاستن صدایی از سوی مغرب که می گوید: ای اهل باطل گرد آید بیست و هشتم: تلون خورشید. بیست و نهم: زنده شدن اصحاب کهف و خروج آنان در رکاب قائم علیه السلام نشانه هایی از شماره شانزدهم تا بیست و نهم و دیگر شماره ها نقل شد، از کتاب سرور اهل الایمان است. نویسنده ی این کتاب، روایتی از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده که آن حضرت طی آن، به نشانه های ظهور اشاره کرده و فرموده است: ظهور را علامات و نشانه هایی است: نخست: کشیدن حصار است به گرد کوفه با برج ها و خندقها و کشف شده شدن چاه ها در کوچه های کوفه و تعطیل مساجد به مدت چهل شب و کشف هیکل و به جنبش در آمدن پرچم ها در اطراف مسجد اکبر. قاتل و مقتول آنان در دوزخ جای دارند. قتل سریع و مرگ شتابان است. و نفس زکیه به همراه هفتاد تن در پشت کوفه به قتل می رسند و مذبح میان رکن و مقام است (ممکن است اشاره به نفس زکیه یا حسنی باشد) و قتل اشفع در بیعت بتها و خروج سفیانی با پرچمی قرمز که امیر آن مردی از بنی کلب است و دوازده هزار نفر از سپاهیان سفیانی به سوی مکه می روند. و امیر مدینه مردی است از بنی امیه که او را خزیمه می خوانند و چشم چپش کور است و در چشمش ناخنه ی درشتی است. مردان را مثله می کند رایتی بدو سپرده نمی شود مگر آنکه آن را در خانه ای در مدینه که گویند خانه ابوالحسن اموی است، فرود می آورد و سپاهی را در طلب مردی از خاندان محمد به مکه روانه می کند. فرمانده ی این سپاه مردی غطفانی است... و صد و سی هزار نفر را به کوفه گسیل می دارد آنان در رواء [۱۸] و فاروق [۱۹] فرود می آیند. سپس شصت هزار نفر از آنان حرکت می کنند تا آنکه در کوفه، در محل قبر هود علیه السلام در نخيله فرود می آیند پس در یوم الزینه بر ایشان هجوم [صفحه ۳۸۱] می برند. فرمانده ی مردم ستمگر و ظالم است او را کاهن و جادوگر می خوانند. امیری از شهر زوراء به سوی ایشان رهسپار می شود و پنج هزار کاهن وی را همراهی می کنند. او بر پل کوفه هفتاد هزار نفر را می کشد تا آنجا که مردم به خاطر خونهای فراوانی که در فرات جریان دارد، سه روز از برداشتن آب پرهیز می کنند. اجساد متعفن می گردند و هفتاد هزار دختر باکره از کوفه به اسارت گرفته می شوند. از آنان نه جامه ای می کنند و نه روبندی برمی دارند تا آنکه آنها را در محملها سوار می کنند و به «ثویه» که همان «عزی» است می برند آنگاه از کوفه صد هزار مابین مشرک و منافق خروج می کنند تا به دمشق می آیند. هیچ مانعی سد راه آنان نمی شود و آن ارم ذات العمد است. سپس پرچمهایی بی نشان از جانب مشرق زمین به پیش می آیند. این پرچم ها نه از پنبه است نه از کتان و نه از حریر. و به مهر رئیس بزرگ بر سر نیزه ها بسته شده اند. این پرچم ها را مردی از خاندان محمد به جلو راهبری می کند. این پرچم ها در شرق آشکار می شوند و بوی آن، که همچون بوی تند مشک است در مغرب به مشام می رسد. ترس به مدت یک ماه پیشاپیش این پرچم ها حرکت می کند تا آنکه آنان در

کوفه فرود می آیند در حالی که قصد خونخواهی پدرانشان را دارند. اوضاع این چنین است که سپاه یمانی و خراسانی روی می آورند. آنان همچون دو اسب مسابقه، از یکدیگر پیشی می گیرند، غبار آلوده و ژولیده موی و برهنه شمشیر. و مردی از اهل «نجران» قیام می کند و به ندای امام پاسخ می گوید او نخستین کس از نصار است که به امام پاسخ می دهد. پس بیعت خویش را می شکند و صلیبش را درهم می کوبد و با موالی مردمان ضعیف خروج می کند و برای اعلام هدایت به نخیله می روند. تمام آنان در جایی به نام فاروق گرد خواهند آمد در آن روز میان مشرق و مغرب سه هزار نفر کشته می شوند و کسی در ماه رمضان هنگام بر زدن سپیده، از سوی مشرق بانگ می زند که ای اهل هدایت گرد آید و نیز یکی از سوی مغرب، هنگامی که شفق از بین می رود فریاد می زند: ای اهل باطل گرد آید و از فردا هنگام خورشید رنگ و وارنگ می شود، زرد و آنگاه سیاه و تاریک می گردد و روز سوم خداوند میان حق و باطل جدایی می افکند و دابۀ الارض (جنبندۀ زمین) بیرون می آید و روم نزدیک ساحل دریا از غار جوانان روی آور می شوند. پس خداوند اصحاب کهف را همراه با سگشان زنده می کند. با ایشان مردی که وی را ملیخا می خوانند و کس دیگری است که آن دو را حمل می کند. این دو، گواهان مسلمان قائم علیه السلام هستند. سی ام، ظاهر شدن آتش در کوفه نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خداوند تعالی که فرموده: پرسنده ای از [صفحه ۳۸۲] عذابی که فرود آید سوال کرد [۲۰] نقل کرده است که فرمود: تاویل این آیه چیزی است که خواهد آمد و آن عذابی است که در ثوبه واقع می شود یعنی آتشی تا آنکه این آتش به کناسه منتهی شود، کناسه بنی اسد تا آنجا که به ثقیف نیز می رسد به هیچ جایگاهی از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و اله برخورد نمی کند مگر آنکه آن را می سوزاند و این عذاب پیش از خروج قائم علیه السلام واقع خواهد شد. (ثوبه مکانی است نزدیک کوفه و کناسه نیز نامحله ای است در کوفه). سی و یکم: ظهور آتشی از مشرق نعمانی به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگامی که از طرف مشرق آتشی بزرگ شبیه هردی [۲۱] دیدید که سه روز یا هفت روز پدیدار می گردد، چشم به راه فرج آل محمد صلی الله علیه و اله باشید. و نیز نعمانی به سند خود از همان حضرت روایت کرده است که فرمود: چون علامتی در آسمان دیدید یعنی آتش بزرگی از سوی مشرق آشکار شد که چند شب پرتو افشانی کرد آن هنگام، وقت فرارسیدن فرج مردمان است. این آتش اندکی پیش از ظهور قائم علیه السلام آشکار خواهد شد. سی و دوم: آتش و سرخی در آسمان شیخ مفید به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردم پیش از قیام قائم توسط آتشی که در آسمان ظاهر می شود و نیز سرخی یی که آسمان را روشن می کند، از گناهانشان دور می شوند. سی و سوم: شکافتن فرات شیخ مفید به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در سال فتح (قائم علیه السلام) فرات شکاف برمی دارد تا آنجا که آب تمام کوچه های کوفه را فرا می گیرد. سی و چهارم: فراوانی قتل در میان حیره و کوفه شیخ مفید به سند خود از جابر نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام گفتم: ظهور قائم علیه السلام چه [صفحه ۳۸۳] وقت به وقوع خواهد پیوست؟ فرمود: هنگامی که میان حیره و کوفه قتل و کشتار افزون شود. نعمانی به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: قائم ظهور نمی کند مگر آنکه... میان کوفه و حیره کشتار شود و کشته های آنان یکسانند.. در بحار الانوار آمده است: مقصود آن است که کشته های آنان در بین راهها خواهند ماند. اما به نظر نگارنده مراد حدیث تساوی شمار کشتگان دو طرف است. [۲۲]. سی و پنجم: کشته شدن مردی از موالی میان حیره و کوفه نعمانی به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: سپس مردی از موالی کوفیان در ضعفاء خروج می کند آنگاه فرمانده سپاه سفیانی او را میان حیره و کوفه می کشد. سی و ششم: ویران شدن دیوار مسجد کوفه نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چون دیوار مسجد کوفه که در انتهای آن واقع است، در آن طرف که به خانه ابن مسعود چسبیده، ویران شود در آن هنگام حکومت بنی فلان از بین می برد و بدانید که ویرانگر آن، دیگر آن را نخواهد ساخت. شیخ مفید به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: چون دیوار مسجد کوفه از آنجا که به خانه ابن مسعود متصل است ویران شد، در این هنگام حکومت قوم هم نابود خواهد شد و به

وقت نابودی حکومت آنان قائم علیه السلام خروج خواهد کرد. «قوم و بنی فلان» در این دو روایت همان بنی عباس هستند و در علامت نخست، گذشت که زوال حکومت بنی عباس یکی از نشانه های ظهور قائم علیه السلام بوده است. همچنین پیش از این درباره ی اینکه به هنگام زوال حکومت بنی عباس، قائم ظهور می کند پاسخ لازم داده شد. سی و هفتم: فرورفتگی در بغداد و بصره و کشتار در بصره و ویرانی و نابودی و ترس در عراق شیخ مفید به سند خود از امام صادق علیه السلام روایتی نقل کرده و برخی از علامات مهدی را از قول آن حضرت آورده است، تا آنجا که می فرماید: و فرورفتگی در بغداد و فرورفتگی در شهر [صفحه ۳۸۴] بصره و خونهایی که در آنجا ریخته می شود و ویرانی خانه هایش و مرگ و میری که در میان آنان می افتد و ترسی فراگیر در میان عراقیان که آرامش از آنان سلب می کند. سی و هشتم: ویرانی بصره این نشانه از امیر مومنان علیه السلام روایت شده است و در شماره ی پیشین نیز نقل شد که یکی از علامات ظهور خراب شدن خانه های بصره است. سی و نهم: ویرانی ری نعمانی به سند خود از کعب الاخبار روایت کرده است که گفت: «ویرانی زوراء» یعنی همان ری و «فرورفتگی مزوره» یعنی بغداد [۲۳] از نشانه های ظهور است. چهلم: خروج پرچمهای سیاه از خراسان شیخ طوسی در غیبت به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پرچمهای سیاهی که از خراسان به سوی کوفه برون آمده اد، اردو می زنند پس مهدی علیه السلام ظهور کند برای بیعت به سوی او می روند. نعمانی به سند خود از ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: از سه علامت، چشم به راه فرج باشید یکی از آن علامتها پرچمهای سیاه از خراسان بود. همچنین وی از معروف بن خربوذ نقل کرده است که گفت: هیچ گاه نزد ابوجعفر باقر علیه السلام نمی رفتم جز آنکه می فرمود: «خراسان خراسان سجستان سجستان» انگار ما را بدان مژده می داد. چهل و یکم: خروج قومی از مشرق نعمانی به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: گویی می بینم که قومی در مشرق خروج کرده اند و خواستار حق اند ولی از ایشان دریغ می شود. باز خواستار آن می شوند و به آنان داده نمی شود. پس چون چنین می بینند شمشیرهای خود را بر گردن خویش می افکنند، پس آنچه می طلبند به ایشان بدهند ولی ایشان از پذیرفتن آن خودداری می کنند تا اینکه قیام کنند و آن را به کسی باز ندهند مگر به صاحب شما. کشتگان نشان [صفحه ۳۸۵] شهیدند بدانید اگر من خود آن را درمی یافتم حتما خود را برای صاحب این امر نگاه می داشتم. چهل و دوم: برافراشته شدن دوازده پرچم مشابه یکدیگر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هنگام ظهور مهدی علیه السلام دوازده پرچم مشابه برافراشته شوند، و معلوم نیست که کدام پرچم از چه کسی است؟ پس راوی گریست و گفت: پس چه کنیم؟ امام علیه السلام به نور آفتابی که در داخل اتاق تابیده بود، نگریست و فرمود: به خدا امر ما آشکارتر از این خورشید است. چهل و سوم: قیام قائمی از اهل بیت در گیلان نعمانی به سند خود از امیر مومنان علیه السلام، طی حدیثی روایت کرده است که فرمود: و قائمی از ما در گیلان قیام خواهد کرد و «ابر» [۲۴] و دیلم به ندای او پاسخ می دهند. چهل و چهارم: وقوع جنگی میان دو مسجد و کشته شدن پانزده دلاور عرب شیخ مفید به سند خود از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: از نشانه های ظهور جنگی است میان دو مسجد و فلانی از فرزندان فلانی، پانزده دلاور عرب را می کشد. مقصود از دو مسجد، مساجد مکه و مدینه است زیرا از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: پیش از ظهور، علامات و نشانه هایی است که میان حرمین به وقوع می پیوندد. گفته شد: آن رخدادها چیست؟ فرمود: جماعتی هستند و فلانی از آل فلان، پانزده مرد را می کشد. همچنین مقصود از فلانی و فلان مرد، همان بنی عباس است. زیرا در آن وقت تعبیر از بنی عباس به بنی فلان متداول بوده است همچنین ائمه علیه السلام در روایات بسیاری، از روی تقیه همین کار را کرده اند. چهل و پنجم: اختلاف بسیار در دین شیخ طوسی در غیبت به سند خود از حسن بن علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: این امری (ظهوری) که شما چشم به راه آن هستید واقع نمی شود مگر آنکه برخی از شما از برخی دیگر براءت جوید و بعضی از شما عده ای دیگر را لعنت کنند. گروهی از شما به صورت گروهی دیگر آب دهان اندازند و حتی برخی از شما بر کفر برخی دیگر گواهی دهید. پرسیدم: در این امر خیری نیست. فرمود: تمام خیر در همین امر است. در این

هنگام قائم ما قیام می کند و [صفحه ۳۸۶] تمام این امور را برطرف می سازد. علی بن ابراهیم در تفسیر خود از قول امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «یا می پوشاند به ما جامه ی پراکندگی» [۲۵] پس از ذکر دجال و صیحه و فرورفتگی فرمود: مقصود اختلاف در دین و طعن برخی از شما بر برخی دیگر است. چهل و ششم: ظهور فساد و منکرات شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، قائم شما چه وقت خروج خواهد کرد؟ فرمود: هنگامی که مردان خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان سازند و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده کنند و زنان بر اسبها نشینند. گواهیهای دروغ پذیرفته و گواهیهای راست مردود شود. مردم خون و زنا و رباخواری را کوچک می شمردند و از اشرار به خاطر ترس از زبان هایشان، پرهیز می شود (تا آنجا که فرمود) و صدایی از آسمان می آید که حق در او و شیعیان اوست. در این هنگام قائم ما خروج خواهد کرد. در همان کتاب صدوق به سند خود نقل کرده است که امیر مومنان علیه السلام فرمود: علامت خروج دجال هنگامی است که مردم نماز را بمیرانند و امانت را تبه سازند و دروغ گویی را روا شمردند و ربا بخورند و رشوه بگیرند و ساختمانها را محکم بسازند و دین را به دنیا بفروشند و سفیهان را به کار بگمارند و با زنان مشورت کنند و قطع رحم کنند و از هواها پیروی نمایند و خون یکدیگر را بی ارزش نشمرند. حلم و بردباری در میان مردم دلیل ضعف و ناتوانی باشد و ظلم و ستم باعث فخر گردد. امراء از فاجران و وزراء از ظالمان و عرفا از خیانت کاران و قاریان از فاسقان باشند. شهادت باطل و ناروا آشکار، و پرده دری و بهتان و گناه و طغیان علنی شود. زنان به خاطر میل فراوانی که به امور دنیایی دارند در کار تجارت با شوهرانشان شرکت جویند، صداهای فاسقان بلند شود و قابل شنیدن است. بزرگ قوم، پست ترین آنهاست و از شخص فاجر به خاطر بدی اش، پرهیز می شود و دروغگو تصدیق و خائن امین شمرده می شود. زنان نوازنده آلات لهو طرب به دست گرفته، به نوازندگی می پردازند آخرین کسان این امت، نخستین آنان را لعنت می کنند. زنها بر زینها سوار شوند [صفحه ۳۸۷] و زنان به مردان و مردان به زنان خود را همانند سازند. شاهد، بدون اینکه از وی درخواست شود گواهی دهد و دیگری به خاطر ذمه ی دوستی که بر گردن دارد برخلاف حق شهادت دهد. احکام دین را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند پوست میش را بر دلهای گرگ بپوشند در حالی که دلهایشان از مردار متعفن تر و از صبر تلخ تر است. در آن هنگام شتاب کنید. بهترین مکانها در آن روز بیت المقدس است. روزی فرا خواهد رسید که هر کس آرزو می کند که ای کاش از ساکنان آنجا باشد... کلینی در روضه کافی به سند خود از امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی نقل کرده است که فرمود: آیا نمی دانی که اگر کسی چشم به راه ظهور دولت ما باشد و بر ترس و آزاری که در راه پیروی از ما بدو می رسد شکیب ورزد، فردا در گروه ما خواهد بود؟ هرگاه دیدی که حی از میان رفت و اهل حق نابود شدند، و دیدی که ظلم همه جا را فرا گرفت و دیدی که دست در قرآن بردند و چیزهایی که در آن نبود، بدان افزودند و سپس از روی هوای نفس آن را توجیه کردند، و دیدی که دین تغییر یافت و دگرگون شد چنان که آب کاسه تغییر و دگرگونی می یابد و دیدی که پیروان باطل بر اهل حق برتری جستند و دیدی که فساد در همه جا آشکار است و کسی از آن جلوگیری نمی کند و مرتکبان آنها هم خود را معذور بدانند و هرگاه دیدی که فساد همه جا را فرا گرفته و مردها به مردها و زنها به زنها بسنده کرده اند، و دیدی که مومن لب فرو بسته و حرفش مقبول نمی افتد، و دیدی که فاسق دروغ می گوید دروغش را بر ملا نمی کنند، و دیدی که کوچک، بزرگ را به ریشخند می گیرد، و دیدی که مومن لب فرو بسته و حرفش مقبول نمی افتد، و دیدی که فاسق دروغ می گوید دروغش را بر ملا نمی کنند، و دیدی که کوچک، بزرگ را به ریشخند می گیرد، و دیدی پیوند خویشی را بریده اند، و دیدی که بعضی به عمل فاسد خود فخر می ورزند و مورد ستایش هم قرار می گیرند و او لبخند می زند و کسی هم چیزی به او نمی گوید، و دیدی که مردان خود را مانند زنان در معرض عمل نامشروع قرار می دهند، و دیدی که زنان با زنان زناشویی می کنند. هرگاه دیدی که ثنا و ستایش زیاد شد، و دیدی که مردم اموال خود را در راه غیر خدا بذل می کنند و کسی را از اینکار بر حذر نمی دارند و جلو آنها را نمی گیرند، و دیدی که

بعضی از مشاهده‌ی تلاش و کوشش مومن در امر دین، به خدا پناه می‌برند، و دیدی که همسایه، همسایه‌ی خود را آزار می‌رساند و کسی هم او را منع نمی‌کند، و دیدی که کافر از دیدن فساد در روی زمین خشنود است، و دیدی که انواع شراب به طور آشکار نوشیده می‌شود و مردم که از خدا نمی‌ترسند بر گرد آن اجتماع می‌کنند، و هرگاه دیدی که امر به معروف بی‌ارج می‌شود، و دیدی که فساد کاران در آنچه خدا نمی‌پسندد نیرومند و مورد ستایشند، و دیدی که اهل اخبار و حدیث تحقیر شده‌اند و دوستداران آنها از چشم افتاده‌اند، و دیدی که راه هر گونه عمل خیر بسته شده و راه اعمال شر گشاده است، و دیدی که حج خانه خدا تعطیل است و مردم را به ترک آن تشویق می‌کنند، و دیدی که مردم آنچه را که می‌گویند عمل نمی‌کنند، و هرگاه [صفحه ۳۸۸] دیدی که زنان مانند مردان مجلسها می‌گیرند، و دیدی که صفات زنان در بنی عباس پیدا شده دست و پای خود را حنا می‌گیرند و شانه بر موی خود می‌زنند همان طور که زن برای جلب نظر شوهرش موی خود را شانه می‌کند، و دیدی که توانگر عزیزتر از مومن است و ربا ظاهر و آشکار است و کسی را بدان سرزنش نمی‌کنند، و دیدی که زنان به زنا مباهات می‌کنند، و دیدی که بیشتر مردان زنان را بر اعمال بدشان همراهی می‌کنند، و دیدی که مومن تحقیر شده و محزون است و بدعتها و زنان هویدا گشته، و دیدی که مردم با شاهد دروغ به دیگران تعدی می‌کنند، و دیدی که حرام، حلال شده، و دیدی که امور دینی به رای شخصی مورد عمل قرار می‌گیرد، و دیدی که قرآن و احکام آن تعطیل شده، و دیدی که مردم در ارتکاب گناه آنچنان گستاخ شده‌اند که حتی منتظر رسیدن شب نیستند، و هرگاه دیدی که مومن جز با قلب خود قدرت ندارد اعمال زشت را نکوهش کند، و دیدی که مال بسیار در راه غضب خداوند صرف می‌شود، و دیدی که والیان، کافران را به خود نزدیک و نیکوکاران را از خود دور می‌کنند، و دیدی که والیان در اجرای حکم رشوه می‌خواهند، و دیدی که استانداری را به مزایده می‌گذارند، و هرگاه دیدی که زن شوهر خود را بدبخت می‌کند و برخلاف میل او عمل می‌کند و نفقه شوهرش را می‌پردازد. قمار آشکار است و شراب نیز آشکارا فروخته می‌شود و هیچ مانعی بر سر راه فروش آن نیست، و هرگاه دیدی که لهو و لعب آشکار گشته و کسی که از کنار آن می‌گذرد از آنها جلوگیری نمی‌کند، و دیدی که انسان شریف در برابر دشمنی که از او و قدرتش می‌ترسد، خوار می‌شود، و دیدی که شنیدن تلاوت قرآن بر مردم گران و شنیدن باطل بر آنان آسان است، و دیدی که همسایه از ترس زبان همسایه اش به او احترام می‌گذارد، و دیدی که حدود الهی تعطیل شده و به جای آن مردم به خواهش های خود عمل می‌کنند، و دیدی که مساجد تلا کاری شده و راستگوترین کس در نزد مردمان مفتریان دروغگو هستند و دیدی که شر آشکار شده و سعی در سخن چینی می‌شود و فحشا آشکار گشته، و دیدی که غیبت امری دلنشین تلقی می‌شود و مردم یکدیگر را بدان مژده می‌دهند، و دیدی که حج و جهاد را برای غیر خدا خواهند و دیدی که پادشاه، به خاطر دلخواه کافر، مومن را ذلیل می‌کند و ویرانی بیش از عمران و آبادی است و معیشت مردمان از راه کم فروشی است، و دیدی که ریختن خون مردم بی‌ارج می‌گردد و مردم برای بهره‌مندی از دنیا به طلب ریاست برمی‌خیزد و خود را به بدزبانی مشهور می‌دارند تا از وی بترسند و کارها را به دست او بسپارند، و هرگاه دیدی که نماز سبک شمرده می‌شود، و دیدی که مرد مال بسیاری دارد ولی اصلاً وجوهات شرعی آن را نمی‌پردازد، و دیدی که هرج و مرج افزون شده و دیدی که مرد شامگاهان با نشاط است و پگاهان خمود و به زندگی اهمیت نمی‌دهد، و دیدی که مانند حیوانات یکدیگر را می‌درند هرگاه دیدی که مرد، می‌رود تا نماز بگذارد و [صفحه ۳۸۹] چون برمی‌گردد لباسی در بر ندارد، و دیدی که دل‌های مردم سخت و سنگ شده و چشمانشان خشکیده و یاد خداوند بر آنها گران است، و دیدی که پلیدی روزافزون شده و مردم در آن به رقابت به یکدیگر برخاسته‌اند و نماز گزار نماز می‌خواند تا مردم او را ببینند و فقیه برای دنیاطلبی و ریاست خواهی فقه می‌آموزد، و هرگاه دیدی که مردم اطراف کسی را گرفته‌اند دنیاطلبی و ریاست خواهی فقه می‌آموزد. و هرگاه دیدی که مردم اطراف کسی را گرفته‌اند که قدرت با اوست، و دیدی کسی که طلب حلال می‌کند در نظر مردم، مذموم است و طالب حرام را مدح و احترام می‌کنند، و دید که در حرمین (مکه و مدینه) کارهایی می‌کنند که خداوند را خوش نمی‌آید

و کسی هم نیست تا مانع شود و هیچ کس آنها را از این عمل زشت باز نمی دارد، و دیدی که آلات موسیقی در مکه و مدینه آشکار است، و دیدی که مرد سخن حقی می گوید و امر به معروف و نهی از منکر می کند و در همان حال کسی به قصد نصیحت نزد او می رود و به وی می گوید این را از زبان تو ساخته اند، و دیدی که مردم به یکدیگر می نگرند و اهل شر را مقتدای خود می گیرند و جاده ی خیر خالی است و کسی در آن راه نمی رود و مردم بی وحشت از کنار مرده می گذرند و هر سال بدعت و بدی بیش از پیش فزونی می گیرد، و دیدی که مردم و مجالس جز از توانگران متابعت نمی کنند، و دیدی که به محتاج فقط می خندند و برای غیر خدا رحمت می آورند، و دیدی که نشانه هایی در آسمان ظاهر می شود که مردم از آنها نمی ترسند، و دیدی که مردم مانند حیوانات بر روی یکدیگر می جهند و مردم از ترس یکدیگر از منکرات جلوگیری نمی کنند و مرد جز برای رضای خدا بسیاری از مال خود را انفاق می کند و حال آنکه برای راه خدا اندکی هم نمی بخشد، و دیدی که بی احترامی به پدر و مادر افزون می شود و مقام آنها را کم ارزش می کنند و پدر و مادر در نظر فرزندانشان بدتر می شوند و فرزند از این که بر پدر و مادرش افترا بندد شاد می گردد، و دیدی که زنان بر حکومت و هر کاری دست می یابند و مال خود را در هر کاری که خود دوست دارند، صرف می کنند و فرزند بر پدرش افترا می بندد و خود را از پدر و مادرش بالاتر می گیرد و به مرگ آنها خرسندی نشان می دهد، و دیدی که اگر یک روز از عمر مردی بگذرد که در آن روز گناه بزرگی همچون زنا و کم فروشی و غل و غش در معامله یا شرابخواری نکرده باشد، اندوهگین و افسرده است و احساس ضرر می کند و آن روز را تباه شده می انگارد، و دیدی که حاکم مواد خوراکی را احتکار می کند و اموال خویشان در راه باطل تقسیم می شود و با آن قمار می کند و شراب می نوشند، و دیدی که با شراب، دردهای خود را درمان می کنند و نوشیدن آن را برای بیمار تجویز می کنند و از آن شفا می جویند، و دیدی که مردم در خصوص امر به معروف و نهی از منکر و ترک دینداری با آنها برابرند، و دیدی که باد و بروت منافقان همواره در وزیدن است ولی نسیم اهل حق هیچ وزیدن نمی گیرد و دید که اذان گفتن و خواندن نماز جز با مزد انجام نمی گیرد، و دیدی که مساجد از مردمان خدا نا [صفحه ۳۹۰] ترس پر شده و در آنجا مردم برای غیبت کردن و خوردن گوشت اهل حق جمع شده اند و شراب و مسکرات را توصیف می کنند، و دیدی که آدم مست پیشماز مردم شده و عقل خود را از دست داده و مردم هم مستی را ننگ نمی شمردند و چون کسی مست شد او را گرامی می دارند و از وی می ترسند و او را وامی گذارند و حد نمی زنند، و دیدی کسی که مال یتیم را می خورد و در عین حال از شایستگی و خوبی خود دم می زند و قاضیان به خلاف فرمان خدا، حکم می رانند و والیان برای طمع، خائنان را امین می شمردند و میراث را به فاسقان و گستاخان بر خدا می دهند و آنان نیز اموال را از ایشان می گیرند و حکام هم آنها را به حال خود می گذارند تا هر کار که خواستند با آن مال بکنند، و دیدی که بر منبر بر مردم فرمان تقوا می دهند و گوینده خود به گفته ی خویش عمل نمی کند، و دیدی که اوقات نماز را سبک می شمردند، و دیدی که شخص صدقه را به وسیله ی دیگری صرف می کند و به خاطر خداوند نمی دهد و به خاطر مردم می دهد، و دیدی که تمام تلاش مردم شکم و عورتهايشان است و از خوردن حرام و یا ارتکاب عمل حرام باک ندارند، و دیدی که دنیا به آنها روی آورده و اعلام حق کهنه و مندرس گشته؛ مراقب باش و از خداوند عزوجل رهایی و رستگاری بطلب... چهل و هفتم: محنت های روزگار و بی وفایی برادران و ستم سلطان و خروج زندیقی از قزوین شیخ طوسی در غیبت به سند خود از محمد بن حنفیه نقل کرده است که بدو گفته شد: این امر (ظهور قائم) به طول انجامید تا کی این گونه خواهد بود؟ محمد بن حنفیه سری تکان داد و گفت: چگونه این امر به وقوع خواهد پیوست در حالی که هنوز محنت های روزگار و بی وفایی برادران آشکار نگشته و ظلم سلطان به وقوع نپیوسته و زندیق از قزوین برنخاسته است تا پرده ها دریده شوند و سینه ها کافر گردند و شادی و خوشی از بین برود هر که از دست این زندیق بگریزد، او را می یابد، و هر که با او جنگ کند، کشته می شود و هر که از او کناره گیرد، تنگدست شود و هر که با او همراه شود کافر گردد تا آنکه دو گرینده برخیزند که یکی بر دینش می گرید و دیگری بر دنیایش. وی همچنین گفت: از پیامبر روایت شده است که مردی از قزوین خروج

خواهد کرد که همانم پیامبری است. مردم از مشرک و مومن برای رفتن به سوی او شتاب می ورزند و کوهها از ترس پر (از مردم) می شود. چهل و هشتم: سالهای فریب کاری نعمانی به سند خود از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: همانا پیش از (ظهور) قائم [صفحه ۳۹۱] سالهای فریب کاری خواهد بود که راستگو در آن دروغگو و دروغگو در آن راستگو قلمداد شود و ما حل در آن مقرب باشد و در حدیثی است که رویضه در آن به سخن درآید. و در النهایه در حدیثی که در آن شرایط ظهور را یاد کرده، آمده است و رویضه در آن به سخن درآید. پرسش شد: رویضه چیست ای رسول خدا؟ فرمود: مرد خسیس و حقیر و این تصغیر «رابضه» است یعنی ناتوان و حقیری که دستش به آرزوهایش نمی رسد و «تا» در آخر آن برای مبالغه است. همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر «ماحل» فرمود: ماحل، یعنی مکار و حيله گر مانند این سخن خداوند که فرمود: «و هو شدید المحال» که مقصود از محال، مکر است. چهل و نهم: گرسنگی و ترس و قحط و قتل و طاعون و ملخ و زلزله و فتنه ها و کاهش در اموال و افراد انسانها و محصولات نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ناگزیر باید پیش از آمدن قائم سالی بیاید که در آن مردم گرسنه بمانند و آنان را ترسی سخت و کشتار و کاهش در مالها و افراد انسانها و محصولات فرا بگیرد که این امر در کتاب خداوند بیان شده است. آنگاه آن حضرت این آیه را خواند: و شما را حتما به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جانها و محصولات خواهیم آزمود پس شکیبایان را مژده بخش. همچنین در کتاب مزبور به سند خود از جابر جعفی نقل شده است که از امام باقر علیه السلام درباره ی این آیه سوال کرد: فرمود: این خاص و عام است. خاص آن گرسنگی است که به کوفه تعلق دارد و خداوند این عذاب را مخصوص دشمنان آل محمد قرار داده است و ایشان را بدین وسیله نابود می کند اما به معنی عام در شام واقع می شود که گرسنگی و ترس که هرگز نظیر آن گریبان گیرشان نشده آنان را فرا می گیرند و اما گرسنگی پیش از قیام قائم علیه السلام روی می دهد و ترس پس از قیام آن حضرت علیه السلام رخ خواهد داد. شیخ مفید می نویسند در حدیثی از محمد بن مسلم روایت شده است که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیش از (قیام) قائم بلوایی از جانب خدا به وقوع خواهد پیوست. عرض کردم: فدایت گردم آن چیست؟ در جواب آیه ی ولنبلونکم را قرائت فرمود آنگاه گفت: ترس از ملوک بنی فلان است و گرسنگی از بالا رفتن نرخ هاست و کاهش اموال به خاطر کساد شدن تجارت ها و کمی استفاده در آنهاست و کاهش انسانها به خاطر مرگ ناگهانی است و کاهش محصولات به خاطر کمی رشد گیاهان و قلت برکت محصولات است. سپس فرمود: در این هنگام شکیبایان را به تعجیل خروج قائم علیه السلام مژده بده. همچنین شیخ مفید به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیش از (قیام) [صفحه ۳۹۲] قائم سالی پر باران خواهد آمد که در آن محصولات و خرماها تباه خواهند شد. در وقوع این حادثه تردید نکنید. و نیز امیر مومنان علیه السلام فرمود: فرا روی قائم علیه السلام مرگی سرخ و مرگی سپید است و ملخ هایی که در فصل و غیر فصل خود می آیند و همچون رنگ خون هستند اما مقصود از مرگ سرخ شمشیر است و مقصود از مرگ سپید طاعون. و روایت شده است که حتی از هر هفت نفر، پنج تن از بین می روند. و روایت شده است که دو ثلث مردم نابود می شود. البته می توان گفت که این همه حوادث تدریجا به وقوع خواهند پیوست. و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: این امر (قیام قائم) به وقوع نمی پیوندد مگر آنکه نه دهم مردم از میان بروند. امام باقر علیه السلام نیز فرمود: قائم قیام نمی کند مگر آنکه پیش از وی ترسی سخت و فتنه و بلا و طاعون و جنگهایی سخت میان اعراب و اختلافاتی بسیار میان مردم باشد و مردم در دین خود به تشمت و پراکندگی افتاده باشند و حال و روزشان دگرگون شده باشد تا آنجا که همه، هر بام و شام به خاطر جنگهایی که مردم با هم می کنند و گوشت یکدیگر را می خورند، مرگ خود را خواستار می شوند. بدین ترتیب امام زمان به هنگام یاس و نومیدی خروج خواهد کرد در حالی که مردم کمتر به فرج وی امیدوارند. پنجاهم: فراوان شدن فقر و فاقه و منکر شدن بعضی، بعض دیگر را علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون فقر و فاقه فراوان شود و هر یک از مردم دیگری را انکار کند، در این هنگام هر بام و شام منتظر

ظهور باشید. عرض شد: مقصود از فقر و فاقه را می دانیم اما منظور از انکار مردم یکدیگر را چیست؟ فرمود: مقصود آن است که شخص دست نیاز به سوی برادرش دراز می کند اما او به گونه ای دیگر با وی برخورد می کند و با او طور دیگری سخن می گوید. پنجاه و یکم: مشخص شدن حق خواهان و پاک شدن آنها شیخ مفید به سند خود از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آنچه را که به خاطر وقوع آن گردن های خود را دراز می کنید و سرک می کشید واقع نخواهد شد مگر آنکه پاک و مشخص شوید و در آن هنگام جز اندکی از شما بر جای نخواهند ماند. پس این آیه را تلاوت کرد. الم. آیا مردم پنداشتند همین که بگویند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد امتحان قرار [صفحه ۳۹۳] نمی گیرند. [۲۶]. ظاهراً مراد از این روایت آن است که عده ی بسیاری از دین منحرف می شوند و جز عده ی کمی که همان مومنان واقعی و مخلصند، باقی نمی مانند. پنجاه و دوم: مشخص شدن اولیای خدا و پاک شدن زمین از لوث وجود منافقان شیخ مفید در مجالس به سند خود از حذیفه بن یمان، نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود: خداوند اولیا و برگزیدگان خویش را مشخص می کند، تا آنجا که زمین از لوث وجود منافقان و گمراهان و تبار گمراهان پاک می شود، تا آنجا که پنجاه زن به مردم برخورد می کنند که یکی از آنها به وی می گوید: ای بنده ی خدا مرا بخر و آن دیگری می گوید: ای بنده ی خدا مرا بخر و آن دیگری می گوید: ای بنده ی خدا مرا در پناه خود گیر [۲۷]. پنجاه و سوم: فتنه و مسخ شیخ مفید به سند خود از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است که درباره ی آیه «و به زودی آیات خود را در آفاق و نفسهایشان، بدیشان می نمایانم تا برایشان آشکار شود که آن حق است [۲۸]» فرمود: مقصود فتنه هایی است که در جهان رخ می دهد و مسخی است که در دشمنان حق هویدا می شود. نعمانی به سند خود نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره ی آیه ی: «عذاب خواری آور در حیات دنیاست» [۲۹] سوال شد. آن حضرت فرمود: کدامین خواری، خوارتر از آن است که مرد در خانه ی خودش و در میان خانواده اش باشد که ناگهان خانواده اش گریان ها بر او درند و فریاد برآورند. پس گفته می شود: فلانی همین الان مسخ شد. پرسش شد: آیا این امر پیش از قیام قائم است یا پس از آن؟ فرمود: پیش از قیام او. پنجاه و چهارم: رها شدن عرب از قید و بند حاکمان مقصود آن است که عرب از اطاعت پادشاهان سرمی تابند و هر کار که خواستند، می کنند. پیش از این در مورد اول نیز نقل کردیم که از امام صادق علیه السلام سوال شد: فرج شیعیان شما چه [صفحه ۳۹۴] هنگام خواهد بود؟ و آن حضرت در پاسخ نشانه هایی را ذکر کرده اند که یکی از آنها همین مورد بود. پنجاه و پنجم: بیعت پسر بچه و بالا بردن هر صاحب شاخی، [۳۰] شاخش را مقصود آن است که هر کس با اندک وسایلی که دارد درصدد حکومت و امارت برمی آید بالا بردن بناء است و در مورد نخست گفته شد که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: فرج شیعیان شما چه وقت خواهد بود؟ و آن حضرت در پاسخ نشانه هایی را باین کرد تا آنجا که گفت: و هر صاحب شاخی، شاخش را بلند کند و نیز روایت شده است که (امام باقر علیه السلام) فرمود: چون بیعت پسر بچه ظاهر شد، هر صاحب شاخی، شاخش را بالا می آورد. پنجاه و شش: فراوان شدن عزل و نصب نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این امر (قیام قائم) به وقوع نخواهد پیوست تا اینکه هیچ صنفی از مردم برجای نمی ماند مرگ بر اینکه بر مردم حکومت کند، تا اینکه کسی نگوید: «اگر حاکم می شدیم به عدالت رفتار می کردیم». سپس قائم، به حق و عدالت قیام خواهد کرد. پنجاه و هفتم: برخاستن ندایی از آسمان با نام قائم در این باره روایات بسیاری نقل شده است. گاه از آن به ندا و گاه به صیحه و گاهی هم به فزعه تعبیر شده است. منصور دوانیقی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: باید حتماً ندا کننده ای از آسمان به نام مردی از نسل ابوطالب از فرزندان فاطمه علیه السلام ندا در دهد. پس وقتی چنین شود ما نخستین کسانی هستیم که ندای او را پاسخ می گویم چون او ما را به مردی از پسر عموهایمان فرا می خواند. اگر من خود این حدیث را از ابوجعفر محمد بن علی نشنیده بودم و تمام مردم زمین آن را برایم باز می گفتند هرگز این حدیث را نمی پذیرفتم. اما محمد بن علی این حدیث را به من گفت. آنچه از اخبار و روایات مستفاد می شود آن است که این ندا چهار بار خواهد بود: بار نخست: در ماه رجب است. نعمانی و شیخ طوسی در

کتابهای خود موسوم به غیبت به اسناد خود از حمیری و غیر از او از امام رضا علیه السلام نقل کرده اند که در ضمن حدیثی فرمود: ناگزیر فتنه ای بسیار سخت و دشوار روی خواهد داد که در آن هر محرم و صاحب سری فرو [صفحه ۳۹۵] می افتد و این واقعه هنگامی اتفاق خواهد افتاد که شیعه سومین کس از فرزندان مرا از دست دهد بر او ساکنان آسمان و زمین می گریند گویی من با ایشانم هر جا که هستند. اینک ندایی در داده اند و من این ندا را از دور می شنوم چنان که گویی همین نزدیک است. این ندا برای مومنان رحمت و برای کافران عذاب است. در رجب سه صدا از آسمان به گوش می رسد یکی از آنها این است «لعنت خداوند بر ظالمان» و دومی گوید: «فرا رسید قیامت» و سومی تنی است آشکار که به سوی چشمه ی خورشید حرکت می کند. این امیر مومنان است که برای کشتن ستمگران حمله کرده است. و در روایت حمیری آمده است: صدا، تنی است در شاخ خورشید که می گوید: خداوند فلانی را برانگیخت پس سخن او را بشنوید و پیروی اش کنید در این هنگام فرج مردم حاصل می شود و مردم دوست می داشتند که زنده می بودند و خداوند سینه های مومنان را شفا می بخشد. بار دوم: پس از بیعت وی میان رکن و مقام ندایی از آسمان آید چنان که در نشانه ششم باز گفتم. این ندا در ماه رمضان در شب بیست و سوم در شب جمعه خواهد بود. جبرئیل از آسمان به نام قائم و نام پدرش ندا می دهد که این فلانی فرزند فلانی و همان امام است. و بنا بر روایتی دیگر می گوید: ای مردم این امیر شما فلانی است و این همان مهدی است. و نیز روایت شده است: که صوتی برمی خیزد که نام و او نام پدر و مادرش را بانگ می زند آن گونه که هر کس که در شرق و غرب است و نیز تمام مردم زمین هر یک به زبان خود این صوت را می شنوند. نام او نام پیامبری است. حتی دوشیزه ای که پس پرده است این صدا را می شنود و پدر و برادرش را مجبور به خروج می کند و خوابی باقی نمی ماند مگر اینکه بیدار می شود و ایستاده ای نیست مگر اینکه می نشیند و نشسته ای نیست مگر اینکه از ترس این صدا بر دو پایش می ایستد. و نیز روایت شده است که صدا در ماه رمضان نشانه ای است که دوشیزه را از پس پرده برون می آورد و خواب را بیدار می کند و بیدار را هراسان. و در روایتی است که صیحه ای در ماه رمضان شنیده خواهد شد که بیدار را می ترساند و خواب را بیدار می کند و دختر بکر را از پس پرده بیرون می آورد. امام باقر علیه السلام نیز فرموده است: صیحه جز در ماه رمضان نخواهد بود و آن صیحه جبرئیل است. و روایت شده است که: بانگ داده می شود که امر از آن فلان بن فلان است پس برای چه می جنگید؟ (یا) کشتار برای چیست؟ (یا) جنگ و کشتار برای چیست؟ صاحب شما فلانی است و البته بعید نیست که این، ندای دیگری باشد مثل آن ندایی که بعد از این خواهد آمد. علی بن ابراهیم در تفسیر خود به سند خویش از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که درباره ی [صفحه ۳۹۶] آیه ی «و اگر می دیدی چون هراسان می شدند» [۳۱] فرمود از صدا و این صدا از آسمان است... بار سوم: ندایی است به نام قائم که می گوید: «ای فلان بن فلان برخیز». این روایت را نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. ظاهراً این ندا، غیر از دو ندای گذشته است. بار چهارم: ندای جبرئیل و ندای ابلیس. در روایت است که جبرئیل در آغاز روز از آسمان ندا می دهد که بدانید حق با علی و شیعه ی او است. و ابلیس از زمین در آخر روز ندا می دهد که بدانید حق با فلانی (مردی از بنی امیه) و شیعه ی او است. و نیز روایت شده است که می گوید: بدانید که حق در سفیانی و شیعه ی او است. در این هنگام باطل کاران به تردید می افتند. ندای ابلیس همان گونه است که پیامبر را ر ليله العقبة مورد ندا قرار داد. و در روایت است که دو صیحه خواهد بود یکی در اول شب و دیگری در آخر شب دوم و می توان میان این دو روایت را چنین جمع کرد که مقصود از دو ندا، ندایی است در شب و ندایی در روز. امام باقر علیه السلام فرمود: چاره ای از این دو صدا، پیش از خروج قائم، نیست. صدای جبرئیل از آسمان و صدای ابلیس از زمین. پس از نخستین صدا تبعیت کنید و از تبعیت از صدای دوم پرهیزید. مبدا بدان فریفته شوید. همچنین در روایتی پس از ذکر علامات ظهور آمده است: اگر (تشخیص) این صدا بر شما مشکل شد تشخیص صدای آسمانی که نام و کار او (مهدی) را اعلام می کند بر شما مشکل نیست. و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: گواهی می دهم که از پدرم شنیدم که می فرمود: به خدا این (ندا به نام قائم) در کتاب خداوند

عزوجل بیان شده است. آنجا که می فرماید: «اگر بخواهیم بر ایشان نشانه ای از آسمان فرود می آوریم پس گردنهایشان برای آن فرود می افتد [۳۲]» در آن روز هیچ کس در زمین نمی ماند مگر آنکه خضوع می کند و سر فرود می آورد آنگاه امام علیه السلام به سخنان خود ادامه داد و فرمود: چون روز بعد فرا رسد ابلیس در هوا بالا رود و آنگاه بانگ بردارد. و در روایت دیگری آمده است: چون صدا را بشنوند، می روند در حالی که گویی بر سرشان پرنده ی (مرگ) نشسته است. زراره نیز از امام صادق علیه السلام در این باره پرسش کرد. آن حضرت در پاسخ فرمود: ندا خاص و عام است. عام را هر ملتی مطابق با زبان خودش می شنود. زراره پرسید: وقتی قائم را به نامش صدا می زنند چه کسی با او مخالفت خواهد کرد؟ امام پاسخ داد: ابلیس آنها را رها [صفحه ۳۹۷] نمی کند او نیز بانگ می دهد و مردم را به گمان می افکند. همچنین زراره از امام صادق علیه السلام پرسید: پس چگونه راستگو از دروغگو باز شناخته می شود؟ امام فرمود: کسانی که سخنان ما را روایت می کنند او را می شناسند و می گویند: او پیش از وجود یافتن، بوده است. اینان صاحب حق و راستگویند. همچنین هشام بن سالم در این باره از امام صادق علیه السلام پرسش کرد و گفت: چگونه این دو صیحه از دیگری قابل تشخیص است؟ فرمود: کسانی که این صیحه را پیش از به وجود آمدنش شنیده اند، می توانند آن را تشخیص دهند. پنجاه و هشتم: کشته شدن نفس زکیه از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی مهدی خروج می کند مردی از یارانش به سوی مکیان می رود و آنان را به یاری مهدی می خواند اما آنان بین رکن و مقام سر او را می برند. این مرد همان نفس زکیه است. صدوق در اکمال الدین به سند خود از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: قائم شما چه وقت ظهور خواهد کرد؟ آن حضرت نشانه هایی ذکر کرد تا آنجا که فرمود: و جوانی از آل محمد میان رکن و مقام کشته می شود نام او محمد بن حسن نفس زکیه است. همچنین وی به سند خود از ابراهیم حریری نقل کرده است که نفس زکیه جوانی است از آل محمد. او محمد بن حسن نام دارد. وی را بدون هیچ گناهی می کشند و چون او را می کشند نه در آسمان عذرخواهی می ماند و نه در زمین یآوری. در این هنگام است که قائم آل محمد همراه با گروهی به سوی ایشان برانگیخته می شود او در چشم مردم باریک تر از سرمه است. چون خروج کند مردم برای آنان می گریند. دیده نمی شوند که بسیار تیز و تند دور می شوند. خداوند مشارق و مغارب زمین را برای آنان می گشاید و اینان مومنان حقیقی هستند بدانید که بهترین جهاد در آخر الزمان خواهد بود. شیخ طوسی در غیبت به سند خود از عمار بن یاسر روایتی نقل کرده و پاره ای از علایم خروج مهدی را در آن یاد کرده تا آنجا که می گوید: در این هنگام نفس زکیه و برادرش در مکه به ناروا کشته می شوند. شیخ مفید به سند خود از باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بین قیام قائم علیه السلام و قتل نفس زکیه بیش از پانزده شب فاصله نیست. نعمانی در غیبت به سن خود از امیر مومنان علیه السلام در ضمن حدیثی نقل کرده است که فرمود: آیا شما را از آخرین پادشاه بنی فلان آگاه نکنم؟ گفتیم: چرا ای امیر مومنان آگاه کنید. فرمود: نفسی حرام از قریش در روزی حرام و در دیاری حرام کشته خواهد شد. سوگند به خدایی که دل دانه را شکافت و بشر را آفرید پس از [صفحه ۳۹۸] این واقعه بیش از پانزده روز پادشاهی بر مردم حکم نمی راند. پرسیدیم: آیا پیش از این واقعه یا بعد از آن چیزی رخ خواهد داد؟ فرمود: صیحه ای خواهد آمد در ماه رمضان. پنجاه و نهم: گرفتن بی هنگام خورشید و ماه شیخ مفید به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: دو نشانه پیش از قیام قائم علیه السلام به ظهور خواهد رسید. گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر همان ماه. از وی سوال شد: آیا خورشید در نیمه ی ماه رمضان و ماه در آخر آن خواهند گرفت؟ فرمود: من بدانچه گفتم داناتریم. این دو، نشانه های ظهور هستند و از زمان هبوط آدم علیه السلام هیچگاه چنین نشده اند. و در روایتی است که ماه برای پنج روز می گیرد و در روایت دیگر آمده است: ماه پنج روز می گیرد و خورشید پانزده روز و این در ماه رمضان خواهد بود و در روایتی است که: کسوف در ماه رمضان و در روزهای سیزدهم و چهاردهم واقع خواهد شد و در روایتی دیگر نقل شده است که خورشید در پنجم ماه رمضان و پیش از قیام قائم خواهد گرفت. شصتم: باز ایستادن خورشید و بیرون آمدن سینه و صورتی در چشم خورشید شیخ

مفید به سن خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره ی آیه: و اگر بخواهیم نشانه ای از آسمان فرو فرستیم پس گردنهایشان، به خاطر آن به حالت خضوع فرومی افتد [۳۳] فرمود: خداوند به زودی با آنان چنین می کند. پرسیدم: اینان کیانند؟ فرمود: بنی امیه و پیروانشان. گفتم: آن آیت و نشانه چیست؟ فرمود: بازایستادن خورشید از حرکت و بیرون آمدن سینه و صورت مردی در چشم خورشید که حسب و نسب خود را معرفی می کند و این در زمان سفیانی به وقوع خواهد پیوست، در این وقت نابودی او و قومش فراخواهد رسید. شیخ طوسی هم در غیبت به سن خود از علی بن عبدالله بن عباس نقل کرده است که گفت: مهدی خروج نمی کند مگر آنکه آیتی با خورشید نمایان شود. پیش از این نیز، در شماره ی پنجاه و هفتم گفته شد که بدنی را می بینند که به سوی چشم خورشید در حرکت است یا بدنی در شاخ خورشید دیده می شود. شصت و یکم: چهره ای در ماه و پنجه ای از آسمان نمایان می شود. نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سالی که در آن صیحه [صفحه ۳۹۹] شنیده می شود، قبل از آن آیتی خواهد بود، در ماه رجب، گفتم: آن آیت چیست؟ فرمود: چهره ای است که در ماه نمایان می شود و دستی آشکار، همچنین نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت ندای آسمانی و سفیانی و قتل نفس زکیه و پنجه ای که از آسمان نمایان می شود و فزعه را در ماه رمضان از نشانه های محتوم ظهور مهدی شمرد. پیش از این نیز در مورد یازدهم گفته شد که پنجه ای ظاهر می شود و چنین و چنان می گوید. شصت و دوم: طلوع ستاره دنباله دار این نشانه را مولف کفایه النصوص به سند خود از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده است. شیخ مفید نیز آن را در میان علامات ظهور قائم علیه السلام چنین نقل کرده است: و ستاره ای در مشرق طلوع می کند که مانند ماه پرتو افشان است سپس به هم برآید تا آنجا که نزدیک است دو طرفش به هم بسته شود. اما ظاهراً آنچه مفید گفته، غیر از نشانه ای است که مولف کفایه النصوص از آن نام برده است. شصت و سوم: شدت یافتن گرما نعمانی به سند خود از احمد بن محمد بن ابونصر روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیش از این امر (قیام قائم) ییوح است. من معنی «ییوح» را ندانستم تا آنکه حج گزاردم و در آنجا شنیدم که اعرابی می گوید: «هذا يوم ییوح» از او پرسیدم: ییوح یعنی چه؟ گفت: بسیار گرم. شصت و چهارم: حتی یک گروه از مردم نمی مانند مگر آنکه آنها هم به حکومت رسند نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این امر (ظهور قائم) نخواهد بود مگر آنکه حتی یک گروه از مردم باقی نمانند جز آنکه آنها هم به حکومت رسند. تا آنجا که حتی یکی هم نمی گوید: اگر ما به حکومت رسیده بودیم عدالت به خرج می دادیم. سپس قائم، به حق و عدل قیام خواهد کرد. و از همان حضرت علیه السلام نقل است که فرمود: دولت ما آخرین دولت است و هیچ خاندانی نمی ماند مگر آنکه پیش از ما به حکومت رسیده اند، تا مبادا چون روش ما را در حکومت دیدند بگویند: اگر ما به حکومت دست می یافتیم همانند اینان عمل می کردیم و این سخن خداوند عزوجل است که فرمود: فرجام کار از آن باتقویان است. [صفحه ۴۰۰] شصت و پنجم: مرگ خلیفه ای از امام صادق نقل شده است که فرمود: به هنگامی که مردم در عرفات، وقوف کرده اند سواری بر شتر تندروی نزد آنان می آید و ایشان را از مرگ خلیفه ای آگاه می کند، وقتی این خلیفه بمیرد فرج آل محمد و نیز فرج تمام مردمان حاصل می شود. شصت و ششم: کشته شدن خلیفه و خلع خلیفه و جانشینی ابن السبیه نعمانی به سند خود از حذیفه بن یمان نقل کرده است که گفت: خلیفه ای کشته می شود که نه در آسمان پوزش پذیری دارد و نه در زمین یآوری و خلیفه ای از خلافت خلع می شود تا آنجا که بر زمین گام برمی دارد و هیچ چیز او را نباشد و ابن السبیه را جانشین خود می گرداند. شصت و هفتم: بیست و چهار بارندگی شیخ مفید به سند خود از سعید بن جبیر نقل کرده است که گفت: سالی که مهدی علیه السلام در آن قیام می کند بیست و چهار بارندگی در زمین رخ می دهد و آثار و برکات آن را می بینی. شصت و هشتم: بارش باران در ماههای جمادی الاخر و رجب شیخ مفید به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چون هنگام قیام قائم فرا رسد، مردم در ماه جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب شاهد بارش باران هستند تا آنجا که چنین بارندگی را هیچ کس تا آن هنگام ندیده است،

خداوند به واسطه این باران گوشتها و بدنهای مومنان را در قبرهایشان می رویاند. پس گویی من ایشان را می بینم که از طرف جهنمه می آیند در حالی که موهایشان از خاک است. نگارنده: ظاهراً اینان یاران قائم علیه السلام هستند و همان کسانی اند که از قبرها برانگیخته می شوند تا در جرگه ی یاران آن حضرت جای گیرند. شصت و نهم: خروج دابة الارض و دجال و دخان و فرود آمدن عیسی علیه السلام و طلوع خورشید از سمت مغرب در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه ی «همانا خداوند تواناست بر اینکه آیتی فرو فرستد» [۳۴] فرمود: خداوند در آخر الزمان این آیتها را به تو [صفحه ۴۰۱] می نمایاند. از جمله این آیت هاست دابة الارض و دجال و فرود آمدن عیسی بن مریم و طلوع خورشید از مغرب. همچنین آن حضرت در تفسیر آیه ی «و بگو او تواناست بر اینکه عذابی از بالایتان بر شما فرستد» فرمود: آن دجال و صیحه است «یا از زیر پاهایتان» یعنی فرو رفتن زمین «یا شما را جامه ی پراکنندگی ببوشاند» و آن اختلاف در دین و طعن برخی از شما بر برخی دیگر است «و بچشاند سختی بعضی را بر بعضی دیگر از شما» [۳۵]. یعنی یکدیگر را بکشید و تمام این حوادث میان اهل قبله (مسلمانان) به وقوع خواهد پیوست. شیخ طوسی در غیبت به سند خود از امیر مومنان علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده است که فرمود: ده چیز است که پیش از قیام قائم گزیری از وقوع آنها نیست: سفیانی، دجال، دخان، دابه، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی، فرورفتن زمین در جزیره العرب و آتشی که از قعر عدن بیرون می آید و مردم را به سوی محشر سوق می دهد. صدوق در اکمال الدین به سند خود از امام باقر علیه السلام در ضمن نقل حدیثی روایت کرده است که فرمود: و روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فرود می آید و پشت قائم نماز می گزارد... همچنین در همان کتاب مذکور از امیر مومنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: علامت خروج دجال آن هنگام است که مردم نماز را بمیرانند و نشانه های ناهموار دیگری را ذکر کرد. پس اصبع بن نباته برخاست و گفت: ای امیر مومنان دجال کیست؟ امام علیه السلام فرمود: او صائد بن صید است از شهری که ان را اصفهان می خوانند و از قریه ای است که معروف به «یهودیه» است بیرون می آید. او چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست. و همچون ستاره ی صبح می درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آمیخته به خون است در پیشانی وی نوشته است: «این شخص کافر است». هر شخص باسواد و بی سوادی آن را می خواند. داخل دریاها می شود و آفتاب با او می گردد در برابرش کوهی از دود است و پشت سر او کوه سفیدی است که مردم آن را غذا می بینند وی در روزگار قحطی می آید و بر الاغ سفید (یا سبزه ای) سوار است یک گام الاغش یک میل راه است از هیچ آبی نمی گذارد مگر آنکه تا روز قیامت خشکیده می شود... با صدای بلند خود چنان ندا می دهد که از مشرق تا مغرب، جن و انس و شیاطین صدای او را می شنوند می گوید: «ای دوستان من بیایید به سویم. منم آن کسی که بشر را آفریدم و اندام آنها را معتدل ساختم و هر چیز را اندازه و مقداری تعیین کردم و همه را هدایت کردم منم آن پروردگار بزرگ شما». دجال دشمن خدا دروغ می گوید او یک [صفحه ۴۰۲] چشم دارد، غذا می خورد و در بازارها راه می رود حال آنکه خداوند شما نه یک چشمی است و نه غذا می خورد و نه در بازارها راه می رود و نه فنا می پذیرد. بدانید که بیشتر پیروان او در آن روز، اولاد زنا هستند و چیز سبزی بر سر و دوش دارند. خداوند او را در شام در تلی معروف به «تل افیق» [۳۶] در حالی که سه ساعت از روز جمعه سپری شده به دست شخصی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد (مهدی)، می کشد. در مجلس چهاردهم چنین آمده است که مهدی بر دجال پیروز می شود و او را بر کناسه کوفه به دار می آویزد. جمع میان مضمون این دو روایت بدین ترتیب امکان پذیر است که مهدی، او را در تل افیق می کشد و جنازه اش را بر کناسه کوفه می آویزد. (والله اعلم) سپس امیر مومنان علیه السلام فرمود: هشدارید که پس از این واقعه ی بزرگی روی خواهد داد. پرسش شد: این واقعه چیست ای امیر مومنان؟ فرمود: خروج دابة الارض از طرف صفاست. انگشتی سلیمان و عصای موسی با اوست. آن انگشتی بر سیمای هر مومنی مکه گذارده شود، نوشته می شود: «این مومن حقیقی است» و بر سیمای هر کافری که گذاشته می شود، نوشته می شود: «این کافر حقیقی است». تا آنجا که مومن چون کافر را ببیند، می گوید: «وای بر تو ای کافر» و

کافر چون مومن را ببیند، می گوید: «خوشا به حال تو ای مومن من هم دوست داشتم امروز مانند تو می بودم و رستگار می شدم». سپس دابه سر خود را بالا می آورد و کسانی که در میان مشرق و مغربند پس از طلوع خورشید از طرف مغرب، به اذن خدا عزوجل او را می بینند. در آن هنگام توبه برداشته می شود. نه توبه ای پذیرفته می شود و نه عملی به بالا می رود و اگر کسی پیش از این ایمان نیاورده باشد یا در حال ایمانش خیری حاصل نکرده، ایمانش در این لحظه سودی به حال او نخواهد بخشید... پاورقی [۱]

مقصود: یمانی، سفیانی، ندای آسمانی، خسف در بیداء و کشته شدن نفس زکیه است. (مولف). [۲] این فرورفتگی در شام است چنان که خواهد آمد. [۳] مقصود فرورفتگی در بغداد و بصره است چنان که خواهد آمد. (مولف). [۴] مقصود بیرون آمدن آنان از زیر یوغ اطاعت دیگران است. در اینجا آنان را به اسبی تشبیه کرده که عنان از آن برداشته اند و هیچ مانع و نگهدارنده ای برای آنان نیست و هر جا که خواهد برود و هر کار که خواهد بکند. (مولف). [۵] بقره / ۱۵۵: و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموات... [۶] اشاره به بنی عباس است. زیرا کسی که حکومت را از اینان بازستاند هولاکوخان بود که از خراسان برخاسته بود همان گونه که ابو مسلم خراسانی بانی حکومت بنی عباس از آن دیار قیام کرده بود. [۷] علج: نعمانی در غیبت معانی گوناگونی برای علج ذکر کرده از جمله: «کافر، خشن، فرومایه و کسی که در کارش جدی و سخت گیر است». البته در فرهنگها جدید علج و علج و علج به معنی مرد نیکو کننده ی کارها آمده است. (والله عالم) (مترجم). [۸] شهری در هند. [۹] جزیره ای است در دریای بصره. [۱۰] در روایت چنین آمده و تصریح نشده است که کسانی که در برابر سپاه سفیانی می جنگند چه کسانی هستند شاید اینان گروهی باشند که مردم را به آل محمد صلی الله علیه و اله می خوانند و شاید هم خود مردم قرقिसا و یا مردم شهرهای مجاور آن باشند. (مولف). [۱۱] درست تر صاحب سفیانی است و اگر هم گفته شده بود سفیانی مقصود فرمانده ی سپاه او بوده است، مجازا. زیرا در روایت است که سفیانی در شام ظهور می کند و در همانجا کشته می شود و به عراق گام نمی نهد. (مولف).

[۱۲] سباء / ۵۱: و لو تری اذفرعوا. [۱۳] سبا / ۵۱. [۱۴] انعام / ۶۵. [۱۵] شاید روستایی است که در شرق دمشق است و مرج عذراء را بدان منسوب می کنند. (مولف). [۱۶] جایه روستایی در نزدیکی دمشق بوده که از بین رفته است و باب الجاییه منسوب به همانجاست. که اینک محل دقیق آن شناخته نشده است. احتمال دارد به هنگام ظهور مهدی در همین محل جایه شهری با نام دیگری پدید آید. (مولف). [۱۷] مقصود، شام و توابع آن است. زیرا مغرب در این روایت نسبت به عراق همان شام است و روایات دیگری که شام را مغرب و عراق را مشرق قلمداد کرده اند، بر همین نظر دلالت می کنند. [۱۸] در برخی از روایات آمده است: و میقات آنان در سرزمینی از دیار فرات است که بدان روحاء می گویند. این مکان نزدیک کوفه ی شماس است. و در معجم البلدان نوشته شده است: روحاء قریه ای است از قرای بغداد و نیز قریه ای است واقع در میان مکه و مدینه. [۱۹] در نسخه مورد استفاده ی ما چنین آمده است ولی ظاهرا نام درست آن فاروٹ است که قریه ای است بر کار دجله میان واسط و مذار. اما فاروق قریه ای است از قرای اصطخر فارس که با ذکر این مکان در این حدیث چندان درست جلوه نمی کند. [۲۰] معراج / ۱: سال سائل بعذاب واقع. [۲۱] هردی جامه ای است که با هرد رنگ می شود و آن کرکم (مصطکی) زرد و گل سرخ است که جامه را بدانها رنگ می کنند همچنین هردی نام رنگ زردی است که آن را عروق می خوانند که با این روایت مناسبت دارد گل سرخ است زیرا آنچه را که با آن رنگ کرده اند، به آتش تشبیه کرده است و مولف بحار در ضبط این واژه به صورت «هروی» به خطا رفته است. (مولف). [۲۲] متن این حدیث آن است و یکون قتل بین الکوفه و الحیره قتلاهم علی سواء. و توجیه علامه مجلسی و نیز مولف کتاب مربوط به قسمت آخر حدیث است. (مترجم). [۲۳] مشهور آن است که بغداد، زوراء نامیده می شود ولی در این روایت «زوراء» را نام ری قرار داده و بغداد را «فروره» خوانده است. [۲۴] قریه ای نزدیک استرآباد (مولف). [۲۵] انعام / ۶۵: ... اویلبسکم شیعا (۲) ظاهرا مرجع ضمیر حضرت قائم علیه السلام است و بعید نیست مانند برخی دیگر از روایات مقصود از آن امیر مومنان علیه السلام باشد. [۲۶] عنکبوت / ۱: الم احسب الناس ان یتروا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون. [۲۷] اگرچه در این حدیث تصریح نشده است که این

مورد از علایم ظهور مهدی است اما با این وجود علما آن را در شمار نشانه های ظهور آن حضرت یاد کرده اند و سیاق حدیث نیز می تواند بر صحت این امر دلالت کند. [۲۸] فصلت / ۵۳: سنریهم اياتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق... [۲۹] فصلت / ۱۶: عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا. [۳۰] در روایت آمده است: و رفع کل ذی صیصیة صیصیته و کنایه از آن همانطور است که در متن گفته شد. [۳۱] سباء / ۵۱: و لو ترى اذفرعوا. [۳۲] شعراء / ۴: ان نشا نزل علیهم آیه من السماء فظلت اعناقهم لها خاضعین. [۳۳] شعراء ر ۴. [۳۴] انعام / ۳۷: ان الله قادر علی ان ینزل آیه. [۳۵] انعام / ۶۵: قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و نذیق بعضکم باس بعض. [۳۶] در قاموس آمده است: افیق قریه ای است میان حوران و غور و تل افیق نیز در همانجاست.

درباره ی سالی که مهدی علیه السلام در آن قیام می کند

درباره ی سالی که مهدی علیه السلام در آن قیام می کند و روز و مکانی که از آن خروج می کند و کارهایی که پس از قیامش انجام می دهد و اقامتگاه او و هیات آن حضرت به حسب سن و مدت حکومتش و چگونگی حال زمین و مردم در زمان حکومت او و روش وی به هنگام قیام و طریقه ی احکامش و آنچه که خداوند تعالی از آیاتش برای او تبیین می کند: سالی که امام زمان علیه السلام در آن قیام می کند: شیخ مفید به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قائم جز در سالهای فرد ظهور نمی کند. سال یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه. و [صفحه ۴۰۳] از باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قائم در سالهای فرد ظهور می کند نه، یک، سه و پنج. روزی که قائم در آن ظهور می کند: مفید به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در شب بیست و سوم (چنان که از روایات گذشته استفاده می شود، مقصود بیست و سوم ماه رمضان است) نام قائم را صدا می زنند و او در روز عاشورا، روز شهادت حسین بن علی، قیام می کند. گویی او را در روز دهم ماه محرم می بینم که میان رکن و مقام ایستاده است. جبرئیل در سمت راست اوست و بانگ می زند: بیعت برای خدا پس هواداران و پیروان وی از اطراف زمین به سوی او گرد می آیند تا با وی بیعت کنند. پس او زمین را از عدل و داد پر می کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. صدوق در خصال به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: قائم ما اهل بیت، در روز جمعه خروج می کند و در روایت دیگر آمده است: او در روز شنبه ظهور می کند. جمع بین این دو روایت این گونه ممکن است که آغاز خروج وی روز جمعه و ظهور او بین رکن و مقام و بیعت با وی در روز شنبه است. چنان که امام باقر علیه السلام نیز بدان اشاره کرده و فرموده است: گویی من قائم را در روز عاشورا، روز شنبه می بینم که میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل پیشاپیش اوست و فریاد می زند: «بیعت برای خدا». مذهب بن فهد و دیگران به اسانید خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: نوروز همان روزی است که قائم ما اهل بیت و والیان امر در آن ظهور می کنند و خداوند تعالی او را بر دجال پیروز می کند و وی دجال را بر کناسه ی کوفه می آویزد. جایی که قائم از آن خروج می کند و اقداماتی که پس از قیامش انجام می دهد و محل اقامت و چهره ی ظاهری اش بر حسب سن: در نشانه های ظهور گفته آمد که سفیانی پس از آنکه وادی یا بس در فلسطین خروج کرد و دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب و قنسرین را گرفت، از شام اصهب و ابقع خروج می کنند، سپاه یکی به سوی مدینه و دیگری به سوی عراق می روند اما سپاهی که به مدینه، جایگاه مهدی، می رود سه بار آنجا را غارت می کند سپس مهدی به مکه می رود، فرمانده ی سپاه سفیانی در تعقیب امام زمان علیه السلام به سوی مکه رهسپار می شود اما صحرا آنها را در کام خود فرو می برد. و اما سپاهی که به مکه رفته به کوفه می رود و تعدادی از شیعیان آل محمد را می کشد و دار می زند و اسیر می گیرد و آنچه از اسیر و غنایم با آنان همراه است آزاد می کند. امام مهدی علیه السلام پس از آنکه به مکه می رسد گروهی از یارانش که شمار آنان به تعداد سپاهیان بدر سیصد و سیزده تن است به گرد وی [صفحه ۴۰۴] جمع می شوند. چون اینان به گرد آن حضرت

جمع شوند وی کار خود را آغاز می کند و آن روز را با آنان در ذی طوی می ماند و یکی از یارانش را به سوی مکیان می فرستد تا آنان را به آن حضرت دعوت کند اما مکیان وی را میان رکن و مقام می کشند. این شخص همان نفس زکیه است. این خبر به مهدی می رسد و آن حضرت اصحابش را از ذی طوی، حرکت می دهد و به مسجد الحرام می آورد و در آنجا در کنار مقام ابراهیم چهار رکعت نماز می گزارد و به حجرالاسود تکیه می دهد و برای مردم سخنرانی می کند و سخنانی می گوید که هیچ کس چنان نگفته است. همچنین روایت شده است که نخستین سخنی که آن حضرت می گوید این است: «بقیه الله برای شما بهتر است اگر مومن باشید». [۱] سپس می فرماید: «من بقیه الله در زمین خدایم». و در روایت دیگری آمده است: آن حضرت بین رکن و مقام می ایستد و نماز می گزارد و باز می گردد و وزیر او نیز همراه او است. آن حضرت پشت به بیت الحرام می دهد و بانگ می زند که: ای مردم من از شما یاری می طلبم و هر که مرا پاسخ گوید. یا می گوید: من از شما برای مقابله با کسانی که بر ما ستم کرده اند یاری می طلبم. ما اهل بیت پیامبر شما محمدیم و سزاوارتر از دیگران به خداوند و محمد صلی الله علیه و اله هستیم. و چه کسی در آدم با من مجادله می کند، که من سزاوارترین مردمان به آدم هستم و چه کسی در نوح با من مجادله می کند، که من سزاوارترین مردمان به اویم و چه کسی در ابراهیم با من مجادله می کند، که من سزاوارترین مردمان به اویم و چه کسی در محمد با من مجادله می کند، که من سزاوارترین مردمان به اویم و چه کسی با من مجادله می کند، که من سزاوارترین مردمان به اویم و چه کسی در نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید فرزندان هستند برخی از نسل برخی دیگر و خداوند شنوا و داناست». [۲] بدانید که هر کس در سنت رسول خدا با من مجادله کند، پس من سزاوارترین مردم به آنم. پس یارانش که سیصد و سیزده تن هستند میان رکن و مقام، با وی بیعت می کنند چون بیعت اینان کامل شد با ده هزار تن به سوی مکه رهسپار می شود. و روایت شده است که آن حضرت قیام می کند و در زمین معبودی از بت و غیر آن، جز خدا نمی ماند مگر آنکه آتش بر آن می افتد و می سوزد و این حادثه پس از غیبتی دراز به وقوع خواهد پیوست تا خداوند کسانی که او را در غیب اطاعت می کنند و بدو ایمان می آورند، بشناسد. همچنین روایت شده است که مهدی از مدینه به مکه می رود در حالی که [صفحه ۴۰۵] میراث رسول خدا صلی الله علیه و اله از شمشیر و زره و عمامه و پیراهن و چوب دستی و اسب و تن پوش و زین وی را همراه خود دارد. سپس ذوالفقار آن حضرت را می بندد و زره فراخ آن حضرت را در بر می کند و پرچم آن حضرت را برمی افرازد و جامه ی آن حضرت را در بر می کند و عمامه اش را به سر می پیچد و چوب دست آن حضرت را به دست می گیرد و برای ظهورش از خداوند اذن می طلبد. همچنین روایت شده است که مهدی را پرچمی است که چون وقت آن فرا رسد خود آن را برافرازد و خداوند آن را به سخن درمی آورد و ندا می دهد: «ای ولی الله بیرون رو و دشمنان خدا را بکش و روا نیست که دست از دشمنان خدا بکشی». سپس عاملی بر مکه می گمارد و خود به مدینه می رود به وی خبر می رسد که عاملش را در مکه کشته اند. پس آه حضرت به سوی مکیان می رود و با آنان می جنگد سپس به مدینه بازمی گردد تا هر وقت که خود خواهد در آنجا می ماند. و نیز در روایتی است که آن حضرت سپاهی به مدینه می فرستد. آنان اهل مدینه را به امام زمان می خوانند سپس از آنجا بیرون می آیند و به کوفه می روند و در نجف فرود می آیند سپس گروه هائی از این سپاه در شهرها پراکنده می شوند. امام باقر علیه السلام می فرماید: گویی من قائم را در (نجف) بلندی کوفه می بینم که از مکه با پنج هزار تن از ملائکه به سوی آن رهسپار شده است. جبریل در سمت راست آن حضرت و میکائیل در سمت چپ او و مومنان در پیشاپیش وی حرکت می کنند و او سپاهیان را در شهرها پراکنده می کند. همچنین امام باقر علیه السلام از مهدی علیه السلام یاد کرد و فرمود: وارد کوفه می شود در آنجا سه پرچم افراشته شده است که با هم در حال درگیری هستند اما شهر به تصرف وی درمی آید. آن حضرت بر فراز منبر می رود. از شدت گریه ی مردمان، معلوم نمی شود که آن حضرت چه می گوید. چون دومین جمعه فرا رسد مردم از وی می خواهند که نماز جمعه را با آنان بگذارد. آن حضرت به ایشان فرمان می دهد تا

مسجدی در عزی، [۳] برای او بگیرند و در آنجا با آنان نماز می گزارد. و هم از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون قائم علیه السلام قیام کند به کوفه می رود. از کوفه چند ده هزار تن که بتریه به آنان گفته می شود، خروج می کنند. آنان سلاح دارند و به او می گویند: از هر سو که آمده ای بازگرد ما نیازی به فرزندان فاطمه نداریم. پس امام علیه السلام شمشیر می کشد و تمام آنها را از دم تیغ می گذارند آنگاه قدم به کوفه می نهد و در آنجا هر منافق گمانمندی را می کشد و قصرهای آنان را ویران می کند و جنگجویان آنان را می کشد [صفحه ۴۰۶] تا آنجا که خداوند خرسند می شود. سپس آن حضرت از کوفه به شام می رود. سفیانی در آن هنگام در وادی الرمله است. آنان با هم روبه رو می شوند و امام علیه السلام سفیانی و سپاه او را می کشد تا آنجا که هیچ خبری از آنان باقی نمی ماند. امام جواد علیه السلام فرمود: آن حضرت همچنان دشمنان خدا را می کشد تا آنکه خداوند راضی شود. گفته شد: چگونه می فهمد که خداوند راضی شده است؟ فرمود: خدا در قلب او رحمت می افکند. او لات و عزی را بیرون می آورد و آتش می زند سپس به کوفه بازمی گردد و در آنجا اقامت می گیرند. امام باقر علیه السلام فرمود: مهدی دستور می دهد از پشت قبر امام حسین علیه السلام نهری بکشد که آب آن به زمینهای نجف و کوفه برسد و در نجف بریزد و روی آن نهر در راهها، پلها و آسیابها می سازد. زنی از اهل کوفه را می بینم که زنبیل گندمی روی سر نهاده، می رود که آن را بدون پرداخت مزد آورد کند. همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که از مسجد «سهله» یاد کرد و فرمود: بدانید که این مسجد، خانه ی صاحب شماس است هنگامی که با کسان خود بدانجا آید. و نیز از همان حضرت نقل است که فرمود: چون قائم آل محمد قیام کند، مسجدی در پشت شهر کوفه بسازد که هزار در برای آن است و خانه های کوفیان به دو نهر کربلا متصل می شود. و از امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: چون قائم خروج کند کهنسال اما جوان چهره است. بیننده می پندارد که آن حضرت چهل سال یا کمتر دارد. با گذشت روزها و شبها پیر نمی شود تا آنگاه که مرگش فرا رسد. خانه ی آن حضرت در کوفه است. هیچ بنده ی مسلمانی را و نمی گذارد مگر آن که او را می خرد و آزاد می کند، و هیچ بدهکاری را رها نمی کند مگر آنکه وامش را می پردازد، و مظالم هیچ یک از مردم را فرو نمی گذارد مگر آنکه آن را می پردازد، و بنده ای از آنان را نمی کشد مگر آنکه یک هشتم دیه آن را پرداخته است، و کسی را نمی کشد مگر آنکه دیه او را باز پس می دهد و به خانواده اش بخشی می کند. تا آنجا که زمین را از عدل و داد پر می کند چنان که از ستم و تجاوز پر شده باشد. و خود و خاندانش در «رحبه» سکنی می گیرند و این رحبه مسکن نوح بوده است. سرزمینی است پاک و هیچ مردی از آل محمد جز در سرزمین پاک سکنی نگیرد که آنان جانشینانی پاک هستند. مدت حکومت آن حضرت علیه السلام: آنچه را که از طریق اهل سنت در این باره روایت شده است، پیش از این باز گفتیم. بنابر روایات آنان، مهدی علیه السلام هفت سال حکومت می کند. و نیز حکومت وی بیست سال ذکر شده است. و مطابق روایتی دیگر: آن حضرت پنج یا هفت یا نه سال زندگی می کند و نیز روایت شده است که او هفت یا هشت یا نه سال می زید. و نیز در روایت آمده است که آن حضرت شش یا هفت یا هشت یا نه سال زندگی می کند. [صفحه ۴۰۷] اما بنابر روایات شیعه، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: او هفت سال حکومت می کند. روزها در دوران حکومت وی دراز است آن چنان که یک سال از سالهای حکومت او به اندازه ی ده سال، از سالهای شماس است. بنابراین او مطابق سالهای شما هفتاد سال حکومت می کند. مانند همین روایت از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است. به آن حضرت عرض شد فدایت گردم: سالها چگونه دراز می گردد؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند به فلک دستور می دهد با درنگ و آهسته حرکت کند و روزها بدین خاطر دراز می شود. عرض شد: می گویند اگر فلک از حرکت باز ایستد نابود شود؟ امام علیه السلام فرمود: این سخن زندیقان است اما مسلمانان به این اقوال اعتنایی ندارند، چرا که خداوند ماه را برای پیامبرش شکافت و پیش از وی خورشید را برای یوشع بن نون بازگردانید و از طولانی بودن روز قیامت خبر داده است که یک روز آن مانند هزار سالی است که شما می شمارید. و نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: قائم همانند اهل کهف که سیصد و نه سال در غارشان درنگ کردند، سیصد و نه

سال حکومت می کند. و هم از آن حضرت روایت شده است که فرمود: به خدا سوگند همانا مردی از ما اهل بیت سیصد و سیزده سال حکومت می کند و نه سال نیز اضافه می شود. از او پرسش شد: این امر کی خواهد بود؟ فرمود: پس از مرگ قائم. گفته شد: قائم چند سال در جهان زندگی می کند؟ فرمود: از روز قیام تا روز مرگش نوزده سال زندگی می کند. در تعدادی از روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده آمده است که قائم ما نوزده سال و چند ماه حکومت می کند. و نیز حسن بن علی علیه السلام از پدرش روایت کرد که فرمود: خداوند مردی را در آخر الزمان برمی انگیزد (تا آنجا که فرمود) او شرق و غرب جهان را برای چهل سال مالک می شود. پس خوشا به حال کسی که روزگار او را دریابد و سخنش را بشنود. شیخ مفید، پس از ذکر روایتی که در آن آمده است: «امام زمان هفت سال حکومت می کند که هر سال آن مطابق ده سال شماس» می گوید: در روایت است که مدت دولت قائم علیه السلام نوزده سال است که روزها و ماههای آن بدان گونه است که قبلا گفته شد و این مساله ای است که سر آن از چشم ما پوشیده است و آنچه ما از آن می دانیم همین است که خداوند آن را بنا بر شرطی انجام می دهد و این شرط همان مصالح معلوم حضرت احدیت است، بنابراین ما نمی توانیم بر یکی از این دو امر قطع داشته باشیم اگر چه روایت هفت سال حکومت وی، ظاهرتر و بیشتر است. در بحار الانوار نیز آمده است: درباره ی مدت حکومت مهدی علیه السلام اخبار، مختلف است. در بعضی از این اخبار مدت حکومت وی ذکر شده و در پاره ای دیگر زمان استقرار دولت آن حضرت بیان شده و در برخی دیگر سال حکومت آن حضرت مطابق با سالها و ماههای ما آمده است. و بعضی دیگر از اخبار سالها و ماههای [صفحه ۴۰۸] طولانی حکومت وی را ذکر کرده اند (والله اعلم). آنچه در طول مدت حکومت مهدی علیه السلام در زمین و برای مردم پدیدار می شود از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون قائم مایم کند زمین به نور او (یا نور پروردگارش) روشن شود و بندگان از نور خورشید بی نیاز می شوند. ظلمت و تاریکی از میان می رود. در دوران حکومت او مردی آنچنان عمر دراز یابد که هزار پسر برای او زاده شود که در میان آنان هیچ دختری زاده نشود. و زمین گنجهای خود را نمایان سازد آن چنان که مردم این گنجها را روی زمین توانند دید. مرد در پی کسی است تا مالش را بدو رساند و از او زکاتش را بگیرد اما هیچ کس از وی نمی پذیرد. مردم به روزی ای که خداوند از فضل خویش به آنها داده است، بی نیاز شده اند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون خداوند به قائم اذن خروج دهد، بر فراز منبر آید مردم را به سوی خود بخواند و آنان را به خدا سوگند دهد و به سوی حق خویش دعوت کند و طبق سنت پیغمبر صلی الله علیه و اله آنان را حرکت دهد و مانند پیامبر صلی الله علیه و اله در میان آنان عمل کند. پس خداوند جبرئیل را فرستد تا پیش او آید. جبرئیل بر حطیم نزد او فرود می آید و می گوید: به چه چیزی فرا می خوانی؟ آن حضرت به وی توضیح می دهد و جبرئیل می گوید: «من نخستین کسی هستم که با تو بیعت می کند. دستت را دراز کن». پس دست بر دستش می مالد. و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: چون قائم قیام کند مردم را از نو به اسلام فرا می خواند [۴] و آنان را به کاری می خواند که پوشیده شده است و مردم از آن بی خبرند و قائم را از این رو مهدی خوانده اند که مردم را به امری که از آن بی خبر و ناآگاه شده اند، هدایت می کند و او را قائم خوانده اند که به خاطر حق قیام می کند. و هم از آن حضرت علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون قائم علیه السلام قیام کند مسجد الحرام را خراب کند تا آن را بر پایه هایش بازگرداند و مقام را به جایی که در آن بوده [۵] تغییر دهد و دستان بنی شیبه را قطع کند و آنها را بر کعبه بیاویزد و بر آن بنویسد: اینان دزدان خانه خدایند. و هم از آن حضرت علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون قائم قیام کند دینی جدید آورد همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و اله در آغاز [صفحه ۴۰۹] اسلام مردم را به دینی جدید فرا می خواند. مانند این روایت از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده و در آن افزوده اند که: اسلام غریب آغاز شد و به زودی هم غریب خواهد شد پس خوشا به حال غریبان. و از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون او خروج کند امری (دینی) جدید و کتابی جدید [۶] و سنتی جدید و قضایی جدید و شدید بر عرب بیاورد و ماموریت او جز کشتار نیست و هیچ کس را باقی نگذارد و در راه خدا از سرنش نکوهشگران نمی

ترسد. و از همان حضرت مروی است که فرمود: گویی من به قائم می نگرم که میان رکن و مقام است و مردم بر آیینی جدید و کتابی جدید و سلطانی جدید از آسمان با وی بیعت می کنند بدانید که هیچ پرچمی برایش افراشته نمی شود مگر آنکه می میرد. و از آن حضرت علیه السلام روایت شده است که ضمن حدیثی فرمود: او زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد و خداوند شرق و غرب زمین را بر او بگشاید و مردم را بکشد تا آنجا که جز دین محمد صلی الله علیه و اله باقی نماند. او به سیره ی داوود علیه السلام عمل می کند. بنابر تفسیری که در برخی از اخبار پیرامون عبارت اخیر آمده منظور آن است که در قضاوت خواهان بین نمی شود. و از حسن بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند در آخر الزمان و در سختی روزگار و دوران نادانی مردم، مردی را برمی انگیزد. خداوند او را با فرشتگان خویش یاری می کند و یارانش را محفوظ می دارد و او را با نشانه هایش پیروز می کند و او را بر زمین چیرگی می بخشد تا آنجا که همه خواه ناخواه به دین می گروند. زمین را از عدل و داد و نور و برهان پر می کند. طول و عرض شهرها به دین او می گروند. کافری نمی ماند مگر آنکه ایمان می آورد و بد کرداری نمی ماند مگر آنکه صالح می شود و حوش و درندگان در حکومت او، با یکدیگر صلح می کنند و زمین رستنیهایش را برویاند و آسمان برکتش را فرو بارد و گنجها برایش نمایان گردد. و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: چون قائم علیه السلام قیام کند به عدالت حکم راند و در روزگارش ستم و بیداد نابود شود و راهها امن گردد و زمین برکات خود را برون کند و هر حقی به صاحبش بازگردد و دینداری نماند مگر آنکه اظهار اسلام کند و به ایمان شناخته شوند. آیا نشنیده ای که خداوند سبحان می فرماید: «و برای او تسلیم شوند هر کس که در آسمانها و زمین است به دلخواه یا بنا دلخواه»، [۷] و میان مردم به حکم داوود علیه السلام و حکم [صفحه ۴۱۰] محمد صلی الله علیه و اله، قضاوت کند. پس در همان هنگام زمین گنجهایش را آشکار سازد و برکاتش را نمایان کند و مردی از شما جایی برای دادن صدقه و کمک نیابد زیرا بی نیازی و توانگری همه ی مومنان را در بر گرفته است. و از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون قائم علیه السلام قیام کند به کوفه می رود در آنجا چهار مسجد را ویران می سازد و بر روی زمین مسجد مشرفی نماند مگر آنکه آنها را ویران کند و به حالت ساده و بدون اشراف می گذارد و هر گوشه ای از خانه ها که واقع در راه عمومی است خرد می کند و ناودان هایی را که مشرف بر خیابان هاست برمی دارد. هر بدعتی را از میان می برد و هر سنتی را بر جای می گذارد و قسطنطنیه و چین و کوههای دیلم را فتح می کند. و از آن حضرت مروی است که فرمود: قائم، منصور به رعب و موید به نصر است. زمین برای او درهم پیچیده می شود و گنجهایش را آشکار می کند و او حکومت خود را به مشرق و مغرب گسترش می دهد و خداوند دینش را به وسیله ی او چیرگی می بخشد اگرچه مشرکان را خوش نباید پس در زمین ویرانی نمی ماند مگر آنکه آن حضرت آن را آباد می کند. و هم از آن حضرت علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون قائم آل محمد علیه السلام قیام کند میان مردم به حکم داوود فرمان براند و به بینة احتیاج ندارد و خداوند به او الهام می کند و وی به علم خویش حکمت را بیان می دارد و هر قومی را از آنچه در دل دارند، خبر می دهد و دوستش را با نشانه از دشمنش باز می شناسد، خداوند عزوجل در این باره می فرماید: و در این هوشمندان را نشانه هایی است و این ویرانه برقرار و پابرجاست [۸]. شیخ مفید گوید: پس از دولت قائم علیه السلام هیچ کس را دولتی نخواهد بود مگر آنچه که در روایتی بدان تصریح شده است مبنی بر اینکه اگر خدا بخواهد فرزندش قیام خواهد کرد البته به این روایت هم نمی توان قطع حاصل کرد. در اکثر روایات آمده است: مهدی چهل روز پیش از برپایی قیامت امت را ترک می کند و در این چهل روز هرج و مرج همه جا را فرا می گیرد و نشانه های خروج اموات و برپایی قیامت برای محاسبه ی مردم ظاهر می شود، و خداوند بدانچه در آینده رخ می دهد، دانایتر است. پاورقی [۱] هود / ۸۶: بقیه الله خیر لکم ان کنتم مومنین. [۲] آل عمران / ۳۵ - ۳۴: ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم. [۳] مدفن حضرت علی علیه السلام. [۴] مقصود آن است که مردم را به اقرار و عمل به شرایع اسلامی که در آن زمان، مدروس گشته دعوت می کند. (مولف). [۵] مقام، صخره ای

است که ابراهیم علیه السلام به هنگام ساختن کعبه بر آن می ایستاد و نشان قدمهایش بر آن مانده است. اینک این سنگ دور از کعبه و مقابل رکنی است که در آن حجر الاسود است و بر آن بنایی چوبی قرار دارد و مردم پشت آن نماز می گزارند و روایت شده است که این صخره کنار کعبه و نزدیک در است. [۶] مقصود تفسیر و بیان احکام کتاب است. [۷] آل عمران / ۸۳: و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها. [۸] حجر / ۷۶ - ۷۵: ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و انها لبسیل مقیم.

شمار یاران مهدی علیه السلام و نام شهرها و چگونگی گرد آمدنشان

همان طور که پیش از این گفتیم در روایت است کسانی که در آغاز با وی خروج می کنند سیصد و سیزده تن به شماره ی جنگجویان بدر می باشند. این عده از نقاط دوردست زمین و [صفحه ۴۱۱] بدون قرار قبلی به گرد هم جمع می شوند و یکدیگر را هم نمی شناسند. و در روایتی آمده است: خداوند آنها را مانند پاره های ابر پاییزی [۱] در مکه گرد آورد. آنها به دنبال یکدیگر می آیند. پنجاه نفر از کوفیان نیز در میان آنها هستند. در روایت دیگر شمار کوفیان چهارده تن ذکر شده است و نیز روایت شده است که میان آنها پنجاه زن دیده می شوند که اینان از خواص اصحاب آن حضرت هستند. و در روایت است که آنان حاکمان زمین و علامان آن حضرت هستند و خداوند به دست آنان شرق و غرب زمین را می گشاید. و در روایت دیگری آمده است: نخست چهل و پنج نفر از نه قبیله روی می آورند و از یک قبیله یکی و از یک قبیله دو نفر می آیند و بدین ترتیب تا آنکه چهل و پنج نفر جمع می شوند. روایت شده است: با او صحیفه ای مهر شده است که در آن شمار یاران و نام آنان و شهرهایشان و طبایع و چهره ها و کنیه هایشان آمده است. آنان در اطاعت از مهدی سخت کوش و پرتلاشند از هر شهری گروهی به یاری او می آیند مگر بصره که از آن یک نفر هم به یاری او بر نمی خیزد. و نیز روایت شده است که سه نفر از بصره بیرون می آیند و چون این عده بیرون آیند امام زمان علیه السلام کار خود را آغاز می کند سپس یاران بیشتری به او می پیوندند تا آنکه شمارشان به ده هزار تن می رسد. چون این تعداد یاران جمع شوند آن حضرت با آنان به سوی مکه رهسپار می شود. این سپاه را سپاه غضب می خوانند. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: بیست و هفت نفر از پشت کوفه با قائم علیه السلام خروج می کنند که پانزده تن آنان از قوم موسی علیه السلام هستند که به حق هدایت می کردند و به حق عدالت به خرج می دادند و هفت تن از آنان اصحاب کهف هستند و یوشع بن نون و سلیمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر نیز در بین آنان هستند. اینان یآوری و حکامان مهدی علیه السلام می باشند. مولف غایه المرام از ابوجعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه به اسناد خود از مسنده بن صدقه از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت در سخنانی فرمود امیر مومنان علیه السلام اصحاب قائم علیه السلام و شمار آنها را می دانست و آنان را به اسم و نام پدر و قبایل و همسران و منازل و مراتبشان می شناخت. ائمه ی علیه السلام دیگر نیز چنین بودند و او بر کاتب چنین املا کرد: این چیزی است که رسول خدا علیه السلام بر امیر مومنان علیه السلام املا کرد و نام مهدی علیه السلام [صفحه ۴۱۲] و شمار کسانی را که از بسترهای خود مفقود گشتند و نیز قبایلی که شبانه روز، هنگام شنیدن صدا، به مکه حرکت کردند، بدو سپرد. اینان نجبا و قاضیان و حاکمان بر مردم هستند. وی با همین اسناد حدیث دیگری نقل کرده است که در آن نام افراد و شهرهایی را که یاران مهدی علیه السلام از آن برخوانند خاست، ذکر کرده است. میان این دو روایت تفاوتهای مختصری وجود دارد و ما در اینجا با استفاده از دو روایت مذکور نام شهرهایی را که یاران مهدی علیه السلام از آنها برخوانند خاست، به ترتیب حروف الفبا، در جدول زیر ذکر می کنیم: عدد، نام شهر ۱، اسوان ۷، اصحاب کهف ۲، اصطخر ۲، اهواز ۲، ایله ۱، باغه ۱، بالس ۱، بارود ۱، بتلیس ۱، بدا ۲، برید ۳، بصره ۱، بعلبک ۲، بلمورق ۱، بلد [۲]. ۴، بوشینج ۹، بیروت ۴، تائبون در سر ندیب و سمنداز [۳]. ۲، دو بازرگان از عانه تا انطاکیه با غلامهایشان [۴]. ۲، ترمذ ۵، تفلیس ۳، جابروان [۵]. ۱، جار [۶]. ۱۲، گرگان ۱، حارث ۱، حدیثه الموصِل ۲، حران ۴، حلب ۲، حلوان ۱، خلاط ۱، خیبر ۳، دمشق ۱، دمیاط ۴، دیلم ۱، دینل ۲،

رافقه [۷]. ۱، ربه ۳، رقه ۱، رها ۱، ریدار ۷، ری ۳، سجستان ۱، سلم ۵، سلمیه ۱۲۳، سمنداز ۱، سمیسط ۴، سنجار ۲، سند ۱، شیراز یا سیراف (تردید از راوی حدیث مسعده است) ۲، صامغن [۸]. ۲، صنعاء ۱، طازنید شرق [۹]. (اوامر زبان جهانگرد است) [۱۰]. ۲۴، طالقان ۲، طاهی ۷، طبرستان ۱، طبریه ۱، طرابلس ۱، طواف طالب حق از اهالی [۱۱] یخشب ۵، طوس ۱، عکبر ۱، فاریاب ۱، فرغانه ۴، فسطاط ۱، فلسطین ۱، قالس ۱، قالیقل ۱، القبه ۱، القریات ۲، قزوین ۱، قلم ۱۸، قم ۱، قندابیل ۲، قعس ۲، قیروان ۳، ناحیه کرمان ۱، کوه (کوریا) ۱۴، کوفه ۱، مازن ۱، متخلی در سقلبه [۱۲]. پاورقی [۱] شاید از جهت اینکه آنان به سرعت گرد هم جمع می شوند یا اینکه در دستجات کوچک و در مناطق مختلف گردهم می آیند به ابر پاییزی تشبیه شده اند چنان که در حدیث هم آمده است برخی به دنبال برخی دیگر می آیند. [۲] شاید نام آن بلد یا بنسبه باشد. [۳] در ذیل روایت آمده است که اینان چهارتن از بازرگانان فارس هستند که بازرگانی خود را رها می کنند و در سرندید و سمنداز ساکن می شوند تا آنکه صدا را می شنوند و به سوی مهدی علیه السلام می روند. [۴] در ذیل روایت آمده است: این دو با غلامانشان که از عجم هستند با بازرگانان دیگر به قصد انطاکیه حرکت می کنند. پس صدا را می شنوند و از تجارت خود غافل می شوند و همراهانشان را گم می کنند. همراهان ایشان کالاهای آنها را می فروشند و (بهای) آنها را به خانواده هایشان می پردازند و پس از شش ماه اینان در حالی که در پیشاپیش سپاه قائم علیه السلام هستند خانواده هایشان را دیدار می کنند. [۵] شهری نزدیک تبریز. [۶] شهری در کنار دریای قلم. [۷] شهری متصل به رقه. [۸] جایی در حدود طبرستان. [۹] نام چنین جایی در کتاب معجم البلدان ذکر نشده است. [۱۰] روایت است که وی از اهالی اصفهان و از نژاد دهقانان است، در جهان می گردد و جوینده ی حق است. پس به طازیند و همانجا اقامت می گیرند و از آنجا به قائم علیه السلام ملحق می شود. [۱۱] در ذیل روایت است که او از اهالی یخشب است که حدیث اختلاف میان مردم پی می برد و پس پیوسته در شهرها گردش کند تا آنکه هنگام قیام فرا می رسد او از موصل به رها می آید و از آنجا رساند. [۱۲] در ذیل خبر است که وی از نژاد زرمیان است که در سرزمین اسلام می گردد و در این حال خداوند بر او منت می نهد و مساله ای را که شما برآیند بدو می شناساند. پس او به سقلبه می رود و در آنجا خدای را می پرستد تا آنکه صدا از او می شنود و بدون پاسخ می گوید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایند؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد

بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دالود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محتج غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری

مانند آزاد کردن بنده دارد».